## بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[330) سوره بلد (90) آیه 1 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏؛ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ 2/11/1395 1](#_Toc477023084)

[331) سوره بلد (90) آیه 2 وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ 3/12/1395 5](#_Toc477023085)

[332) سوره بلد (90) آیه 3 وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ 4/12/1395 9](#_Toc477023086)

[333) سوره بلد (90) آیه 4 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ 5/11/1395 16](#_Toc477023087)

[334) سوره بلد (90) آیه 5 أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ 6/11/1395 23](#_Toc477023088)

[335) سوره بلد (90) آیه 6 يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً 7/11/1395 28](#_Toc477023089)

[336) سوره بلد (90) آیه 7 أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ 8/11/1395 34](#_Toc477023090)

[337) سوره بلد (90) آیه 8 أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ 9/11/1395 42](#_Toc477023091)

[338) سوره بلد (90) آیه 9 وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ 10/11/1395 46](#_Toc477023092)

[339) سوره بلد (90) آیه 10 وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ 11/12/1395 54](#_Toc477023093)

[340) سوره بلد (90) آیه 11 فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ 12/12/1395 60](#_Toc477023094)

[341) سوره بلد (90) آیه 12 وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ 13/12/1395 68](#_Toc477023095)

[342) سوره بلد (90) آیه 13 فَكُّ رَقَبَةٍ 14/12/1395 75](#_Toc477023096)

[343) سوره بلد (90) آیه 14 أَوْ إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ 15/12/1395 83](#_Toc477023097)

[344) سوره بلد (90) آیه 15 يَتيماً ذا مَقْرَبَةٍ 16/12/1395 87](#_Toc477023098)

[345) سوره بلد (90) آیه 16 أَوْ مِسْكيناً ذا مَتْرَبَةٍ 17/12/1395 92](#_Toc477023099)

[346) سوره بلد (90) آیه 17 ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ 18/12/1395 96](#_Toc477023100)

[347) سوره بلد (90) آیه 18 أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ 19/12/1395 103](#_Toc477023101)

[348) سوره بلد (90) آیه 19 وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ 20/12/1395 109](#_Toc477023102)

[349) سوره بلد (90) آیه 20 عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ 21/11/1395 114](#_Toc477023103)

[**جمع‌بندی مباحث مطرح شده در سوره بلد** 114](#_Toc477023103)20

## 330) سوره بلد (90) آیه 1 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏؛ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ 2/11/1395

### ترجمه

به نام خداوند رحمت‌گستر و همواره رحیم

نه سوگند می‌خورم به این سرزمین؛

### نکات ترجمه

درباره اینکه «لا» در ابتدای این گونه سوگندهای قرآنی چه معنایی دارد؛ دیدگاه های مختلفی ارائه شده است:

* لا زائده است؛ یعنی معنای اضافی‌ای در جمله وارد نمی‌کند؛ و عبارت به همان معنای «سوگند می خورم» است. (ابن‌عباس و سعید بن جبیر، به نقل از مجمع البيان، ج‏9، ص341 ؛ ج10، ص576) و صرفا برای تاکید قسم است (الکشاف، ج4، ص658)
* «لا» عکس‌العملی است به سخنانی که کفار در مقابل گفته بودند (یعنی: چنین نیست که شما گمان می‌کنید)؛ و سپس کلام از ادامه آن شروع می‌شود؛ مثلا جایی که «لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ» است؛ یعنی «این گونه نیست که قیامت نباشد؛ بلکه سوگند به روز قیامت» (مجمع البيان، ج‏9، ص341؛ الکشاف، ج4، ص658)
* «لا» به همان معنای نفی است، اما بدین معنا که لازم نیست به این مساله سوگند بخورم چون مطلب واضح‌تر از آن است که نیاز به سوگند داشته باشد. (ابومسلم، به نقل از مجمع البيان، ج‏9، ص341؛ ج10، ص576) به تعبیر دیگر، مطلب بقدری عظیم است که سوگند نخوردنم در حد سوگند خوردن است؛ دیگر چه رسد که بخواهم سوگند هم بخورم (الکشاف، ج4، ص658) و یا شبیه این حالت که کسی می‌گوید «من فلانجا نروم در حالی که فلانی منتظر من است؟»، اینجا هم می‌فرماید: «من قسم نخورم به این سرزمین در حالی که تو در این سرزمین جای گرفته‌ای؟» (شرح الكافي (للمولى صالح المازندراني)، ج‏7، ص53)
* «لا» به معنای نفی است؛ اما بدین معنا که سوگند نمی‌خورم چون وقتی تو در این سرزمین هستی و حرمت تو را زیرپا گذاشتند، دیگر حرمتی برای این سرزمین نماند (ابومسلم، و روایتی از امام صادق ع؛ به نقل مجمع البيان، ج‏10، ص747)
* «لا» به معنای نفی است، اما بدین معنا که سوگند بدان نمی‌خورم چون شما بدان باور ندارید (به عنوان نظر ضعیفی که گوینده‌اش معلوم نیست در مجمع البيان، ج10، ص576 نقل شده است.)

(البته قبلا درباره «لا» قبل از قسم بحثی ارائه شده بود <http://yekaye.ir/al-qiyamah-075-02/> )

### حدیث

1) از امام صادق ع درباره اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «نه سوگند می‌خورم به این سرزمین؛ در حالی که تو در این سرزمین جای گرفته‌ای»؛ فرمودند:

همانا قریش حرمت این سرزمین را نگه می‌داشتند تا حدی که هنگامی که از حرم خارج می‌شدند شاخه‌های درخت آن را به گردن می‌آویختند [ظاهرا به علامت اینکه ما همچنان چیزی از حرم داریم و در پناه حرم هستیم]؛ اما در مورد پیامبر خدا هر گونه توهین و تکذیب را حلال شمردند و خداوند فرمود: «سوگند نخورم به این سرزمین؟ در حالی که تو در آن جای گرفته‌ای» یعنی آنها سرزمین را بزرگ می‌شمردند [که حتی حاضر نبودند بدان سوگند بخورند] ولی آنچه را که خداوند متعال حرمت نهاده بود بر خود حلال کردند!

تفسير فرات الكوفي، ص557

فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ الزُّهْرِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ قَالَ إِنَّ قُرَيْشاً كَانُوا يُحَرِّمُونَ الْبَلَدَ وَ يَتَقَلَّدُونَ اللِّحَاءَ الشَّجَرِ قَالَ حَمَّادٌ أَغْصَانَهَا إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ فَاسْتَحَلُّوا مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ص الشَّتْمَ وَ التَّكْذِيبَ فَقَالَ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ إِنَّهُمْ عَظَّمُوا الْبَلَدَ وَ اسْتَحَلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ [تَعَالَى‏].

2) از امام صادق ع روایت شده است: کسی که در قرائت نماز واجبش، [سوره] «لا اقسم بهذا البلد» را بخواند در دنیا چنین شناخته خواهد شد که از صالحان است؛ و در آخرت چنین شناخته خواهد شد که نزد خداوند جایگاهی دارد؛ و در روز قیامت از رفقای پیامبران و شهدا و صالحان خواهد بود [اشاره به آیه 65 سوره نساء]

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص123؛ مجمع البيان، ج‏10، ص743

بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ كَانَ قِرَاءَتُهُ فِي فَرِيضَةٍ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ كَانَ فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً أَنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ كَانَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفاً أَنَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَكَاناً وَ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِين‏.[[1]](#footnote-1)

3) از امام صادق ع روایت شده است:

«تُبَّع» [[ظاهرا](http://wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%A8%D8%B9_%28%D8%B9%D9%86%D9%88%D8%A7%D9%86%29) نام یکی پادشاهان یمن قبل از اسلام است که کشورگشایی‌هایی داشته] هنگامی که از جانب عراق [به سمت حجاز] می‌آمد و همراهش برخی از علما و فرزندان انبیا بودند، وقتی به وادی هذیل رسید، مردم برخی قبائل نزدش آمدند و گفتند: تو به سمت سرزمینی می‌روی که مدتهاست با مردم بازی می‌کنند و سرزمینشان را حرم قرار داده‌اند و بناهای‌شان را خدا قرار داده‌اند.

گفت: اگر مطلب این طور باشد که می‌گویید با آنها خواهم جنگید و زنان و فرزندانشان را اسیر خواهم کرد و بناهای‌شان را ویران می‌کنم.

بناگاه چشمانش سرازیر شد و روی گونه‌اش ریخت. علما و فرزندان انبیا را خبر کرد و گفت: مرا ببینید و بگویید چرا چنین چیزی بر من رخ داده است؟

آنها از بیان هر مطلبی خودداری کردند تا اینکه تهدیدشان کرد. گفتند: بگو چه مطلبی در ذهنت گذشته و چه تصمیمی با خود گرفته‌ای؟

گفت: تصمیم گرفته‌ام با اینها بجنگم و زنان و فرزندانشان را اسیر کنم و خانه‌هایشان را ویران سازم.

گفتند: ما عاملی برای این مشکل پیدا نمی کنیم جز همین.

گفت: آخر، چرا؟

گفتند: چون این سرزمین حرم الله است و خانه، خانه خداست و ساکنانش ذریه حضرت ابراهیم ع خلیل الرحمن می‌باشند.

گفت: راست گفتید. حالا راه نجات من از این مشکل چیست؟

گفتند تصمیمی غیر از آن تصمیم قبلی بگیر، امید است که خداوند آن را بر تو برگرداند.

پس تصمیم گرفت به اقدام خوب، و چشمانش به جای خود برگشت و در جای خود ثابت گردید. آنگاه آن کسانی که پیشنهاد تخریب مکه را داده بودند احضار کرد و دستور قتلشان را داد؛ سپس به بیت الله آمد و آن را پارچه‌ای پوشاند و سه روز در شهر اطعام داد، هر روز صد شتر تا حدی که مازاد گوشت‌های پخته شده را بیرون شهر ریختند تا خوراک درندگان بیابان شود؛ سپس از مکه به سمت مدینه رفت ...

الكافي، ج‏4، ص215

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ: كُنْتُ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ أَنَا وَ صَاحِبٌ لِي فَتَذَاكَرْنَا الْأَنْصَارَ فَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ نُزَّاعٌ مِنْ قَبَائِلَ وَ قَالَ أَحَدُنَا هُمْ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ قَالَ فَانْتَهَيْنَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ هُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فَابْتَدَأَ الْحَدِيثَ وَ لَمْ نَسْأَلْهُ فَقَالَ إِنَّ تُبَّعاً لَمَّا أَنْ جَاءَ مِنْ قِبَلِ الْعِرَاقِ وَ جَاءَ مَعَهُ الْعُلَمَاءُ وَ أَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى هَذَا الْوَادِي لِهُذَيْلٍ أَتَاهُ أُنَاسٌ مِنْ بَعْضِ الْقَبَائِلِ فَقَالُوا إِنَّكَ تَأْتِي أَهْلَ بَلْدَةٍ قَدْ لَعِبُوا بِالنَّاسِ زَمَاناً طَوِيلًا حَتَّى اتَّخَذُوا بِلَادَهُمْ حَرَماً وَ بُنْيَتَهُمْ رَبّاً أَوْ رَبَّةً فَقَالَ إِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُونَ قَتَلْتُ مُقَاتِلِيهِمْ وَ سَبَيْتُ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ هَدَمْتُ بُنْيَتَهُمْ قَالَ فَسَالَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى وَقَعَتَا عَلَى خَدَّيْهِ قَالَ فَدَعَا الْعُلَمَاءَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ انْظُرُونِي وَ أَخْبِرُونِي لِمَا أَصَابَنِي هَذَا قَالَ فَأَبَوْا أَنْ يُخْبِرُوهُ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِمْ قَالُوا حَدِّثْنَا بِأَيِّ شَيْ‏ءٍ حَدَّثْتَ نَفْسَكَ قَالَ حَدَّثْتُ نَفْسِي أَنْ أَقْتُلَ مُقَاتِلِيهِمْ وَ أَسْبِيَ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَهْدِمَ بُنْيَتَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا لَا نَرَى الَّذِي أَصَابَكَ إِلَّا لِذَلِكَ قَالَ وَ لِمَ هَذَا قَالُوا لِأَنَّ الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ وَ الْبَيْتَ بَيْتُ اللَّهِ وَ سُكَّانَهُ ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ صَدَقْتُمْ فَمَا مَخْرَجِي مِمَّا وَقَعْتُ فِيهِ قَالُوا تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْكَ قَالَ فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِخَيْرٍ فَرَجَعَتْ حَدَقَتَاهُ حَتَّى ثَبَتَتَا مَكَانَهُمَا قَالَ فَدَعَا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ أَشَارُوا عَلَيْهِ بِهَدْمِهَا فَقَتَلَهُمْ ثُمَّ أَتَى الْبَيْتَ وَ كَسَاهُ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ ثَلَاثِينَ يَوْماً كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ جَزُورٍ حَتَّى حُمِلَتِ الْجِفَانُ إِلَى السِّبَاعِ فِي رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ نُثِرَتِ الْأَعْلَافُ فِي الْأَوْدِيَةِ لِلْوُحُوشِ ثُمَّ انْصَرَفَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ ...

### تدبر

1) «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ»

قبلا (مقدمه تدبرهای جلسه ۱۳۴ <http://yekaye.ir/ash-shams-091-07/> ) اشاره شد سوگند خوردن به چیزی نشانه دهنده دو مطلب است: یکی، توجه دادن به اهمیت مطلبی که به خاطر آن سوگند می‌خورند (که در این سوره، آن مطلب در آیه 4 خواهد آمد)؛ و دوم، تقدس و ارزشمندی خود مطلبی که بدان سوگند خورده می‌شود؛ بدین جهت که مطلبی که بدان سوگند خورده شده بقدری اهمیت دارد که برای توجه دادن به مطلبی دیگر، بدان سوگند خورده‌اند.

طبق نظر اکثر مفسران، و نیز برخی احادیث (حدیث1)، در این آیه به سرزمین مکه سوگند خورده شده است. مکه سرزمینی است که حضرت ابراهیم ع از خدا خواسته که آن را سرزمینی امن قرار دهد (بقره/126؛ ابراهیم/35) و خداوند هم شرعا برای آن حرمتی قرار داده (آل‌عمران/97؛ نمل/91) و هر مسلمانی که استطاعت داشته باشد، موظف است دست کم یکبار در عمرش بدانجا برود (آل‌عمران/97).

وجود چنین مکانی و نیز واجباتی که در مورد این مکان وجود دارد، نشان می‌دهد که همه جای زمین به لحاظ معنوی یکسان نیست؛ و برخی زمین‌ها قداست ویژه‌ای دارند که حفظ حرمت‌شان لازم است.

### پاسخ به یک شبهه

یکی از شبهاتی که در مورد زیارت قبور اهل بیت ع مطرح می‌کنند این است که برای اهل بیت چه تفاوتی دارد که کسی از راه دور به آنها سلام بدهد یا نزد قبرشان.

وجود مکه، و وجوب حج و زیارت بیت الله پاسخ واضحی به این سوال است. همان طور که برای خدا فرقی ندارد که ما در خانه‌مان نماز بخوانیم یا در مسجد؛ و باز برای خدا فرقی ندارد که در مسجد شهرمان نماز بخوانیم یا در بیت الله الحرام؛ و اگر تفاوتی هست، این تفاوت برای ماست که به خاطر حضور در آن سرزمین مقدس، اثراتی به ما می‌رسد که کسی که آنجا نرود از چنین اثراتی محروم می‌ماند؛ برای اهل بیت ع هم فرقی نمی‌کند که ما از کجا به آنها سلام دهیم؛ اما برای ما تفاوت دارد.

2) «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ»

با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» ممکن است یکی از معانی سرزمین در این آیه، زمین جان آدمی باشد؛ زمینی که هرکس در آن سکنی دارد؛ چنانکه در آیه «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً: زمین پاک رویاندنی‌هایش را به اذن پروردگارش بیرون می‌دهد؛ و زمینی که خبیث است، جز مقدار ناچیزی برون نمی‌دهد» (اعراف/58) «بلد» را کنایه از نفوس پاک و خبیث دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص144)

بر اساس این معنا کل آیات بعدی هم معنای دیگری خواهد یافت.

**این را در کانال نگذاشتم**

3) «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ»

چرا از تعبیر «این سرزمین» استفاده کرد و صریحا نفرمود «مکه».

الف. تعابیری مانند «این سرزمین» امکان «استعمال یک لفظ در چند معنا» را بیشتر می‌کند. علاوه بر «مکه» و معنایی که در تدبر2 اشاره شد، این چنین تعبیری ظرفیت این را دارد که حتی هر کسی متناسب با جایی که در یک موقعیت زمانی خاص هست، مطلب جدیدی از این آیه بیابد.

#### حکایت

شخصی می‌گفت:

در سفر پیاده‌روی اربعین (از نجف به کربلا) بعد از اذان صبح،‌ صدای قرآن می‌آمد و سوره بلد را می‌خواند. دیدم تمام آیات وصف حال من است و گویی خداوند مستقیما با من سخن می‌گوید: «نه، سوگند می خورم به این سرزمین؛ که تو در این جای گرفته‌ای؛ و سوگند به پدر [= امام علی ع، که از سمت نجف آمدیم] و پسر [امام حسین ع، که به سمت او می‌رویم]؛ قطعا که انسان را در سختی آفریدیم [اما سختی‌های این پیاده‌روی چه لذت‌بخش است، خصوصا که]، آیا گمان می‌کند که کسی او را نمی‌بیند [آیا جز این است که زیر نظر مستقیم امام این راه را می‌پوییم] ...

ب. ...

## 331) سوره بلد (90) آیه 2 وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ 3/12/1395

### ترجمه

و تو در این سرزمین جای گرفته‌ای

### نکات ترجمه

«حِلّ»

از ماده «حلل» است. اصل این ماده را به معنای «گشودن» و «باز کردن» (باز کردن گره؛ طه/27) دانسته‌اند؛ و «حلال» (در مقابل «حرام») را از این جهت حلال گفته‌اند که وقتی چیزی حلال است، گویی گره آن را گشوده و در آن اجازه تصرف داده‌ شده است. «فرود آمدن و در جایی اقامت کردن» را هم «حلول» (و مکان آن را «محل») گویند از این جهت که وقتی مسافر در جایی فرود می‌آید بارهایش را باز می‌کند؛ و کم‌کم در مورد هر نزول و جای گرفتنی به کار رفته است. به زن و شوهر هم «حلیله» و «حلیل» (جمع آن: «حلائل»؛ نساء/23) می‌گویند از این جهت که هر یک بر دیگری حلال شده است[[2]](#footnote-2)؛ و برخی گفته‌اند: علاوه بر زن و شوهر، به هر همنشینی حلیل و حلیله گویند از این جهت که در یک محل قرار گرفته‌اند. «محله» هم مکانی است که یک گروهی در آنجا جای گرفته‌اند. (معجم المقاييس اللغة، ج‏2، ص20-22؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص251-252)

«الْبَلَدِ»

بسیاری از اهل لغت گفته‌اند به هر مکان معین شده‌ای از زمین «بلد» گفته می‌شود، خواه آباد باشد یا خیر، عده‌ای در آن ساکن باشند یا خیر (كتاب العين، ج‏8، ص42؛ المحيط في اللغة، ج‏9، ص313؛ كتاب الماء، ج‏1، ص142) البته برخی آن را هر مکانی دانسته‌اند که محدود آن به خاطر اقامت عده‌ای که ساکن آن هستند، معین شده باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص142)؛ و برخی بین این دو سخن جمع کرده، گفته‌اند که اصل «بلد» همان مطلب اول است، اما کم‌کم به شهرها از این جهت که محدوده معینی است که با سکونت عده‌ای حدودش معلوم شده «بلد» گفته شده است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏1، ص328) لذا بسیاری از مترجمان قرآن کریم کلمه «شهر» را (که غالبا برای ترجمه «مدینة» استفاده می‌شود) در ترجمه «بلد» استفاده کرده‌اند؛ که در این صورت باید آن را از حیث «شهر جغرافیایی» در نظر گرفت؛ اما از آنجا که استعمال کلمه «شهر» در فارسی، به نحوی است که غالبا در مقابل ده و روستا، به کار می‌رود، اما «بلد» در مورد ده و روستا هم صادق است، لذا ترجمه «سرزمین» را برای آن قرار دادیم. (هرچند کلمه «سرزمین» هم این مشکل را دارد که غالبا برای وسعت‌های خیلی زیاد استعمال می‌شود).

برخی اصل این کلمه را به معنای «صدر: سینه» دانسته‌اند؛ چنانکه «بلدة الناقة» به معنای «سینه شتر» است و «تبلّد الرجل» زمانی گفته می‌شود که شخصی هنگام تحیر در کاری، دست را روی سینه اش قرار دهد؛ و «بَلَد» هم یه سینه و مرکز شهرها گفته می‌شود (یا شهری که در مرکز شهرهای دیگر قرار دارد) (معجم المقاييس اللغة، ج‏1، ص298)

این ماده 19 بار در قرآن کریم به کار رفته است که در تمام استعمالاتش در همان معنای «سرزمین» بوده است؛ ولو که گاه این سرزمین را برخی به معنای کنایه از نفس انسانی (نفوس پاک و خبیث) دانسته‌اند (جلسه قبل، تدبر2)

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است: در جاهلیت [ماه] محرم را بزرگ می‌شمردند و [به خاطر شدت احترام آن] بدان سوگند نمی‌خوردند و همین طور ماه رجب را؛ و در این دو ماه متعرض هیچکس نمی‌شدند، چه کسی که می‌آمد و چه کسی که می‌رفت، حتی اگر آن کس پدرش را کشته بود؛ و همچنین متعرض هیچ حیوان و گوسفند و شتر و غیر اینها که از حرم خارج می‌شد، نمی‌شدند؛ در چنین اوضاع و احوالی خداوند به پیامبرش فرمود: «نه، سوگند می‌خورم به این سرزمین، در حالی که تو در این سرزمین جای گرفته‌ای» آنها از شدت جهالتشان به جایی رسیدند که [با اینکه در آن ماه‌ها سوگند نمی‌خوردند و همچنین در این ماه‌ها و در حرم، متعرض هیچکس نمی‌شدند] کشتن پیامبر ص را بر خود حلال کردند و ایام آن ماه [حرام] را این گونه بزرگ داشتند که در آن سوگند خوردند [که پیامبر ص را به قتل برسانند] و خواستند بدان وفا کنند!

الكافي، ج‏7، ص450

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ... وَ كَانَتِ الْجَاهِلِيَّةُ يُعَظِّمُونَ الْمُحَرَّمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ وَ لَا بِشَهْرِ رَجَبٍ وَ لَا يَعْرِضُونَ فِيهِمَا لِمَنْ كَانَ فِيهِمَا ذَاهِباً أَوْ جَائِياً وَ إِنْ كَانَ قَدْ قَتَلَ أَبَاهُ وَ لَا لِشَيْ‏ءٍ يَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ دَابَّةً أَوْ شَاةً أَوْ بَعِيراً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ص «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ» قَالَ فَبَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ أَنَّهُمُ اسْتَحَلُّوا قَتْلَ النَّبِيِّ ص وَ عَظَّمُوا أَيَّامَ الشَّهْرِ حَيْثُ يُقْسِمُونَ بِهِ فَيَفُونَ.[[3]](#footnote-3)

2) از رسول خدا ص در روز فتح مکه روایت شده است:

بدرستی که خداوند این سرزمین را از روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرمت نهاد و این حرمت خدا تا روز قیامت باقی است؛ و جنگ در آن برای هیچکس قبل و بعد از من حلال نشد، و برای من هم تنها ساعتی از روز حلال شد، پس این سرزمین حرام است به حرمت الهی تا روز قیامت ...

صحیح بخاری، ج3، ص14؛ ج4، ص104؛ مجمع البيان، ج‏10، ص747

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ و عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ:

إِنَّ هَذَا البَلَدَ حَرَّمَهُ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ القِتَالُ فِيهِ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَحِلَّ لِي إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ ...

### تدبر

1) «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ»

«حل» چنانکه در نکات ترجمه گذشت، هم به معنای «جای گرفتن» و «سکنی گزیدن» به کار می‌رود و هم در معنای «حلال» در مقابل «حرام».

این آیه از مصادیق بارز «استعمال یک لفظ در چند معنا»ست؛ چرا که مفسران شیعه و سنی، عموما هر دو معنا را برای این آیه گفته‌اند:

یک معنای آیه این است که «در حالی که کسی مثل تو در این سرزمین جای گرفته است»

و معنای دوم آن است که «در حالی که تو کسی هستی که این سرزمین برایت حلال شد»؛ که این معنا با توجه به آن است که خداوند به او برای فتح مکه اجازه جهاد داد؛ و با اینکه مکه «حرم» است و جنگیدن در آن حرام است، اما برای ایشان برای چند ساعتی جنگیدن حلال شد (حدیث2). (مجمع‌البیان، ج10، ص797؛ المیزان، ج20، ص219-220؛ الدر المنثور، ج6، ص351-352)

2) «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ»

اینکه تو در این سرزمین جای گزیده‌ای به این سرزمین شرافت و ارزش می‌دهد (تفسیر بیضاوی، ج5، ص313؛ الطراز الأول، ج‏5، ص247)

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسانی که در مسیر صحیح خود قرار گرفته باشد، به مقام خلیفة‌اللهی می‌رسد و بی‌تردید مهمترین مصداق خلیفة‌الله، شخص پیامبر اکرم ص می‌باشد. مکه محلی است که بیت الله الحرام در آن قرار داده شده؛ اما با همه عظمت و احترامی که این خانه دارد؛ حضور شخص پیامبر اکرم ص به آن شرافتی ویژه می‌دهد؛ تا جایی که اگر حرمت ایشان نادیده گرفته شود، دیگر این مکان حرمتی نخواهد داشت؛ چنانکه برخی معنای این دو آیه را این طور دانسته‌اند که «سوگند نمی‌خورم به این سرزمین، چون وقتی تو در این سرزمین هستی و حرمت تو را زیرپا گذاشتند، دیگر حرمتی برای این سرزمین نمانده است» (دیدگاه ابومسلم، و روایتی از امام صادق ع؛ به نقل مجمع البيان، ج‏10، ص747)

#### پاسخ به یک شبهه وهابیت

وهابیت علیه شیعه اشکال می‌کند که شما به خاطر احترام و تقدسی که برای پیامبر ص و اهل بیت باور دارید، دچار شرک شده‌اید!

این آیه بخوبی نشان می‌دهد که نه‌تنها چنین باوری شرک نیست، بلکه کسانی که جای گرفتن یک ولیّ خدا در یک سرزمین را باعث قداست آن سرزمین نمی‌دانند، در مقابل نص قرآن ایستاده‌اند.

3) «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ»

چرا فرمود «حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ» و نفرمود «حِلٌّ فی ِهذَا الْبَلَدِ»؟

## 332) سوره بلد (90) آیه 3 وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ 4/12/1395

### ترجمه

سوگند به والد [= پدر، صاحب فرزند] و آنچه فرزند آورد.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«والِدٍ» و «وَلَدَ»

هر دو کلمه از ماده «ولد» هستند، اولی اسم فاعل است و دومی فعل ماضی.

ماده «ولد» به معنای فرزند است و آنچه از نسل شخصی ادامه پیدا کند. کلمه «وَلَد» (فرزند) را هم برای یک نفر یا بیشتر، و نیز هم برای پسر و دختر به کار می‌برند. (معجم المقاييس اللغة، ج‏6، ص143؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص884)

وقتی «والد» در مقابل «والدة: مادر» (بقره/233؛ مریم/32) به کار رود، به معنای «پدر» است؛ اما وقتی «والد» بتنهایی بیاید، هم می‌تواند به معنای «پدر» باشد، و هم به معنای «کسی که فرزند دارد، اعم از پدر یا مادر» (لقمان/33). وقتی پدر و مادر با هم مد نظر باشد «والدان» (نساء/7) و «والدَین» (بقره/83؛ جمعا 17 مورد) گفته می‌شود.

برای به بچه‌ای که به دنیا آمده «مولود» (بقره/233) و مادام که طفل است و به سن بلوغ نرسیده «ولید» (شعراء/18) گفته می‌شود (تاج العروس، ج5، ص326).

با اینکه خود کلمه «وَلَد»، برای جمع هم به کار می‌رود (بقره/233)، اما برای جمع آن به نحو خاص کلمات «وِلدان» (مزمل/17؛ نساء/75 و 98 و 124) و «اولاد» (اسراء/64؛ جمعا 23 مورد در قرآن) و «وُلْد» (نوح/21؛ بنابر قرائت برخی از قراء سبعه: مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وُلْدُه‏) نیز استفاده شده است.

فعل «وَلَدَ» به معنای «فرزند آورد» (فعل پدر و مادر) است، نه به معنای «متولد شد» (فعل فرزند) چنانکه تعبیر «لم یلد: فرزند نیاورد» (توحید/3) و یا جمله مشرکان در مورد خدا «یقولون وَلَدَ اللَّهُ: می‌گویند خدا فرزند آورد» (صافات/152) ‌بخوبی این تفاوت را نشان می‌دهد؛ و وقتی بخواهند وضعیت فرزند را بیان کنند از صیغه «تولّد» استفاده می‌کنند. بدین ترتیب، وقتی این فعل به باب تفعیل می‌رود (ولّد) و متعدی می‌شود، منظور - نه فعل پدر و مادر، بلکه - فعل کسی است که در به دنیا آمدن بچه نقش‌ ایفا می‌کند (مثلا: ماما که بچه را از شکم مادر بیرون می‌آورد).

از این ماده در قرآن کریم جمعا 102 مورد استفاده شده است.

«وَ والِدٍ»

حرف «و» را اغلب حرف عطف (عطف به «هذا البلد» در آیه 1: سوگند به این سرزمین .. و به پدر و فرزند) قلمداد کرده‌، و حتی برخی تصریح کرده‌اند که این «واو» قسم نیست (إعراب القرآن (للنحاس)، ج‏5، ص142) ؛ اما دلیل این سخن‌شان معلوم نیست و می‌توان آن را ابتداءا واو قسم دانست؛ و تفاوتش در این است که اگر عطف بدانیم تمام حالاتی که درباره «لا اقسم» مطرح می‌شد (جلسه 330، نکات ترجمه) قابل اجرا خواهد بود؛ اما اگر واو قسم باشد؛ فقط یک معنا (سوگند خوردن) باقی می‌ماند.

«وَ ما وَلَدَ»

«ما» را غالبا به معنای «موصول» (چیزی که، آنچه) گرفته‌اند و به تبعِ آن بحثی پیش آمده که چرا با اینکه غالبا در مورد انسان از موصولِ «مَن: کسی که، آنکه» استفاده می‌شود، در اینجا از موصولِ «ما» استفاده شده؟ و به تبع این بحث، برخی این را «ما»ی نافیه دانسته‌اند که «ما وَلَدَ» به معنای «نزاد، فرزند نیاورد» می‌باشد، و آن را به معنای «شخصی که عقیم و بی‌فرزند است» دانسته‌اند (آنگاه معنای آیه چنین می‌شود: سوگند به کسی که فرزند دارد و کسی که فرزند ندارد)؛ و بعد برای اینکه عطف آن به قبلی درست شود یک «من» یا «ما»ی موصوله را در تقدیر فرض کرده‌اند: «آنکه فرزند نیاورد» (مجمع البيان، ج‏10، ص748)

### حدیث

1) سلیم بن قیس می‌گوید: از حضرت علی ع شنیدم که می‌فرمود: بدرستی که من و فرزتدانم که وصی من‌اند، امامانی هدایت شده‌ و همگی مُحَدّث (کسی که از عالم غیب با او سخن می‌گویند، اما پیامبر نیست) هستیم.

گفتم» امیرالمومنین ! آنها کیستند؟

فرمود: حسن ع و حسین ع، سپس فرزندم علی بن الحسین [= امام سجاد ع] (سلیم می‌گوید: و علی بن حسین در آن زمان طفلی شیرخواره بود) سپس هشت نفر بعد از او که یکی بعد از دیگری می‌آید؛ و آنان همان کسانی‌اند که خداوند بدانها سوگند خورد و فرمود: «سوگند به والد و آنچه فرزند آورد» (بلد/3) اما «والد» رسول خدا ص است و اما «آنچه فرزند آورد» همین اوصیا می باشند.

گفتم: امیرالمومنین! آیا دو امام در یک زمان جمع می‌شود؟

فرمود: مگر اینکه یکی سکوت پیشه می‌کند و سخن نمی‌گوید تا وقتی زمان قبلی تمام شود.

الإختصاص (للمفید)، ص329؛ بصائر الدرجات، ج‏1، ص372 [[4]](#footnote-4)؛ كتاب سليم بن قيس، ج‏2، ص825؛ إرشاد القلوب (للديلمي)، ج‏2، ص394 [[5]](#footnote-5)

إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِيُّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيّاً ع يَقُولُ إِنِّي وَ أَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي أَئِمَّةٌ مُهْتَدُونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ- قَالَ وَ عَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ- ثُمَّ ثَمَانِيَةٌ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمُ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ أَمَّا الْوَالِدُ فَرَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَا وَلَدَ يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَجْتَمِعُ إِمَامَانِ فَقَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا مُصْمَتٌ لَا يَنْطِقُ حَتَّى يَمْضِيَ الْأَوَّل‏.

2) از امام باقر ع درباره آیه «سوگند به والد و آنچه فرزند آورد» (بلد/3) سوال شد. فرمودند: یعنی [حضرت] علی ع و امامانی که از فرزندان ایشان‌اند.

و از امام صادق ع سوال شد درباره سخن خداوند که می‌فرماید: «و تو در این سرزمین جای گرفته‌ای» (بلد/2). فرمودند: منظور رسول خدا ص است. سوال شد: «سوگند به والد و آنچه فرزند آورد» (بلد/3)؟ فرمودند: «[حضرت] علی ع و فرزندان ایشان.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص771-772

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحٍ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ قَالَ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ص قُلْتُ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ قَالَ عَلِيٌّ وَ مَا وَلَدَ.[[6]](#footnote-6)

مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَوْذَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَضِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ قَالَ يَعْنِي عَلِيّاً وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ ع. (این روایت اخیر در این منابع هم آمده است: الكافي، ج‏1، ص414[[7]](#footnote-7)؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص430[[8]](#footnote-8))

3) از رسول خدا ص روایت شده است:

حق علی بر این امت همانند حق والد (پدر) بر فرزند است.

الأمالي (للطوسي)، ص54؛ فضائل أمير المؤمنين (لابن شاذان)، ص77[[9]](#footnote-9)؛ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، ص269 [[10]](#footnote-10)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَاهَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ نَصْرُ بْنُ اللَّيْثِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُخَوَّلٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ الْمَكِّيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَد.[[11]](#footnote-11)

ابن‌شهر آشوب در کتاب مناقب آل أبي طالب ع (ج‏3، ص105) علاوه بر نقل‌های متعدد در شیعه، از علمای بزرگ اهل سنت، مانند ثعلبی در کتاب «رَبِيعِ الْمُذَكِّرِينَ» و خركوشيّ در کتاب «شَرَفِ النَّبِيِّ»، و در کتاب «خصائص» یاد کرده که این روایت را از برخی دیگر از صحابه (عمار و ابوایوب انصاری و انس بن مالک) نیز نقل کرده‌‌اند.

4) از امیرالمومنین ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمود: علی! تو برادرم و وارث و وصی و جانشین من هستی، در خانواده‌ام و در امتم، چه در زندگی‌ام و چه بعد از مرگم؛ دوستدار تو دوستدار من است؛ و بدخواه تو، بدخواهِ من.

علی! من و تو پدران این امت هستیم

علی! من و تو و امامانِ از میان فرزندانت، بزرگان در دنیا و پادشاهان در آخرت‌ایم. کسی ما را بشناسد خدا را شناخته است و کسی که منکر ما شود منکر خداوند عز و جل شده است.

الأمالي( للصدوق)، ص657

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْقُمِّيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَاجِيلَوَيْهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي مُحِبُّكَ مُحِبِّي وَ مُبْغِضُكَ مُبْغِضِي

يَا عَلِيُّ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ

يَا عَلِيُّ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ سَادَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ مُلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.[[12]](#footnote-12)

### تدبر

1) «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»

درباره اینکه مقصود از «والد» و «فرزند [یا فرزندان]ش» کیست، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است.

معروفترین نظرات عبارتند از:

* امیرالمومنین ع و فرزندان ایشان که امام‌اند. (احادیث1 و 2)
* حضرت آدم ع و انبیا و اوصیاء که همگی از ذریه ایشان بوده‌اند (منسوب به امام صادق ع، تفسير القمي، ج‏2، ص423؛ مجمع البيان، ج‏10، ص747)
* حضرت آدم ع و همه انسانها که ذریه ایشان‌اند (نظر حسن بصری و مجاهد و قتادة، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص747) و موید این برداشت، آیه بعدی است که درباره وضعیت همه انسانها سخن می‌گوید (المیزان، ج20، ص291)
* حضرت ابراهیم ع و حضرت اسماعیل ع، از این جهت که آنها بودند که با تجدید بنای کعبه، این سرزمین را احیا کردند؛ و این اقتضای تناسب آیه با آیات قبل است که به این سرزمین سوگند خورد؛ آنگاه مفاد این سه آیه، سوگند به سرزمین مکه است، و به پیامبر اکرم ص که الان (هنگام نزول آیه) در این سرزمین جای گرفته، و به ابراهیم ع و اسماعیل ع که سکونت در این سرزمین را پایه‌ریزی کردند. (المیزان، ج20، ص290)
* حضرت ابراهیم ع و اولاد عرب ایشان که در این سرزمین ساکن شده‌اند (نظر ابن ابی‌عمران جونی، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص747)
* حضرت آدم ع و اولاد صالحش (یا حضرت ابراهیم ع و اولاد صالحش) (این دو قول، اصلاحی در اقوال قبلی است از این جهت قید که انسانهای صالح‌اند که صلاحیت دارد به آنها سوگند خورده شود، نه همه انسانها) (المیزان، ج20، ص291)
* پیامبر [و امیرالمومنین ع] و امت اسلام، از این جهت که پیامبر همانند پدری برای این امت است (حدیث4) (المیزان، ج20، ص291)
* هر والد و فرزندی (ابن‌عباس و جبائی، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص747)
* «ما» در «ما ولد» به معنای نفی باشد آنگاه یعنی «هرصاحب فرزند و هر بی‌فرزندی» (ابن‌جبیر، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص747) (توضیح این معنا در نکات ترجمه گذشت.)[[13]](#footnote-13)

با توجه به قاعده امکان استعمال یک لفظ در چند معنا، ممکن است همه اینها مد نظر بوده باشد؛ و اصلا همین که به جای اینکه اسم شخص خاصی را بیاورد، از عنوان کلی «والد» و «ولد» استفاده کرد، مویدی است که لزوما فقط یک شخص معین مد نظر نبوده، و قبول یکی از این اقوال، لزوما به معنای رد قول دیگر نمی‌باشد.

و آنگاه در مورد هریک، حالاتی که درباره معنای آیه قبل مطرح شد، در اینجا نیز قابل طرح است؛ مثلا بنا بر حالت اول، و اینکه مقصود از آیه قبل، هشدار به هتک حرمت پیامبر ص باشد، آنگاه منظور از این آیه این است که حال امیرالمومنین ع و امامان بعدی در این زمینه که حرمتشان هتک شد، همانند حال پیامبر است که حرمتش هتک شد. (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص774) و به همین ترتیب، معانی دیگری از این چند آیه قابل برداشت است.

2) «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»

چرا «والد» را نکره آورد؟

الف. نکره آوردن «والد» مویدی است بر دیدگاهی که این آیه را به معنای «هر پدر و فرزندی» می داند.

ب. این نکره، ایجاد ابهام در کلام است که از باب تعظیم (بزرگ شمردن) و مدح است (لذا کسانی هم که منظور از «والد» را شخص خاص دانسته‌اند نظرشان نادرست نیست) (الکشاف، ج4، ص754؛ الميزان، ج‏20، ص290)

ج. ...

3) «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»

چرا به جای «من ولد: آنکه (کسی را که) به عنوان فرزند آورد» از تعبیر «ما ولد: آنچه (چیزی را که) به عنوان فرزند آورد» استفاده کرد؟

الف. این موید دیدگاهی است که «ما» را نافیه می‌دانست یعنی آیه می‌خواهد سوگند یاد کند به هر فرزنددار و هر بی‌فرزندی؛ که هر دو نشانه قدرت خداست و هریک سختی خاص خود را دارد (آیه بعد درباره «در سختی بودن» انسان است)

ب. کاربرد «ما: چیزی که» به جای «من: کسی که» دلالت بر «تعجب همراه با مدح» می‌کند (شبیه آیه ««وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ: خدا بهتر می‌داند که چه چیزی را وضع حمل کرد» آل‌عمران/36) ؛ و این با سیاق آیه که در مقام سوگند است سازگارتر است. (الکشاف، ج4، ص754؛ الميزان، ج‏20، ص290)

ج. ...

4) «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»

خداوند هم به والد (کسی که فرزند دارد) و هم به فرزندی که این شخص می‌آورد، سوگند خورد.

رابطه «والد و فرزند» از عظیم‌ترین آیات الهی است که بقدری برای ما عادی شده که اهمیتش را درک نمی‌کنیم.

### بحث تخصصی انسان‌شناسی

اگر چه حیوانات هم زاد و ولد دارند، اما رابطه «والد و فرزند» در انسان، بسیار متفاوت است. در حیوانات، این رابطه کاملا غریزی است و تنها در حدی است که فرزند بتواند به استقلالی برسد که غذایش را خودش تهیه کند و از جان خود مراقبت کند. اما رابطه والد و فرزند در انسان، اگرچه ابتدایش حالتی نسبتا غریزی دارد، اما در حقیقت، ادامه رابطه خاصی است که بین زوجین (با تعبیر «مودت و رحمت» در قرآن کریم) آغاز شده است.

از عجایب این رابطه آن است که در ابتدای کار محبت از جانب والدین به فرزندان بسیار شدیدتر است ( وظاهرا به همین جهت است که اسلام، برخلاف مکاتب غربی، تاکید اصلی‌اش را بر احترام و رعایت حقوق والدین قرار داده؛ چون با آن محبتی که از جانب والدین هست، توصیه به رعایت حقوق کودک (و حرکت دادن جامعه به سمت فرزندسالاری) چندان ضرورت ندارد) اما بعد از اینکه فرزندان دوره بلوغ را کامل سپری کردند و استقلالشان بیشتر شد، کم‌کم محبت در جانب فرزندان شدت می‌یابد، و در حالی که غالبا دیگر هیچ نیاز مادی‌ای به والدین ندارند، از دست دادن آنها برایشان بسیار مصیبت‌بار می‌نماید.

این نوع رابطه انسانی، یکی از مهمترین مولفه‌هایی است که طراحی مدل، احکام و قوانین خانواده را با سایر سازمان‌های اجتماعی ( که مبنای اولیه تشکیل‌شان، رسیدن به سود بیشتر برای طرافین است) متفاوت می‌کند و بی‌توجهی به این مبنای مهم، و اصرار بر تساوی افراد خانواده همانند افراد جامعه در مقام قانون‌گذاری، از مهمترین عواملی است که روند سست شدن نهاد خانواده در غرب (و به تبع آن در جوامع اسلامی) را تشدید می‌کند.

شاید قرآن کریم با این سوگند می‌خواهد هشداری به ما دهد که این رابطه را جدی بگیریم.

برای تفصیل این بحث، می توانید مقاله زیر را (که البته مساله را بیشتر از زاویه «زن و مرد» در خانواده مورد بررسی قرار داده‌ام؛ اما اغلب استدلالها در مورد والدین و فرزندان هم پیاده می‌شود) مطالعه کنید.

<http://www.souzanchi.ir/islamic-paradigm-for-analyzing-problems-of-the-woman-and-family/>

## 333) سوره بلد (90) آیه 4 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ 5/11/1395

### ترجمه

که حقاً انسان را در رنج [و سختی] آفریدیم.

یا:

حقیقتا انسان را در وضعیت ایستاده و معتدل آفریدیم.

### نکات ترجمه

«كَبَد»

ماده »کبد» در اصل دلالت بر شدت و قوت در چیزی می‌کند؛ و خود واژه «كَبَد» به معنای مشقت (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص153؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص695؛ مجمع‌البیان، ج10، ص747) ویا تحمل کردن سختی و مشقت می‌باشد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏10، ص15) و به جگر انسان هم کبد می‌گویند و به نحو استعاری در مورد وسط هر چیزی هم کبد آن چیز می‌گویند (مانند کبد کمان، کبد آسمان) (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص153)

همچنین برخی معنای «کبد» را «صاف ایستادن» (منتصبا معتدلا) دانسته‌اند (معانی‌القرآن (للفراء) ج3، ص264) و دیگران در توضیحش گفته‌اند مقصود آیه این است که انسان تنها موجودی است که بر سر دوپایش می‌ایستد ولی سایر حیوانات به نحو غیرایستاده (در حالی که سر رو به پایین است و دستها بر زمین است) حرکت می‌کنند؛ و یا اینکه در شکم مادر ابتدا به حالت ایستاده است و هنگامی که وقت تولدش می‌شود سرش پایی قرار می‌گیرد؛ اما ظاهرا بقیه حیوانات از ابتدا سرشان رو به پایین است و خلاف جهت مادرشان در شکم مادر هستند؛ و از «منذری» نقل شده که «کبد» به معنای ایستادن و استقامت ورزیدن (الاستواء و الاستقامة) است. (لسان العرب، ج‏3، ص376؛ مجمع‌البیان، ج10، ص748)[[14]](#footnote-14)

البته کسانی که معنای «کبد» را «رنج و سختی» می‌دانند، معنای ایستادن (قام منتصبا) را از این جهت مرتبط با معنای «کبد» می‌دانند که انسان در اثر زیاد ایستادن است که خسته می‌شود (در حالی که در وضعیت‌های دیگر بدن مانند نشستن و خوابیدن، چنین خستگی‌ای در کار نیست) (معجم مقاییس، ج5، ص434)

این ماده فقط همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

### حدیث

1) در ضمن روایتی از امام صادق ع آمده است:

...و فرزند آدم در شکم مادرش به حالت ایستاده است و این همان سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید «همانا انسان را در وضعیت ایستاده آفریدیم.» (بلد/4) در حالی که غیر از انسان، سرش در پایین و پشت [مادرش] است و دستانش در [میانه] دستان اوست.

[اینکه یکی از معانی «کبد» «وضعیت ایستاده بودن» است در نکات ترجمه توضیح داده شد]

علل الشرائع، ج‏2، ص495

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قال أَبوعَبْدِ اللَّهِ ع ...[[15]](#footnote-15)و ابْنُ آدَمَ مُنْتَصِبٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ وَ مَا سِوَى ابْنِ آدَمَ فَرَأْسُهُ فِي دُبُرِهِ وَ يَدَاهُ بَيْنَ يَدَيْهِ. [[16]](#footnote-16)

2) دعای22 صحیفه سجادیه دعای هنگام مبتلا شدن به سختی‌ها و دشواری‌هاست. امام سجاد ع این دعا با این تعابیر آغاز فرموده‌اند:

خدایا! تو تکالیفی را درباره خودم بر دوشم نهاده‏اى كه خودت از من درباره آنها صاحب‌اختیارتری، و قدرت تو بر آن و بر من از قدرت من بيش است. پس از من به من چیزی بده كه تو را از من خشنود ‏گرداند و خشنودى خود از مرا در عافیت بخواه.

بار خدايا، مرا طاقت رنج نیست، و توان شكيبايى در بلا را ندارم، مرا توانی بر فقر نيست. پس روزى‌ام را از من دريغ مدار و مرا به مخلوقانت وامگذار؛ بلکه خودت نيازم را برآر و كفاف مرا بر عهده دار؛ و در من بنگر و در همه كارهایم مراقبم باش، كه اگر مرا به نفسم واگذارى، از [صلاح] آن ناتوانم [یا: از اینکه از عهده نفسم برآیم ناتوانم] و آنچه مصلحتش است نتوانم بپا دارم. و اگر مرا به آفريدگانت واگذارى، بر من روى ترش كنند؛ و اگر مرا به پناه خويشاوندانم بفرستى، محرومم دارند؛ و اگر دهند، اندك دهند و بى‏مقدار، و بسى بر من منّت نهند و فراوان مرا مذمّت كنند.

بار خدايا، پس به فضل خود توانگرم گردان؛ و به عظمت خود مرتبتى بزرگم ده؛ و به توانگرى خود گشاده دستى‏ام عطا فرما و از آنچه نزد توست مرا کفایت کن....

الصحيفة السجادية، (وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الشِّدَّةِ وَ الْجَهْدِ وَ تَعَسُّرِ الْأُمُورِ) (ترجمه: اقتباس از ترجمه آیتی)

اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي، فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي، وَ خُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَةٍ.

اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجَهْدِ، وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ، فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرَّدْ بِحَاجَتِي، وَ تَوَلَّ كِفَايَتِي وَ انْظُرْ إِلَيَّ وَ انْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَ لَمْ أُقِمْ مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا، وَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي، وَ إِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي، وَ إِنْ أَعْطَوْا أَعْطَوْا قَلِيلًا نَكِداً، وَ مَنُّوا عَلَيَّ طَوِيلًا، وَ ذَمُّوا كَثِيراً فَبِفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي، وَ بِعَظَمَتِكَ فَانْعَشْنِي، وَ بِسَعَتِكَ، فَابْسُطْ يَدِي، وَ بِمَا عِنْدَكَ فَاكْفِنِي....[[17]](#footnote-17)

3) از امام صادق ع روایت شده است که می‌فرمود:

خداوند مومن را از [مبتلا شدن به] شداید تکان‌دهنده دنیا ایمن نکرده؛ ولی او را از کورباطنی در دنیا و شقاوت در آخرت ایمن نموده است.

الكافي، ج‏2، ص255

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُهْلُولٍ الْعَبْدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

لَمْ يُؤْمِنِ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ هَزَاهِزِ الدُّنْيَا وَ لَكِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمَى فِيهَا وَ الشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ.

4) از امام صادق ع روایت شده است:

بدرستی که مومن نزد خداوند بقدری کرامت دارد که بهشت و آنچه در آن است را از او بخواهد به او بدهد بدون اینکه اندکی از مُلکش کم شود؛

و بدرستی که کافر نزد خداوند این اندازه پست است که اگر دنیا و آنچه در آن است را از او بخواهد، به او بدهد بدون اینکه از مُلکش اندکی کم شود؛

و بدرستی که خداوند متعهد شده که بنده مومنش را به بلا مبتلا سازد همان گونه که شخص مسافر خود را متعهد می‌کند که برای خانواده‌اش سوغاتی بیاورد؛ و همانا خداوند او را با دنیا داغ می‌نهد [یا: از دنیا منع می‌کند] همان گونه که پزشک بر بیمار داغ می‌نهد [یا: مریض را پرهیز می‌دهد].

الكافي، ج‏2، ص258-259

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَكْرُمُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئاً

وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئاً

وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَتَعَاهَدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالطُّرَفِ وَ إِنَّهُ لَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.

### تدبر

1) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ»

این آیه به نحوی محوریت مباحث این سوره را عهده‌دار است؛ از سویی جواب قسم‌هایی است که در آیات قبل ارائه شد (سوگند به چه و چه، که انسان را در رنج آفریدیم)؛ و از سوی دیگر، مبنای هشدارها، و نیز ارائه دهنده‌ی معیاری برای مقایسه بین سبک‌زندگی‌هایی است که در آیات بعد ارائه می‌گردد.

2) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ»

خداوند انسان را در رنج و سختی آفریده است. چرا؟

الف. انسان با استعدادی برای طی مرتب کمال آفریده شده است؛

پس باید این مراتب کمال را با سعی و تلاش و تحمل مشقت‌ها به دست آورد؛

پس نمی‌شود انسان به جایگاه خود برسد مگر در پرتوی مشقت و سختی. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏10، ص16-17)[[18]](#footnote-18)

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

فرشتگان جایگاهشان ثابت و تعیین‌شده است (وَ ما مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُوم‏؛ صافات/164) و این ظاهرا بدان معناست که هر کمالی که می‌توانند داشته باشند، بالفعل دارند. ولی انسان موجودی است که کمالاتی که می‌تواند داشته باشد، بالفعل دارا نیست؛ بلکه در او «ظرفیت بی‌نهایت»، و امکان حرکت به سمت کمالات نامتناهی را قرار داده‌اند؛ و در عین حال، به او اختیار داده‌اند که خودش این مسیر را طی کند؛ و معنای اینکه اختیار دارد، این است که گزینه دیگری هم پیش روی او ممکن است؛ و آن گزینه، عدم تلاش برای رسیدن به آن کمال برتر، و رضایت دادن به همین موقعیت کنونی است.

شاید بدین جهت است که امیرالمومنین ع (در خطبه 176 نهج‌البلاغه) از رسول خدا ص روایت می‌کند که راه بهشت محفوف به سختی‌هاست و راه جهنم محفوف به لذت‌ها[[19]](#footnote-19):

چون گرانیها اساس راحتست تلخها هم پیشوای نعمتست

حُفَّت الجَنّه بمکروهاتنا حُفَّتِ النیرانُ مِن شَهَواتنا

تخم‌مایة آتشت، شاخِ ترست سوختة آتش، قرینِ کوثرست

هر که در زندان، قرین محنتی‌ است آن جزای لقمه‌ای و شهوتی است

هر که در قصری، قرین دولتی است آن جزای کارزار و محنتی است

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh38/>

و شاید به همین جهت است که مومن دائما در بلا و سختی است و کافر غالبا در خوشی و راحتی؛

و شاید به همین جهت است که گفته‌اند:

هر که در این دار مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

ب. ...

3) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ»

توجه به این واقعیت که «خداوند انسان را در رنج آفریده است»، واقع‌بینی‌ای به انسان می‌دهد که توان خود را بیهوده هدر ندهد.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

در دنیای مدرن یکی از مهمترین مطلوب‌های بشر بهره‌مندی از رفاه و آسایش و خوشی معرفی می‌شود؛ و چنین وانمود می‌شود که بهره‌مندی از تکنولوژی می‌تواند این آرزو را محقق سازد؛ و انسان‌ها تشویق می‌شوند که هرچه بیشتر از سرمایه عمرشان خرج کنند تا درآمد بیشتری داشته باشند تا از تکنولوژی‌های به‌روزتری برخوردار شوند تا به رفاه و آسایش و خوشی بیشتری برسند.

اما آیا واقعا چنین معامله‌ای به‌صرفه است؟ آیا تکنولوژی و درآمدِ بیشتر، می‌تواند «رنج»‌ را از زندگی بزداید؟

پس چرا بیشترین آمار خودکشی در جهان، در میان قشر مرفه است؟!

در مقابل، کسی که عظمت انسان را باور دارد و می‌داند افق حیات انسان در دنیا تمام نمی‌شود؛ و دنیا فقط مزرعه‌ای است که ثمره‌اش را در جای دیگری باید برداشت کرد، کار و تلاش و سختی کشیدن در این مزرعه را امری طبیعی می‌شمرد و می‌داند هرچه بیشتر زحمت بکشد، برداشت بیشتری خواهد داشت؛ پس، توان خود را به جای اینکه در مسیر رها شدن از رنج و سختی در دنیا هدر دهد، صرفِ جایی می‌کند که واقعا در آنجا، آسایش حقیقی و خلاصی کامل از رنج و سختی ممکن است.

4) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ»

«خداوند انسان را در رنج آفریده است»؛ کسی که از رنج و سختی در دنیا فرار می‌کند، نهایتا به یاس و ناامیدی خواهد افتاد؛ اما کسی که می‌داند دنیا محل آسایش نیست، سختی‌های دنیا هیچگاه او را ناامید نخواهد کرد.

بدین جهت است که یک انسان مومن حتی اگر بلاها از آسمان و زمین بر سرش بریزیند، ناامید نمی‌شود، چرا که افق زندگی خود را در این دو روزه دنیا محدود نمی‌بیند؛ و لذاست که هیچگاه یک انسان مومن خودکشی نمی‌کند.

5) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ»

یکی از معانی «کبد» ایستاده بودن است (توضیح در نکات ترجمه).

برخی مفسران اساسا این آیه را بدین معنا دانسته‌اند که «انسان را ایستاده آفریدیم و هیچ چیزی را از این جهت مثل او نیافریدیم» (تفسير القمي، ج‏2، ص422)[[20]](#footnote-20) (همچنین حدیث1)

انسان در میان رده جانداران در میان پستانداران، قرار می‌گیرد؛ و در میان این رده، تنها موجودی است که در حالت عادی‌اش ایستاده راه می‌رود؛ یعنی سر او رو به بالاست؛ و سرش بالاتر از قلبش، و این دو بالاتر از شکم و اندام‌های جنسی‌اش قرار دارند؛ در حالی که عموم پستانداران، سرشان رو به پایین است؛ و سر و قلب و شکم و اندام‌های جنسی‌شان در یک راستاست.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

با توجه به وظایفی که این اعضاء برعهده دارند، آیا این نحوه خلقت خاص انسان، پیامی برای انسان ندارد؟ خصوصا اگر توجه کنیم که همه ما در زندگی‌مان در حال حرکت به سویی هستیم؛ و در این حرکت کردن‌مان قرار است انسان باشیم، نه فقط یک چارپای دوپا !

6) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ»

انسان همواره در سختی است و مشقت‌ها هیچگاه وی را رها نمی‌کنند، تا اینکه به «عَقَبة: [=گردنه]» برسد و از آن عبور کند (بلد/11-12)، آنگاه است که به سرای «قرار» خواهد رسید [و از این سختی‌ها و اضطراب‌ها و دلهره‌ها همیشه راحت خواهد شد.] (مفردات ألفاظ القرآن، ص696)[[21]](#footnote-21)

پس مادام که کسی از آن گردنه عبور نکرده، بیهوده خیال «آسایش» در سر نپروراند. (ان‌شاءالله در آیات 11 به بعد درباره این عقبه بیشتر خواهیم اندیشید.)

## 334) سوره بلد (90) آیه 5 أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ 6/11/1395

### ترجمه

آیا حساب می‌کند که هیچکس هرگز بر او قدرت نخواهد داشت؟ (یا: سخت نخواهد گرفت؟)

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«يَقْدِرَ عَلَيْهِ»

«یقدر» از ماده «قدر» است و قبلا توضیح داده شد که اصل این ماده بر کنه و نهایت ظرفیتی که یک شیء دارد، دلالت می‌کند ولذا آن را به معنای «اندازه» و مقدار، و نیز به معنای حد بلوغ و غایت شیء نیز دانسته‌اند. [جلسه ۹۷ (لیلة‌القدر؛ قدر/۱)](http://yekaye.ir/al-qadr-097-01/) و توضیحات تکمیلی در [جلسه ۱۲۲ (ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِه۲۲؛ حج/۷۴)](http://yekaye.ir/al-hajj-022-74/).

بر همین اساس، یک معنای «قَدَرَ علی» به معنای «تنگ گرفتن بر، در تنگنا قرار دادن» می‌باشد، یا از این جهت که «به «اندازه» کم به کسی چیزی داده شود» (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص63) ویا از این جهت که «اندازه چیزی که به شخص می‌خواهد برسد، محدود قرار داده شده، بر خلاف جایی که بی‌حساب به کسی چیزی ببخشند» که آیاتی مانند «وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ‏: و کسی که روزی‌اش بر او تنگ گرفته شد» (طلاق/7) ، «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ: روزی را برای هر که بخواهد بسط می‌دهد یا تنگ می‌گیرد» (روم/37) ، و «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ‏: [حضرت یونس] گمان کرد که بر او تنگ نگیریم» (انبياء/87) همگی در این معنا می‌باشند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص659)

البته ماده «قدر» در معنای «قدرت داشتن بر کاری» هم به کار می‌رود؛ «قدرت» وضعیتی است که شخص توانایی و تمکن بر انجام کاری دارد (مفردات ألفاظ القرآن، ص658) و با توجه به اصل این ماده، ظاهرا «قدرت» (= توانایی) را از این جهت «قدرت» گفته‌اند که شخص را به آن غایتی که می‌خواهد می‌رساند و «رجلٌ ذو قُدرةٍ: شخص قدرتمند» یعنی کسی که توانایی‌هایش به گونه‌ای است که در کارهای مورد نظر، به آن حد و اندازه‌ای که دلش می‌خواهد، می‌رسد (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص63). بدین ترتیب تعبیر «قَدَرَ علی» می‌تواند به معنای «توانایی داشتن بر انجام کاری» هم باشد؛ چنانکه در قرآن کریم گاهی در این معنا هم به کار رفته است؛ مانند: «لا يَقْدِرُونَ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ مِمَّا كَسَبُوا: توانایی و قدرتی بر چیزی از آنچه به دست آورده‌اند، ندارند» (بقره/264) «إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلى‏ أَنْ يُنَزِّلَ آيَة: خداوند تواناست بر این که آیه‌ای نازل کند که ...» (انعام/37) «عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ: برده مملوکی که توانایی بر هیچ چیزی ندارد» (نحل/75) « أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى‏ شَيْ‏ء: شخص لالی که توانایی بر هیچ چیزی ندارد» (نحل/76)

در این آیه تقریبا تمامی مترجمان و نیز اغلب مفسران (از جمله مجمع‌البیان، ج10، ص748؛ المیزان، ج20، ص291) معنای دوم را مد نظر قرار داده‌اند؛ اما ظاهرا معنای اول هم کاملا با آیات قبل سازگار است.

«يَحْسَبُ» از ماده «حسب» است که درباره این ماده و استعمالات قرآنی آن در جلسه96 (<http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115/> ) و جلسه18 (<http://yekaye.ir/39-33-al-ahzab/> ) توضیحاتی ارائه شد.

### حدیث

1) عبداله بن فصل می‌گوید: از امام صادق ع سوال کردم که به چه علتی خداوند تبارک و تعالی ارواح را بعد از اینکه در ملکوت اعلی بودند در بدن‌ها قرار داد؟

فرمودند: بدرستی که خداوند تبارک و تعالی می‌دانست که ارواح در آن شرافت و علوّی که دارند، اگر به حال خود رها شوند، اکثرشان ادعای ربوبیت به جای خداوند عز و جل می‌کنند؛ پس به قدرت خود آنها را در بدن‌هایی که از ابتدای تقدیر برایشان مقدر کرده بود، قرار داد از باب لطف و رحمت خود؛ و آنها را نیازمند همدیگر ساخت و برخی را به برخی دیگر آویخت و برخی را بر برخی دیگر به درجاتی رفعت بخشید و برخی را کفایت‌کننده برخی دیگر قرار داد و رسولانش را به سوی آنها فرستاد و حجت‌های خود را به عنوان بشارت دهندگان و هشداردهندگان به آنان قرار داد که آنها وادارند به تن دادن به بندگی و کرنش کردن در برابر معبودشان، با انواع کارهایی که می‌شد بندگی را در آنان تقویت کرد؛ و برایشان عقوبات کوتاه‌مدت و درازمدت و نیز ثوابهای کوتاه‌مدت و درازمدتی قرار داد تا بدین سبب آنان را به خوبی راغب سازد و از بدی بیزار نماید، و با طلب معاش و دنبال کسب و کار رفتن، آنها را رام کرد تا بدانند که آنها تحت ربوبیت‌اند و بندگانی مخلوق‌اند و به عبادت خدا روی آورند تا بدان سبب مستحق نعمت ابدی و بهشت جاودان گردند و از کشیده شدن بدانچه که نسبت بدان حقی ندارند ایمن گردند.

سپس فرمود: ابن فضل! بدرستی که خداوند تبارک و تعالی نظرش به بندگانش بهتر از خود آنان است؛ آیا نمی‌بینی که در میان آنها نیست مگر کسی که برتری طلب است، تا جایی که برخی از آنها به ادعای ربوبیت سر می‌دهند و برخی به ادعای نبوت بناحق کشیده می‌شوند و برخی به ادعایامامت بناحق روی می‌آورند با اینکه در خویش می‌بینند این همه نقص و عجز و ضعف و سستی و نیاز و فقر و دردهایی را که پی در پی بر آنها وارد می‌شود و مرگی را که بر همه آنها غالب می‌گردد و بر جمیع آنان چیره می‌شود.

ابن فضل! بدرستی که خداوند تبارک و تعالی در حق بندگانش جز بهترین صلاح آنها را انجام نمی‌دهد و «به مردم ظلم نمی‌کند ولی این خود مردمند که به خویش ستم می‌کنند.» (یونس/44)

التوحيد (للصدوق)، ص402-403

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ أَيُّوبَ الْخَزَّازُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لِأَيِّ عِلَّةٍ جَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْأَرْوَاحَ فِي الْأَبْدَانِ بَعْدَ كَوْنِهَا فِي مَلَكُوتِهِ الْأَعْلَى فِي أَرْفَعِ مَحَلٍّ؟

فَقَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلِمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِي شَرَفِهَا وَ عُلُوِّهَا مَتَى تُرِكَتْ عَلَى حَالِهَا نَزَعَ أَكْثَرُهَا إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ دُونَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَعَلَهَا بِقُدْرَتِهِ فِي الْأَبْدَانِ الَّتِي قَدَّرَهَا لَهَا فِي ابْتِدَاءِ التَّقْدِيرِ نَظَراً لَهَا وَ رَحْمَةً بِهَا وَ أَحْوَجَ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَ عَلَّقَ‏ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَ رَفَعَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَ كَفَى بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلَهُ وَ اتَّخَذَ عَلَيْهِمْ حُجَجَهُ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِتَعَاطِي الْعُبُودِيَّةِ وَ التَّوَاضُعِ لِمَعْبُودِهِمْ بِالْأَنْوَاعِ الَّتِي تَعَبَّدَهُمْ بِهَا وَ نَصَبَ لَهُمْ عُقُوبَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَ عُقُوبَاتٍ فِي الْآجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِي الْآجِلِ لِيُرَغِّبَهُمْ بِذَلِكَ فِي الْخَيْرِ وَ يُزَهِّدَهُمْ فِي الشَّرِّ وَ لِيُذِلَّهُمْ بِطَلَبِ الْمَعَاشِ وَ الْمَكَاسِبِ فَيَعْلَمُوا بِذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ وَ يُقْبِلُوا عَلَى عِبَادَتِهِ فَيَسْتَحِقُّوا بِذَلِكَ نَعِيمَ الْأَبَدِ وَ جَنَّةَ الْخُلْدِ وَ يَأْمَنُوا مِنَ النُزُوعِ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُمْ بِحَقٍّ.

ثُمَّ قَالَ ع يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحْسَنُ نَظَراً لِعِبَادِهِ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَ لَا تَرَى أَنَّكَ لَا تَرَى فِيهِمْ إِلَّا مُحِبّاً لِلْعُلُوِّ عَلَى غَيْرِهِ حَتَّى إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى النُّبُوَّةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَعَ مَا يَرَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ النَّقْصِ وَ الْعَجْزِ وَ الضَّعْفِ وَ الْمَهَانَةِ وَ الْحَاجَةِ وَ الْفَقْرِ وَ الْآلَامِ الْمُتَنَاوِبَةِ عَلَيْهِمْ وَ الْمَوْتِ الْغَالِبِ لَهُمْ وَ الْقَاهِرِ لِجَمِيعِهِمْ.

يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ «وَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

2) از امام باقر ع حدیثی در تاویل آیات (5-12 و 15-16) سوره بلد روایت شده است:

«أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ [آیا حساب می‌کند که کسی بر او قدرت ندارد]» یعنی اقدام می‌کند به کشتن دختر پیامبر ص؟! «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً: [می‌گوید مال فراوانی را هدر دادم]» یعنی آن کسی که برای تجهیز لشکر عسرت [لشکری که برای جنگ تبوک فرستاده شد که در تاریخ به «جَیش عسرت» مشهور شد] هزینه کرد «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ [آیا حساب می‌کند که کسی او را نمی‌بیند]» یعنی فسادی را که در وی بود «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ [آیا برایش دو چشم قرار ندادیم]» یعنی رسول خدا ص «وَ لِساناً [و زبانی]» یعنی امیرالمومنین ع «وَ شَفَتَيْنِ [ و دو لب]» یعنی حسن ع و حسین ع «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ [و دو راه را به او نشان دادیم]» یعنی ولایت آن دو را «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ» [پس، به آن عَقَبه [= گردنه] مبادرت نکرد، و تو چه می‌دانی که آن عَقَبه چیست؟]» می‌فرماید: چه چیزی قرار است تو را آگاه کند در حالی که همه چیزی در قرآن هست؛ و تو چه می دانی که چه چیزی است که تو را آگاه می‌کند؛ «يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ [یتیمی دارای خویشاوندی]» یعنی رسول خدا؛ و مَقْرَبَة خویشاوندان اوست «أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ: [یا نیازمندی دارای «متربة»] یعنی امیرالمومنین ع که با علم پرورش و تربیت یافته است.

تفسير القمي، ج‏2، ص423 ؛ البرهان في تفسير القرآن، ج‏5، ص663؛ بحار الأنوار، ج‏9، ص251

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ: أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَعْنِي يَقْتُلُ [نعثل][[22]](#footnote-22) فِي قَتْلِهِ بِنْتَ النَّبِيِّ ص يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالًا لُبَداً يَعْنِي الَّذِي جَهَّزَ بِهِ النَّبِيُّ ص فِي جَيْشِ الْعُشَيْرَةِ [العسرة] أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ قَالَ: فَسَادٌ كَانَ فِي نَفْسِهِ أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ يَعْنِي رَسَّولَ اللَّهِ ص وَ لِساناً يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ شَفَتَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ إِلَى وَلَايَتِهِمَا فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ يَقُولُ: مَا أَعْلَمَكَ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ فِي الْقُرْآنِ ما أَدْراكَ فَهُوَ مَا أَعْلَمَكَ و يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ص وَ الْمَقْرَبَةُ قُرْبَاهُ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع مُتَرَّبا بِالْعِلْم‏.

3) امیرالمومنین ع فرمود:

خدا را در سست شدن اراده‌های قطعی و گشودن گره‌ها و به هم زدن تصمیم‌ها شناختم.

نهج‌البلاغه، حکمت250

وَ قَالَ امیرالمومنین ع

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ‏ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَم‏.

### تدبر

1) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

لزوما نظام جهان و کار و بار انسان، آن طور که خود شخص حساب و کتاب می‌کند پیش نمی‌رود!

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

قبلا توضیح داده شد که در قرآن کریم تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت فعل به کار رفته (حسِب، یحسَب، و یحتسب) ناظر به نوعی اشتباه در حساب و کتابهای انسانهاست؛ یعنی گویی یکی از مهمترین نکته‌های دینداری این است که پی ببریم که بسیاری از حساب و کتاب‌های ما و پیش‌بینی‌هایی که بر اساس این حساب و کتاب‌ها انجام می‌دهیم درست نیست؛ و باید به طور در مدل محاسباتی‌مان در زندگی تجدید نظر کنیم. [(جلسه96، تدبر1)](http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115/)

یکی از این حساب و کتاب‌های اشتباه این است که وقتی اوضاع بر وفق مراد ما پیش می‌رود چنان مغرور می‌شویم که یادمان می‌رود خدایی هست و ما بنده‌ای بیش نیستیم؛ و گمان می‌کنیم کاری که برایش برنامه‌ریزی کرده و به خیال خود همه جوانب امور را حساب کرده‌ایم حتما عملی خواهد شد و کسی توان برهم زدن آن را نخواهد داشت.

بسیاری از افراد وقتی در چنین موقعیت‌هایی یکدفعه تمام رشته‌هایشان پنبه می‌شود، دچار یاس و ناامیدی شده، به زمین و زمان بد می‌گویند؛ اما کسی همچون امیر مومنان، همین را از مهمترین جاهایی که خداشناسی انسان را تقویت می‌کند برمی‌شمرد (حدیث3) و امام صادق ع از منظری انسان‌شناختی، چرایی پیش آمدن این چنین اموری را برای انسان توضیح می‌دهند (حدیث1).

2) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

غالبا با توجه به اینکه «احد» در سیاق نفی آمده (لن ... احد) آن را به معنای «هیچکس» دانسته‌اند؛ اما می‌دانیم که «احد» از اوصاف انحصاری خداوند نیز هست (قل هو الله احد).

بر این اساس، برخی اینجا «احد» را به معنای خداوند گرفته‌اند و آیه را چنین ترجمه نموده‌اند: «آيا انسان تصوّر مى‏كند كه خداوندِ احَد و واحِد بر او تسلّط ندارد؟» (ترجمه قرآن طاهره صفارزاده؛ و نیز: حجة‌التفاسیر، ج7، ص230) که معنایی لطف‌تر از معنای مورد نظر دیگران (آیا انسان گمان می کند که هیچکس بر او تسلط ندارد؟) در بر دارد. در واقع، در این حالت تاکید بر این است که چنین انسانی از خدا غفلت کرده است؛ و بویژه اگر علاوه بر اینکه «احد» را به معنای «خداوند احد» بگیریم، «یقدر علیه» را هم به معنای «تنگ گرفتن بر» بدانیم، این معنا لطیف‌تر می‌شود: یعنی هشداری است به انسانها که به رحمت و ستاریت خداوند مغرور می‌شوند و گمان می‌کنند که گویی هیچگاه خداوند بر آنان سخت نخواهد گرفت.

3) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

گاه برخی افراد وقتی در تنگناها قرار می‌گیرند، می‌گویند خدا از ما روی گردانده است. در حالی که چنین سختی‌هایی لازمه رشد انسان است؛ و اگر از همان کودکی این را باور نکنیم، در بزرگسالی با گوچکترین فشاری خرد می‌شویم.

این آیه و نیز آیه قبل پاسخی به آنهاست:

خدا انسان را در سختی آفریده است. آیا انسان چنین حساب کرده که خدا بر او سخت نمی‌گیرد؟!

### نکته تخصصی تربیتی

از تلقی‌های نادرستی که متاسفانه در فضای فرزندسالاری کنونی در حال گسترش است این است که همه امکانات راحتی فرزندمان را مهیا کنیم که مبادا کمترین رنجی ببیند.

در حالی که اگر کسی نظام عالم را درست بشناسد می‌داند چنین تربیت کردنی در آینده به ضرر خود بچه است. کسی که نداند زندگی در دنیا با رنج گره خورده و از کودکی برای مواجهه با سختی‌ها آماده نشود، در بزرگ‌سالی با کوچکترین فشاری خواهد شکست.

به نظر می‌رسد یکی از علل شیوع طلاق در جامعه ما همین است که از بچگی تحمل کردن سختی‌ها (از جمله تحمل کردن دیگران) ‌را ارزش نمی‌نهیم. بچه‌ای که از ابتدای تولد هرچه می‌خواسته برایش مهیا کرده‌اند طبیعی است که ظرفیت یک زندگی مشترک را – که گاه باید سلیقه و خواست دیگری را بر دلخواه خود ترجیح دهد – نخواهد داشت.

**نکته زیر را در کانال نگذاشتم**

4) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

انسان گمان می‌کند که هیچکس بر او قدرت ندارد. قدرت بر چه کاری؟

برخی گفته‌اند «بر عقاب و مواخذه وی در قبال معصیتی که می‌کند»،‌ برخی گفته‌اند «بر اینکه مال و سایر دارایی‌هایی را که بدانها می‌بالد از دستش بیرون آورند» (مجمع البيان، ج‏10، ص748) برخی گفته‌اند «بر اینکه کاری برخلاف اراده و خواست او انجام شود» (الميزان، ج‏20، ص292) و ...

به نظر می‌رسد همین که قرآن ذکر نکرده «بر چه چیزی»، می‌خواهد بگوید بر همه اینها و نیز هر چیز دیگری که برای شخص غرور بیاورد.

## 335) سوره بلد (90) آیه 6 يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً 7/11/1395

### ترجمه

می‌گوید مال انبوهی را هدر دادم؛

### نکات ترجمه‌

«لُبَد» ماده «ل‌ب‌د» در اصل دلالت دارد «جمع شدن چیزی بر روی هم» چنانکه وقتی عده‌ای برای مساله‌ای جمع شوند و ازدحام کنند این تعبیر را در مورد آنها به کار می‌برند؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است «يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً: بر او جمع شده و ازدحام کردند» (جن/19) و مال «لُبَد» به معنای مال فراوانی است که روی هم انباشته شده باشد (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص229؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص734)[[23]](#footnote-23)

### شأن نزول[[24]](#footnote-24)

### حدیث

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آمده است که ایشان فرمودند:

از امیرالمومنین ع سوال شد که چه کسی شقاوتمندی‌اش بسیار عظیم است؟

فرمودند کسی که دنیا را به خاطر دنیا ترک کند، هم دنیا را از دست داده و هم در آخرت زیان کرده است؛ و آن کسی است که عبادت و تلاش می‌کند و روزه می‌گیرد اما برای ریاکاری در مقابل مردم؛ چنین کسی از لذات دنیا محروم شده و سختی‌ای را چشیده، که اگر خالصانه بود استحقاق ثواب داشت، پس وارد آخرت می‌شود و گمان می‌کند که اعمالی که انجام داده ترازویش را سنگین خواهد کرد، اما همه آنها را غباری پراکنده (فرقان/23) می‌یابد.

گفته شد: چه کسی حسرتش از این هم بیشتر است؟

فرمودند: کسی که مال و دارایی‌اش را در ترازوی شخص دیگر می‌بیند، خداوند به خاطر آن مال، وی را به جهنم می‌برد و وارثش را به بهشت وارد می‌کند.

گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است؟

فرمود: مانند حکایت آن کسی که یکی از برادران [دینی‌] ام برایم تعریف کرد که "شخصی در بازار بر او وارد شد و گفت: فلانی! نظرت چیست در مورد این صدهزاری که در این صندوق است و نه زکاتش را داده‌ام و نه با آن حق خویشاوندانم را ادا کرده‌ام! گفتم: پس برای چه جمع کرده‌ای؟ گفت: برای [نجات از] ستم [احتمالی] حاکمان، و برتری‌جویی بر خویشان [= چشم و همچشمی] ، و ترس از فقر اهل و عیال، و تنگناهای زمانه. اما هنوز از نزد من نرفته بود که عمرش بسر آمد."

سپس حضرت علی ع فرمود: حمد خدایی را که او را از دنیا خارج کرد در حالی که به خاطر مال حرامی که جمع کرده بود و حقی که ادا نکرده بود، شایسته ملامت است؛ آن را جمع کرد و ذخیره کرد و گره‌اش را محکم بست و به خاطر آن وادی‌های بی‌آب و علف و دریاهای عمیقی را پیمود؛ پس، ای کسی که [به تماشا] ایستاده‌ای! مواظب باش همانند همنشین دیروزی‌ات فریب نخوری، که همانا از شدیدترین حسرتها در روز قیامت حسرت کسی است که مالش را در ترازوی شخص دیگر می‌بیند، خداوند عز و جل آن دیگری را به خاطر آن مال به بهشت می‌برد و این را به خاطر همان مال به جهنم.

و امام صادق ع فرمود: و حسرت از این بزرگتر، حسرت کسی است که مال زیادی را با تلاش شدید و مواجهه با امور وحشتناک و ریسک کردن‌های فراوان به دست آوَرْد و سپس آن را در صدقات و امور خیر صرف نمود و جوانی و قوت‌اش را در عبادت و نماز بسر آوَرْد؛ با این حال حق حضرت علی ع را به رسمیت نمی‌شناسد و برای او در اسلام جایگاهی قبول ندارد، و کسی که در حد یک دهم و بلکه در حد یک صدم از یک دهم‌های او نیست را برتر از او می‌انگارد؛ به دلایل و حجت‌های واضح می‌رسد، اما در آن تامل نمی کند، و می‌کوشد علیه آنها با آیات و روایات دلیلی بتراشد؛ پس کاری نمی‌کند مگر فرو رفتن در گمراهی و تاریکی؛

چنین کسی حسرتش در روز قیامت از هرکسی بیشتر است؛ و صدقه‌هایش که به صورت افعی‌هایی که دائم او را نیش می‌زنند مجسم گردیده، و نمازها و عبادتهایش که به صورت شعله‌های آتش متمثل شده، او را به سوی جهنم می‌رانند، چه راندنی؛ می‌گوید: وای بر من! آیا من از نمازگزاران نبودم؟ آیا از زکات‌دهندگان نبودم؟ آیا نسبت به مال و ناموس مردم خویشتن‌داری نکردم؟ پس چرا به این خواری و وحشت افتاده‌ام؟

به او گفته می‌شود: بدبخت! علمت سودی برایت ندارد وقتی که بزرگترین فریضه‌ی بعد از توحید خداوند متعال و ایمان به نبوت حضرت محمد ص را ضایع کرده‌ای! تو وظیفه‌ات را در به رسمیت شناخت حق علی بن ابی‌طالب ع که ولیّ خداست و اینکه خداوند دستور داده بود که تن به امامت دشمن خدا ندهی، ضایع کردی. اگر به جای این اعمالت، تمام روزگار را از ابتدا تا انتهایش عبادت می‌کردی، و به جای این صدقه‌هایت، تمام اموال دنیا، بلکه کره زمین پر از طلا را صدقه می‌دادی، جز دوری بیشتر از رحمت خداوند متعال، و نزدیکی بیشتر به غضب خداوند عز و جل، چیزی عایدت نمی‌شد.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص39-41

وَ قَالَ [الإمام الحسن العسكري عليه السلام] : سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنِ الْعَظِيمُ الشَّقَاءُ قَالَ: رَجُلٌ تَرَكَ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، فَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَ خَسِرَ الْآخِرَةَ، وَ رَجُلٌ تَعَبَّدَ وَ اجْتَهَدَ وَ صَامَ رِئَاءَ النَّاسِ فَذَاكَ الَّذِي حُرِمَ لَذَّاتِ الدُّنْيَا، وَ لَحِقَهُ التَّعَبُ الَّذِي لَوْ كَانَ بِهِ مُخْلِصاً لَاسْتَحَقَّ ثَوَابَهُ، فَوَرَدَ الْآخِرَةَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ عَمِلَ مَا يَثْقُلُ بِهِ مِيزَانُهُ، فَيَجِدُهُ هَبَاءً مَنْثُوراً.

قِيلَ: فَمَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً قَالَ: مَنْ رَأَى مَالَهُ‏ فِي‏ مِيزَانِ‏ غَيْرِهِ‏، وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ، وَ أَدْخَلَ وَارِثَهُ‏ بِهِ الْجَنَّةَ. قِيلَ: فَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا قَالَ: كَمَا حَدَّثَنِي بَعْضُ إِخْوَانِنَا عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَسُوقُ‏ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا فُلَانٍ مَا تَقُولُ فِي مِائَةِ أَلْفٍ فِي هَذَا الصُّنْدُوقِ مَا أَدَّيْتُ مِنْهَا زَكَاةً قَطُّ، وَ لَا وَصَلْتُ مِنْهَا رَحِماً قَطُّ قَالَ: فَقُلْتُ: فَعَلَامَ جَمَعْتَهَا قَالَ: لِجَفْوَةِ السُّلْطَانِ، وَ مُكَاثَرَةِ الْعَشِيرَةِ، وَ تَخَوُّفِ‏ الْفَقْرِ عَلَى الْعِيَالِ، وَ لِرَوْعَةِ الزَّمَانِ.

قَالَ: ثُمَّ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى فَاضَتْ نَفْسُهُ.

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ ع: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَهُ مِنْهَا مَلُوماً [مليما] بِبَاطِلٍ جَمَعَهَا، وَ مِنْ‏ حَقٍّ مَنَعَهَا، جَمَعَهَا فَأَوْعَاهَا، وَ شَدَّهَا فَأَوْكَاهَا، قَطَعَ فِيهَا الْمَفَاوِزَ الْقِفَارَ، وَ لُجَجَ الْبِحَارِ أَيُّهَا الْوَاقِفُ لَا تُخْدَعْ كَمَا خُدِعَ صُوَيْحِبُكَ‏ بِالْأَمْسِ، إِنَّ [مِنْ‏] أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانِ غَيْرِهِ، أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا بِهِ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ هَذَا بِهِ النَّارَ .

قَالَ الصَّادِقُ ع‏ وَ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا حَسْرَةً رَجُلٌ جَمَعَ مَالًا عَظِيماً بِكَدٍّ شَدِيدٍ، وَ مُبَاشَرَةِ الْأَهْوَالِ، وَ تَعَرُّضِ الْأَخْطَارِ، ثُمَّ أَفْنَى مَالَهُ فِي صَدَقَاتٍ وَ مَبَرَّاتٍ، وَ أَفْنَى شَبَابَهُ وَ قُوتَهُ فِي عِبَادَاتٍ وَ صَلَوَاتٍ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَرَى لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع حَقَّهُ‏ ، وَ لَا يَعْرِفُ لَهُ مِنَ‏ الْإِسْلَامِ مَحَلَّهُ، وَ يَرَى أَنَّ مَنْ لَا بِعُشْرِهِ وَ لَا بِعُشْرِ عَشِيرِ مِعْشَارِهِ أَفْضَلُ مِنْهُ ع يُوقَفُ‏ عَلَى الْحُجَجِ فَلَا يَتَأَمَّلُهَا، وَ يُحْتَجُّ عَلَيْهِ بِالْآيَاتِ وَ الْأَخْبَارِ فَيَأْبَى إِلَّا تَمَادِياً فِي غَيِّهِ، فَذَاكَ أَعْظَمُ مِنْ كُلِّ حَسْرَةٍ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ صَدَقَاتُهُ مُمَثَّلَةٌ لَهُ فِي مِثَالِ الْأَفَاعِيِّ تَنْهَشُهُ، وَ صَلَوَاتُهُ وَ عِبَادَاتُهُ مُمَثَّلَةٌ لَهُ فِي مِثَالِ الزَّبَانِيَةِ تَدْفَعُهُ حَتَّى تَدُعَّهُ إِلَى جَهَنَّمَ دَعّاً يَقُولُ: يَا وَيْلِي أَ لَمْ أَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ أَ لَمْ أَكُ مِنَ الْمُزَكِّينَ أَ لَمْ أَكُ عَنْ أَمْوَالِ النَّاسِ وَ نِسَائِهِمْ مِنَ الْمُتَعَفِّفِينَ، فَلِمَا ذَا دُهِيتُ بِمَا دُهِيتُ فَيُقَالُ لَهُ: يَا شَقِيُّ مَا نَفَعَكَ مَا عَمِلْتَ، وَ قَدْ ضَيَّعْتَ أَعْظَمَ الْفُرُوضِ بَعْدَ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْإِيمَانِ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ [رَسُولِ اللَّهِ‏ ] ص: ضَيَّعْتَ مَا لَزِمَكَ مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيِّ اللَّهِ، وَ الْتَزَمْتَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنَ الِائْتِمَامِ‏ بِعَدُوِّ اللَّهِ. فَلَوْ كَانَ لَكَ بَدَلَ أَعْمَالِكَ هَذِهِ عِبَادَةُ الدَّهْرِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ، وَ بَدَلَ صَدَقَاتِكَ الصَّدَقَةُ بِكُلِّ أَمْوَالِ الدُّنْيَا بَلْ بِمِلْ‏ءِ الْأَرْضِ ذَهَباً، لَمَا زَادَكَ ذَلِكَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بُعْداً، وَ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا قُرْباً . (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص39-41)

2) از امام رضا ع از پدرانشان روایت شده است که یکبار رسول خدا ص فرمود: کدامیک از شما اموال وارثش را بیش از اموال خودش دوست دارد؟

گفتند: هیچیک از ما این طور نیست.

فرمودند: چنین خیال می‌کنید! بلکه همه‌تان این طورید!

سپس فرمودند: آدمیزاده می‌گوید اموالم! اموالم! و آیا «مال» تو جز آن چیزی است که خوردی و از بین رفت، ویا پوشیدی و پوسید! ویا صدقه دادی و برای خود تثبیتش کردی؟ و غیر از اینها هرچه باشد، مال وارث است.

الأمالي (للطوسي)، ص519؛ مصباح الشريعة، ص84 [[25]](#footnote-25)

حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ. قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ: وَ حَدَّثَنَاهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟

قَالُوا: مَا فِينَا أَحَدٌ يُحِبُّ ذَلِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ.

قَالَ: بِحَسْبِكُمْ، بَلْ كُلُّكُمْ يُحِبُّ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ: يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: مَالِي مَالِي، وَ هَلْ لَكَ مِنْ مَالِكٍ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ، أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ، وَ مَا عَدَا ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ.[[26]](#footnote-26)

### تدبر

1) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً»

انسانی که حساب و کتابش درباره کار خدا با وی اشتباه بود (آیه قبل)، بر مال فراوانی که از دست داده است، تاسف می‌خورد.

در روایات تاریخی مختلف، این آیه بر افراد مختلفی تطبیق داده شده است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت، این آیه می‌تواند وضع حال انسان در دنیا یا در آخرت باشد:

در دنیا، مصداق مهمش، یا کافری است که اموالش را در راه مقابله با دین حق (ویا در هر زمینه دیگری) خرج کرده و نهایتا کارهایش به ثمره دلخواهش نرسیده است؛ و یا منافقی که اموالی برای واجبات دینی (مانند خمس و زکات و جهاد) پرداخت می‌کند، اما انگار جانش به لب می‌آید و چون انفاقش از روی اخلاص نبوده، دائما غصه می‌خورد و اموال خود را هدر رفته می‌بیند.

در آخرت، مصداق مهمش، یا کسی‌ است که اساسا مالش را در مواردی که وظیفه داشته و به کار آبادانی آخرتش می‌آمده، مصرف نکرده و با مردنش همه را برای دیگران گذاشته و دستش خالی است و فقط باید پاسخگوی نحوه کسب آن اموال باشد؛ یا کسی که اموالش را در ظاهر برای دین، اما در حقیقت برای ریاکاری (حدیث1)، و یا بدون اینکه اعمالش پشتوانه صحیحی داشته باشد (حدیث2)، خرج کرده و در آنجا پوچ و بی‌محتوا بودن همه انفاق‌هایش برملا می‌گردد.

2) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً»

کسی که دنیامدار است؛ گمان می‌کند تنها مالی را که برای دنیای خود ذخیره کرده ویا با خرج کردنش به منفعت دنیوی بیشتر رسیده،‌ واقعا «مال» اوست؛ اما انسان آخرت‌مداری که چشم باطن‌بینش باز شده، می‌داند که مالی را که برای دنیا هزینه کرده، در حقیقت هدر داده است؛ و مالی را که برای آخرتش انفاق می‌کند، در حقیقت، «مال» او می‌ماند.

اگر این حقیقت را دریابیم، آنگاه می‌فهمیم که چه کسانی در دنیا بر هدر دادن مالشان تاسف می‌خورند و چه کسانی در آخرت؟ و چرا؟ (تدبر1)

3) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً»

در آیات قبل، اشاره شد که انسان در رنج و سختی آفریده شده است و لذا گمان نکند که خدا بر او سخت نمی‌گیرد. در کل این سوره، تنها دغدغه‌ای که از قول چنین انسانی مطرح گردیده، همین است که «می گوید مال فراوانی را به هدر دادم»؛ شاید این نشان‌دهنده مهمترین دغدغه‌ انسان در زندگی دنیوی‌ای است که رنج و سختی در تار و پودش تنیده شده است.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان موجودی اجتماعی است، اما نه از جنس اجتماعات طبیعی و غریزی که در حیوانات هست، بلکه اجتماعی کاملا متفاوت با تمام اجتماعات حیوانی (توضیح در جلسه230، تدبر4 <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-10/> )

یکی از ابعادی که این تفاوت عظیم انسان با سایر حیوانات اجتماعی را موجب می‌شود، توان انسان برای قرارداد کردن و اعتبار کردن امور مختلف است؛ و در میان این اعتبارات، شاید اعتبار «مالکیت» از بنیادی‌ترین اعتبارات بشری باشد. انسانها نمی‌توانند بتنهایی بر رنج و سختی‌های زندگی در دنیا غلبه کنند، و تقسیم کار هم در میان انسانها همچون زنبورها و موریانه‌ها و ... نیست که غریزه و نظام خلقت تقسیم کار را به طور کامل عهده‌دار شده باشد. پس انسان‌ها با هم توافق می‌کنند که کارها را مشترکا انجام دهند و هرکس چیزی که به دست آورد «مالِ» او باشد؛ آنگاه در یک توافقی دیگر، این «اموال» را با هم عوض می‌کنند (معامله) و بدین ترتیب، از سختی‌های زندگی می‌کاهند و به امکانات و وضع بهتری می‌رسند.

و چون نظام معامله، مهمترین عامل نقل و انتقال اموال است، هرچه انسان بخواهد امکانات بیشتری به دست آورد («مال» بیشتری داشته باشد)، ناچار است در عوض آن امکاناتی که از دیگران می‌گیرد، از آن «مال»ی که دارد، بدهد. پس، انسان دائما دارد «اموال»ی به دست می‌آورد، و آنگاه آن «اموال» را هزینه می‌کند تا امکانات بیشتری به دست آورد و به وضع بهتری برسد.

حال، اگر در این معامله، به ازای مالی که می‌دهد امکانات و وضع بهتری به دست آورد، و از سختی رهایی یافت، از هزینه کردن خود راضی است؛ اما اگر امکانات و وضع بهتری به دست نیاورد و در سختی باقی ماند، احساس می‌کند «مال»ش را هدر داده است.

شاید بدین جهت است که مهتمترین تاسف انسانی که در سختی آفریده شده، این است که اموالش هدر نرود.

4) «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً»

برخی مفسران این سخن را، نه تاسف خوردن، بلکه افتخار کردن دانسته‌اند، بدین بیان که «دشمن پیامبر افتخار می‌کند که چه اموالی علیه دین خرج کردم.» بویژه از این جهت که آیه بعد «آیا حساب کرده است که هیچکس او را نمی‌بیند» را بدین معنا دانسته‌اند که گویی متوجه نیست که خدا او را زیر نظر دارد و از او بازخواست خواهد کرد که آن مال را چگونه به دست آورده و در چه مسیری خرج کرده است. (مجمع‌البیان، ج10، ص748)

لازم به ذکر است که کلمه «هلاکت»، برخلاف زبان فارسی، در زبان عربی لزوما بار معنایی منفی ندارد؛ و با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» می‌تواند این معنا هم مد نظر بوده باشد.

## 336) سوره بلد (90) آیه 7 أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ 8/11/1395

### ترجمه

آیا حساب می‌کند که کسی او را ندیده است؟

### حدیث

1) ابوذر یکبار پیامبر ص را تنها در کنار حضرت علی ع یافت و از ایشان تقاضای دستورالعمل سلوکی کرد. فرازی از اواسط این روایت در جلسه 328، حدیث3 (<http://yekaye.ir/al-hajj-22-23/> ) گذشت. اولین فراز آن دستورالعمل چنین است:

ابوذر! خدا را چنان پرستش کن که گویی تو او را می‌بینی، که اگر تو چنان نیستی که او را ببینی، او قطعا تو را می‌بیند؛ و بدان که اولِ عبادتش، معرفت به اوست به اینکه او اول است قبل از هر چیزی، که هیچ چیزی قبل از او نیست؛ و او یگانه است و دومی‌ای همراهش نیست؛ باقی‌ای است که انتهایی ندارد؛ پدید آورنده‌ی آسمانهاست و زمین و آنچه در این دو و آنچه بین این دوست؛ و او است خداوند پر از لطف و بسیار آگاه؛ و او بر هر کاری تواناست؛

سپس ایمان به من و اقرار بدینکه خداوند عز و جل مرا بشارت‌ و هشداردهنده به جانب تمام مردم گسیل داشته، و دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن خودش، و چراغی نورانی قرار داد؛

سپس محبت اهل بیتم، همان کسانی که خداوند هر گونه پلیدی‌ای را از آنها برد و آنها را کاملا پاک کرد ...

الأمالي (للطوسي)، ص526؛ مكارم الأخلاق (للطبرسی[[27]](#footnote-27))، ص459

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الطُّوسِيُّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبَرْتَائِيُّ الْكَاتِبُ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ فِيهَا مَاتَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمُّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي ذُبَيٍّ الْهُنَائِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَرْبِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْأَسْوَدِ، عن أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ عَن رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ):

... يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) يَرَاكَ، وَ اعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ فَلَا شَيْ‏ءَ قَبْلَهُ، وَ الْفَرْدُ فَلَا ثَانِيَ مَعَهُ، وَ الْبَاقِي لَا إِلَى غَايَةٍ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْ‏ءٍ، وَ هُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَ هُوَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي وَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَ جَلَّ) أَرْسَلَنِي إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً، وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً، ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِيَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً...[[28]](#footnote-28)

2) اسحاق بن عمار حکایتی از دیدارش با امام صادق ع روایت کرده است. در پایان این دیدار، امام فرمودند:

... اسحاق! از خدا بترس گویی که تو او را می‌بینی؛ که اگر تو او را نمی‌بینی، قطعا او تو را می‌بیند. پس، اگر چنین می‌بینی که او تو را نمی‌بیند، قطعا کافر شده‌ای؛ و اگر چنین می‌دانی که قطعا او تو را می‌بیند، سپس گناهانت را از خلایق مخفی، و در مقابل او آشکار می‌سازی، پس او را در حد پست‌ترین کسانی که به تو می‌نگرند قرار داده‌ای. [[29]](#footnote-29)

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص147

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: ...[[30]](#footnote-30) قَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَا إِسْحَاقُ فَخَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ اسْتَتَرْتَ عَنِ الْمَخْلُوقِينَ بِالْمَعَاصِي وَ بَرَزْتَ لَهُ بِهَا فَقَدْ جَعَلْتَهُ فِي حَدِّ أَهْوَنِ النَّاظِرِينَ إِلَيْكَ.[[31]](#footnote-31)

3) از رسول خدا ص روایت شده است:

بنده در روز قیامت قدم از قدم برنمی‌دارد مگر اینکه از چهار چیز از او سوال می‌شود:

از عمرش، که در چه چیزی سپری کرده است؛ و

از مالش که از کجا جمع کرده و در چه راهی خرج کرده است؛ و

از عملش که چگونه عمل کرده است؛ و

از محبت ما اهل بیت.

مجمع البيان، ج‏10، ص74

روي عن ابن عباس عن النبي ص قال لا تزول قدما العبد حتى يسأل عن أربعة عن عمره فيما أفناه و عن ماله من أين جمعه و فيما ذا أنفقه و عن عمله ما ذا عمل به و عن حبنا أهل البيت.[[32]](#footnote-32)

#### توجه

آیه 14 سوره علق (أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى: آیا نمی‌دانست که خداوند می‌بیند؟) (جلسه20) مضمونی نزدیک به آیه حاضر دارد و تقریبا تمامی احادیث و تدبرهای آن در اینجا نیز صدق می‌کند. (<http://yekaye.ir/14-96-al-alaq/> )

و تا حدودی آیه 22 سوره فصلت (وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ: و شما این گونه نبودید که [هنگام ارتکاب گناه، خود را] از این که [مبادا] شنوایی‌تان و دیدگان‌تان و پوست‌های بدن‌تان [یا: اندام‌های جنسی‌تان] علیه شما شهادت دهند پوشیده دارید؛ ولیکن گمان می‌کردید که خداوند بسیاری از آنچه را که می‌کنید، نمی‌داند.) جلسه 194 (بویژه تدبرهای 2و3و5و6) (<http://yekaye.ir/fussilat-041-22/> )

لذا آن نکات مجددا در اینجا تکرار نمی‌شود.

### تدبر

1) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

خدا انسان را در رنج و سختی آفرید. (آیه4)

آیا این انسان گمان می‌کند کسی بر او قدرت ندارد؟ (آیه5)

آیا گمان می‌کند کسی او را زیر نظر نداشته؟ (آیه7)

این دو سوالی است که حالت توبیخی دارند، و در واقع نگرش انسان به زندگی و به خودش را به چالش می‌کشند.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

خداوند در انسان روحی قرار داده که ظرفیتی اعظم از فرشتگان دارد، روحی که بقدری عظیم است که اگر به خود مشغول شود و از خدایش غفلت کند، چه‌بسا با دیدن خود، ادعایی خدایی کند! (جلسه 334، حدیث1)

این موجود عظیم در دو صورت رام، و طغیانش مهار می‌شود: یکی اینکه بداند که قدرتی فوق او هست که ممکن است آن قدرت بر او سخت بگیرد؛ دوم اینکه بداند کسی هست که او را زیر نظر دارد و کارهایش در عالم گم نمی‌شود.

2) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

بسیاری از اوقات، اگر بدانیم کسی ما را می‌بیند، خود را کنترل می‌کنیم و دست به هر کاری نمی‌زنیم؛ و نام این خصلت، «حیا»ست که یکی از امتیازات انسان است که دنیای مدرن می‌کوشد آن را از انسان بگیرد!

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

یکی از مواردی که انسانیت انسان و فراتر از عالم ماده بودنش را بخوبی نشان می‌دهد، برخورداری انسان از خصلت «حیا» است. شاید در حیوانات، چیزی شبیه غیرت وجود داشته باشد، اما «حیا» و اینکه انسان از انجام برخی کارها جلوی دیگران شرم داشته باشد، از ویژگی‌های خاص انسان‌هاست که دلالت بر وجود یک بُعد ماورایی در انسان دارد به نحوی که برای خود چنان «ارزش و اعتبار»ی باور دارد که انجام برخی کارها را «دون شأن خود» می‌شمرد و از انجامش در مقابل دیده دیگران «خجالت» می‌کشد..

متاسفانه، از انحطاط‌های تمدن مدرن این است این حیا و شرافت آدمی را، که واقعا برتری انسان بر حیوان را نشان می‌دهد، «تابو» (ممنوعیت ناشی از خرافه) نام می‌نهند، و آنگاه به «تابوشکنی» افتخار می‌کنند!

مثلا خداوند انسان را به پوشیدن لباس متمایز ساخته و لباس را مایه شرافت و حیای انسان قرار داده، آنگاه عده‌ای پیدا می‌شوند به اینکه در مقابل دیدگان همه خود را برهنه کنند، افتخار می‌کنند! (جلسه240، تدبر1)

عجیب است: از طرفی دم از اومانیسم (انسان‌گرایی) می‌زنند، از آن طرف، آنچه را در فطرت هر انسانی نهفته، و مایه برتری انسان بر حیوان می‌شود خرافه می‌خوانند، و می‌کوشند کاری کنند که دیگر نیازی نباشد انسان حساب کند که کسی او را نمی‌بیند!

3) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

در این آیه با ظرافت تمام، غفلت انسان از خدای خود را به چالش می‌کشد.

برای این به چالش کشیدن، نمی‌فرماید: مواظب باشد که خدا می‌بیندش؛

بلکه می‌فرماید: آیا این طور حساب کرده‌ که هیچکس نمی‌بیندش؟

در واقع، با یک علامت سوال، پای یک احتمال را باز می‌کند که اگر این احتمال جدی گرفته شود، زندگی انسان زیر و رو می‌شود.

#### تاملی درباره معرفت و دینداری در دوره مدرن

فضای دینداری ما به گونه‌ای بوده است که غالبا می‌کوشیم با معرفت یقینی همه چیز را جلو ببریم. اما دوره مدرن، بنای خود را بر شکاکیت گذاشته، و مقابله با فرد شکاک، دشوارتر است از مقابله با منکر خدا. کسی که به انکار برمی‌خیزد، امکان معرفت را می‌پذیرد، و همین که امکان معرفت را میسر دانست، می‌توان برهان صحیح برایش مطرح کرد؛ اما کسی که در موضع شکاکیت قرار گرفته، با گفتن «نمی‌دانم» و «از کجا معلوم؟» دائما ژست بی‌طرفی به خود می‌گیرد؛ و ظاهرا در هیچ نقطه‌ای نمی‌ایستد که بتوان از همان نقطه بحث را شروع کرد.

اما حقیقت این است که همین موضع، هم مبتنی بر یک حساب و کتاب خفی در باطن خویش است، و ظاهرا خداوند به همان سبک وی و با طرح یک سوال و مطرح کردن یک احتمال در جان و روان وی، موضع مخفی وی را به چالش می‌کشد: آیا تو که به شکاکیت تکیه کرده و از دین و دیانت فراری هستی، حساب کرده‌ای که کسی تو را نمی‌بیند و به حال خود رها شده‌ هستی؟ آیا هیچ احتمال نمی‌دهی که کسی تو را زیر نظر داشته باشد و با تو در این جهان کار داشته باشد؟

4) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

جدی گرفتن این جمله در موقعیت‌های متعددی، می‌تواند باعث اصلاح انسان شود.

مثلا:

1. بسیاری از ناهنجاری‌های جامعه ناشی از این است که کسی دلش می‌خواهد «دیده شود» و مورد توجه قرار بگیرد. به او بگوییم: اشتباه حساب نکن، کسی هست که تو را می‌بیند؛ و تو خود را برای او زینت ده، نه برای شغال‌صفتان بی‌مقدار؛ که اگر او از تو خوشش بیاید و به تو عنایت کند، از هرگونه محبوب شدنی لذت‌بخش‌تر است.

2. بسیاری از گناهان ناشی از این است که شخص به خیال خود حساب کرده که وقتی که این کار خلاف را انجام می‌دهد، کسی نمی‌بیند؛ به او بگوییم: اشتباه حساب نکن، کسی هست که تو را می‌بیند و جزای کارت را بتمامه کف دستت می‌گذارد.

3. برخی دلشان می‌خواهد اگر کار خوبی انجام می‌دهند دیده شوند، و اگر کارشان دیده نشود، رغبتی به کار ندارند، به او بگوییم ...

4. برخی افراد کاری انجام می‌دهند اما مورد بی‌توجهی واقع می‌شوند و کسی به آنها اعتنایی نمی‌کند و می‌روند که دلسرد شوند. به آنها بگوییم ...

5. ...

5) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

شخصی می‌گفت: وقتی وارد فضای مجازی می‌شوم، نمی‌توانم خودم را کنترل کنم و جاهایی می‌روم که نباید رفت.

به او گفتم: در کنار صفحه رایانه‌ و در مقابل دیدگانت بنویس «امام زمان ع مرا می‌بیند»، آنگاه هر جایی خواستی برو!

چند روز بعد آمد و گفت: دیدم نمی‌شود؛ آن نوشته را برداشتم!

واقعا،

«آیا حساب می‌کند که هیچکس او را ندیده است؟!»

#### 6) حکایت

گفته‌اند

عالمی بوده که یکی از شاگردانش را بیشتر از سایر شاگردانش قدر و ارزش می‌نهاد.

او را سرزنش کردند که چرا او را بر دیگران ترجیح می‌دهد.

روزی به هر یک از آنان مرغی داد و گفت: این مرغان را ببرید و در جایی سر ببرید که هیچ کس نبیند.

همه بردند و در جای خلوتی مرغانشان را سر بریدند و آمدند. ولی آن جوان، مرغش را بدون که سرش را بریده باشد، بازگرداند.

از او پرسید: چرا مرغ را سر نبریدی؟

گفت: چون مرا امر نمودی که در جایی ذبح کنم که کس نبیند؛ ولی من مکانی نیافتم که در آن، خدای واحد و فرد و صمد مرا نبیند.

7) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

چرا در این آیه، فعل «لم یره: او را ندیده است؟» که مربوط به دیدن است، ماضی آورد، اما در آیه 5 ، فعل «لن یقدر علیه: بر او قدرت نخواهد داشت؟» را مضارع، و بلکه مستقبل؟

الف. شاید آن آیه هشداری است که کار را انجام نده، و در اینجا باید قدرت خدا را گوشزد کرد؛ اما این آیه توبیخی است از کاری که انجام داده، و در اینجا باید در منظر و مرآی خدا بودن را تذکر داد.

ب. ...

8) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

چه تفاوتی است بین تعبیر این آیه: «آیا چنین حساب می‌کند که کسی او را نمی‌بیند» با تعبیر آیه‌ی‌ «أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى: آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند» (علق/14)؟

ظاهرا هر انسانی در هر موقعیتی ممکن است از خدا فاصله بگیرد و با هرکس به گونه‌ای باید سخن گفت؛ مثلا:

الف. یکبار انسان خدا را قبول دارد، اما دچار غفلت شده؛ به او هشدار می‌دهند «آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند؟»

اما یکبار مساله‌اش عنادورزیدن است، نه غافل بودن؛ او را عتاب می‌کنند که «آیا چنین حساب کرده که کسی او را نمی‌بیند؟»

ب. یکبار شخص خدا را قبول دارد، به او هشدار می‌دهند «آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند؟»

یکبار خدا را قبول ندارد، هشداری می‌دهند که متوجه خدا شود (تدبر3)

ج. یکبار کسی کار ناصوابی را مرتکب شده؛ مواخذه‌اش می‌کنند که «آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند؟»

یکبار می‌خواهد کار ناصواب را انجام دهد، هشدارش می‌دهند «آیا حساب می‌کند که خدا او را ندیده است؟»

د ...

9) «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ»

یکی از تفاوت‌های مهم بین تعبیر این آیه: «آیا چنین حساب می‌کند که کسی او را ندیده است» با تعبیر آیه‌ی‌ «أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى: آیا نمی‌دانسته که خدا او را می‌بیند» (علق/14) در این است که تعبیر آیه 7 سوره بلد، عام‌تر است؛ و با آن می‌توان، علاوه بر اینکه خدا عمل ما را می‌بیند، این مطلب را نیز مطرح کرد که عمل ما در مرآی و منظر کسان دیگری غیر از خدا هم هست؛ چنانکه آیه «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ... : و بگو کارتان را بکنید که خداوند و پیامبرش و آن مومنان، کار شما را خواهند دید...» (توبه/105) بر این دلالت دارد که اعمال ما را نه فقط خداوند، بلکه پیامبر و امامان هم مشاهده می‌کنند.

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

چنانکه اشاره شد، یکی از ویژگی‌هایی که انسان را از حیوان متمایز می‌کند، برخورداری از «حیا» است. (تدبر2)

جالب اینجاست که انسان، مشخصاً در مقابل هم‌نوع خود حیا دارد؛ چرا که «حیا» با نوعی درک متعالی گره خورده است؛ لذا یک انسان باحیا، جلوی انسان‌های دیگر مرتکب گناه ویا هر کاری که خلاف شأن یک انسان باشد، نمی‌شود، اما لزوماً جلوی حیوانات چنین نیست (مثلا از برهنه بودن در مقابل مورچه‌ای که روی دیوار حمام راه می‌رود، ابایی ندارد)؛ زیرا باورش این است که هر موجودی «درک اخلاقی» از حرمت انسان - به معنایی که یک انسان چنین درکی دارد - ندارد؛ همین طور است در مقابل انسانی که مطلقا چنین درکی نداشته باشد (مثلا طفل چند روزه)

اما همان طور که برخی موجودات، از بس در دیدگان انسان حقیرند، حیا در مقابلشان برایش معنی ندارد؛ در طرف مقابل، چون درک صحیحی از خدا ندارد، گاه با توجیهات مختلف (مثلا اینکه خدا مهربان است و گناه ما را نادیده می‌گیرد و ...)، در مقابل خدا هم عملا بی‌حیایی می‌کند و مرتکب گناه می‌شود.

شاید یکی از علل اینکه در آیات و احادیث، علاوه بر خدا، بر دیده شدن اعمال ما توسط پیامبر ص و برخی مومنان (مشخصا ائمه اطهار) هم تاکید شده است (توبه/105)، این باشد که آن گونه توجیهات، هنگامی که خود را پیش چشم یک انسان متعالی بدانیم، کنار می‌رود.

مثلا کسی که به چشم‌چرانی نسبت به اشخاص نامحرم ویا تماشای فیلم و تصاویر مستهجن، ویا خودنمایی در مقابل نامحرمان روی آورده، ممکن است با بهانه‌هایی مانند «خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد!» خود را فریب دهد، اما اگر به یاد آورد که یک انسان وارسته (مانند پیامبر ص و امام ع) در حین این عمل، او را می‌بیند، همه آن توجیهات رنگ می‌بازد. (تدبر6)

شاید یکی از عللی که خداوند اصرار دارد پیامبران از جنس خودمان باشند، همین است که در محضر آنها به عنوان یک انسان متعالی، باب بسیاری از توجیهات بسته می‌شود.

## 337) سوره بلد (90) آیه 8 أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ 9/11/1395

### ترجمه

آیا برایش دو چشم نگذاشته‌ایم؟!

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا خداوند با مردم بر اساس آنچه بدانها داده و به آنها شناسانده، احتجاج می‌کند.

الكافي، ج‏1، ص163؛ التوحيد (للصدوق)، ص411

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَ‏ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ.

2) از چندین تن از ائمه اطهار روایتی نقل شده است که حضرت امیرالمومنین ع در یک مجلس چهارصد باب از آنچه دین و دنیای انسان مسلمان را آباد می‌کند، به برخی از اصحابش آموخت. قبلا فرازهایی از این روایت قبلا گذشت[[33]](#footnote-33)، در یکی از فرازها می‌فرمایند:

در میان اعضاء و جوارح بدن، چیزی کم‌سپاس‌تر از چشم نیست، پس هرچه می‌خواهد به او ندهید که شما را از یاد خداوند عز و جل به خود مشغول می‌دارد.

به قول باباطاهر:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

<http://ganjoor.net/babataher/2beytiha/sh23/>

الخصال، ج‏2، ص: 629؛ عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص411

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ‏ آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاه‏:

... لَيْسَ فِي الْبَدَنِ [الْجَوَارِح‏] شَيْ‏ءٌ أَقَلَّ شُكْراً مِنَ الْعَيْنِ فَلَا تُعْطُوهَا سُؤْلَهَا فَتَشْغَلَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل‏ ...

3) امیرالمومنین ع فرمودند:

حق برای کسی که دو چشم دارد، چقدر واضح و آشکار است؛

و فرمودند:

صبح نورافشانی کرد برای کسی که دو چشم دارد.

قال أَمِيرَ الْمُؤْمِنِين‏:

مَا أَبْيَنَ الْحَقَّ لِذِي عَيْنَيْن‏. (الأمالي( للصدوق)، ص312)

وَ قَالَ ع:

قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْن‏. (نهج البلاغه، حکمت 169، كشف المحجة لثمرة المهجة، ص266)

4) از امام صادق ع روایت شده است:

هیچ چشمی نیست مگر اینکه روز قیامت گریان است، به جز چشمی که از خوف خدا گریسته باشد؛ و هیچ چشمی از اشک از خشیت خداوند عز و جل مملو نشد، مگر اینکه خداوند عز و جل سایر [اعضای] بدنش را هم بر آتش حرام کرد؛ و هیچ [چنین] اشکی بر گونه سرازیر نشد که آن چهره دچار مضیقه و ذلت شود؛ و هیچ چیزی نیست مگر پیمانه‌ای برای [محاسبه] آن هست مگر قطره اشک، که همانا خداوند عز و جل با اندکی از آن، دریاهایی از آتش را خاموش می‌سازد؛ به طوری که اگر بنده‌ای در میان امتی [از خوف خدا] بگرید، خداوند عز و جل بر آن امت به خاطر گریه آن بنده، رحم می‌کند.

الكافي، ج‏2، ص482

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ وَ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ هِيَ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْناً بَكَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ وَ مَا اغْرَوْرَقَتْ عَيْنٌ بِمَائِهَا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَى النَّارِ وَ لَا فَاضَتْ عَلَى خَدِّهِ فَرَهِقَ ذَلِكَ الْوَجْهَ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ وَ مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعَةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُطْفِئُ بِالْيَسِيرِ مِنْهَا الْبِحَارَ مِنَ النَّارِ فَلَوْ أَنَّ عَبْداً بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ.[[34]](#footnote-34)

5) از امام صادق ع روایت شده است:

هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از آنچه خدا حرام کرده فروبسته شود، و چشمی که در طاعت خدا بیداری کشد و چشمی که در دل شب از ترس خدا بگرید.

الكافي، ج‏2، ص482

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِينٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ وَ غَيْرِهِمَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ سَهِرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.[[35]](#footnote-35)

### تدبر

1) «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

این آیه و آیات بعد نوعی حجت تمام کردن بر انسان است. خداوند به انسان امکاناتی داده، و متناسب با امکاناتی که داده از او بازخواست می‌کند. (حدیث1)

خدا به انسان چشم داده است تا راه درست را تشخیص دهد و به بیراهه نیفتد. اگر کسی چشم داشت و به بیراهه رفت و جهنمی شد، تقصیر خودش است.

2) «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

خدا انسان را مواخذه می‌کند که آیا به او چشم ندادیم؟

علی‌القاعده، این چشم، نه فقط چشم ظاهر، بلکه چشم دل را هم شامل می‌شود؛

وقتی امیرالمومنین ع فرمود اگر کسی چشمش را باز کند، حق برایش واضح است؛ دارد از چشم دل سخن می‌گوید، نه فقط چشم سر. (حدیث3)

حتی این چشم می‌تواند پیامبری باشد که خدا به انسانها داد تا راه را به آنان نشان دهد، چنانکه در روایتی که در تاویل این آیات آمده بود، این را بر رسول خدا تطبیق داده‌ شده بود (جلسه334، حدیث2)

3) «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

این که « آیا برایش دو چشم نگذاشته‌ایم؟!» بوضوح بوی مواخذه می‌دهد. مواخذه علی‌القاعده در جایی است که انسان از آن نعمتی که داده، استفاده درست نکند.

طبق فرمایش امیرالمومنین ع چشم در میان اعضای بدن، کم‌سپاس‌ترین عضو است (حدیث2)؛

و اگر توجه کنیم که سپاس هر نعمتی، استفاده از آن در مسیر صحیحش است، معلوم می‌شود انسان کمتر از هر نعمت دیگری از این عضو در مسیر صحیحش استفاده می‌کند.

اما مسیر صحیح استفاده از چشم چیست؟

چشم دو کار مهم انجام می‌دهد؛ یکی نگریستن است و دیگری گریستن؛ به تبع این دو، سه موقعیت مهم برای چشم پیش می‌آید: برای خدا بنگرد، برای خدا در جایی که نباید نگاه کند، ننگرد؛ و برای خدا بگرید.

شاید رمز اینکه چشمی که هر یک از این سه را انجام دهد، روز قیامت گریان نخواهد بود، این است که چنین چشمی وظیفه خود را درست انجام داده است. (حدیث5)

4) «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

خدا به انسان چشم داده است.

اگرچه یک کار مهم چشم، نگریستن است، اما به یاد داشته باشیم که یکی از ویژگی‌های خاص انسان توان «گریستن» است؛

و این ویژگی از مهمترین ابزارهای سلوک انسان به سوی خدا، و یکی از شکرهایی است که برای نعمت چشم باید ادا شود!

### بحث تخصصی انسان‌شناسی

گاهی ما را مسخره می‌کنند و می‌گویند: شما ملت گریه هستید و شاد نیستید.

حقیقت این است که کسانی که چنین سخنی می‌گویند نه انسان را شناخته‌اند و نه عمق «شادی» را تجربه کرده‌اند!

«خنده» و «گریه» دو ممیزه خاص انسان است؛

و از این دو، آنکه پیوند عمیق‌تری با روح انسان برقرار می‌کند، گریه است.

شاهد ساده‌اش اینکه با گفتن یک لطیفه ظرف چند ثانیه می‌توان جماعتی را خنداند، اما برای اینکه یک مرد بگرید، یا مصیبت بسیار سنگینی باید بر وی وارد شده باشد یا روضه اباعبدالله ع یا حضرت زهرا س خوانده شود!

و اتفاقا، انسان در مجلسی باشد که زیاد بخندد، بعدش احساس کدورت و سنگینی می‌کند، اما اگر گریه کرده باشد، بعدش احساس سبکی و آرامش می‌کند.

درواقع، انسان قسی‌القلب است که نمی‌گرید، و گریه در جایی است که روح انسان کاملا با امری پیوند خورده باشد (مادری که بچه‌اش را از دست داده، روضه‌خوان نیاز ندارد)؛ و اوج چنین گریه‌ای گریه از خوف خداست، برای انسانی که نسبت خود با خدا را درست بفهمد و به قصور و تقصیر خود پی ببرد. اگر کسی واقعا از خوف خدا بگرید دریاهای آتشی که با گناهان خود ایجاد کرده، خاموش می‌کند و لذاست که چنین گریه‌ای قیمت‌گذاشتنی نیست (حدیث4)؛ زیرا گریه از خوف خدا، بازگشت انسان به خداست؛ و اگر کسی در اقیانوس رحمت الهی بیفتد، هر اندازه لجن‌مال هم که شده باشد، پاک می‌شود.

اما کجاست انسانی که به چنان لطافتی رسیده باشد که از خشیت خدا بگرید؟!

به همین جهت، برای ما راهی دیگر هم قرار داده‌اند که سهل‌الوصول‌تر است:

گریه برای اولیای خدا، که مصداق حقیقیِ خلیفة‌الله در عالم‌اند؛

آنها به خدا متصل‌اند و با این گریه، ما به آنها متصل شده، و اتصال ما به دریای رحمت الهی حاصل می‌شود.

بله، ما ملت گریه‌ایم؛ و به این امر افتخار می‌کنیم. ما مَردیم و می‌گرییم، گریه‌ای که روحمان را از آلودگی روزمرگی‌ها صیقل می‌دهد، و با این گریستن به شادی و اوج معنوی‌ای می‌رسیم که برتر از هزاران خنده است.

در محرم امسال، یک جلسه درباب چگونگی اثر گریه در ارتقای معنوی انسان سخن گفته‌ام که از طریق لینک زیر می‌توانید فایل صوتی آن را دریافت کنید.

[www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2016/10/9-Donya.mp3](http://www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2016/10/9-Donya.mp3)

همچنین در جلسه پنجم دهه محرم سال قبل، بحثی درباره چگونگی استفاده از گریه برای هدایت انسانها داشته‌ام که خلاصه‌اش را از طریق لینک زیر می‌توانید مطالعه

<http://www.souzanchi.ir/muslim-woman-in-society/>

و از طریق لینک زیر فایل صوتی‌اش را دریافت کنید:

[www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2015/10/940727-zeinab.mp3](http://www.souzanchi.ir/wp-content/uploads/2015/10/940727-zeinab.mp3)

## 338) سوره بلد (90) آیه 9 وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ 10/11/1395

### ترجمه

و زبانی و دو لب [برایش قرار نداده‌ایم؟!]

### حدیث

1) از رسول خدا ص روایت شده است:

خداوند تبارک و تعالی به فرزند آدم می‌فرماید:

اگر چشمت با تو نزاع کرد که می‌خواست برخی از آنچه را بر تو حرام کرده‌ام ببیند، بدان که تو را با دو طَبَق (سرپوش) علیه او یاری کردم؛ پس طَبَقش را بگذار و نگاه نکن؛

و اگر زبانت با تو نزاع کرد که می‌خواست به سراغ برخی از آنچه بر تو حرام کردم برود، بدان که تو را با دو طَبَق (سرپوش) علیه او یاری کردم؛ پس طَبَقش را بگذار و [دهانت را ببیند]؛ ...

الكافي، ج‏8، ص219؛ الدر المنثور[[36]](#footnote-36)، ج‏6، ص353

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِابْنِ آدَمَ إِنْ نَازَعَكَ بَصَرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعَنْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَيْنِ فَأَطْبِقْ وَ لَا تَنْظُرْ وَ إِنْ نَازَعَكَ لِسَانُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعَنْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَيْنِ فَأَطْبِقْ وَ لَا تَكَلَّمْ... [[37]](#footnote-37)

2) اسود بن سعید می‌گوید: نزد امام باقر ع بودم، بدون اینکه سوالی از ایشان کرده باشم، فرمود:

ما حجت خدا هستیم، ما زبان خدا هستیم؛ ما وجه الله هستیم، ما چشم خدا در میان بندگانش هستیم؛ و ما والیان امر خدا در بندگانش هستیم.

الكافي، ج‏1، ص145

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ:

نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.[[38]](#footnote-38)

3) از امام سجاد ع روایت شده است که:

همانا زبان فرزند آدم هر روز صبح توجهی به بقیه اعضاء و جوارح می‌کند و می‌گوید: صبحتان به خیر؛ حالتان چطور است؟

می‌گویند: خوبیم، اگر تو بگذاری!

و سوگندش می‌دهند که: تو را به خدا، که ما را به دردسر نینداز؛

و می‌گویند: ما اگر به ثواب یا عقاب می‌رسیم، به خاطر تو است!

الكافي، ج‏2، ص115

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ:

إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلَّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟

فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا؛

وَ يَقُولُونَ اللَّهَ اللَّهَ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ؛

وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُثَابُ وَ نُعَاقَبُ بِكَ.[[39]](#footnote-39)

4) در فرازی از «رساله حقوق» امام سجاد ع آمده است:

و اما حق زبان آن است که کرامت او را از اینکه به خیانت کشیده شود، حفظ کنی؛

و او را به انجام خوبی عادت دهی،

و به ادب وادار سازی، و افسارش را نگهداری که حرکت نکند مگر در جایی که نیاز و منفعتی برای دین و دنیا دارد؛

و او را از ورود در مسائل اضافی شنیع و کم فایده‌ای که هم عایداتش اندک است و هم از ضررش ایمن نیستی، معاف بداری؛

و او را کمک‌کار عقل و راهنمای او قرار دهی؛

و زینت عاقل به عقلش، این است که در [استفاده از] زبانش سیره و اسلوب خوبی در پیش گیرد،

وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم.

تحف العقول، ص257

رسالته ع المعروفة برسالة الحقوق‏

... وَ أَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَإِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَ حَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ وَ إِجْمَامُهُ إِلَّا لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَ الْمَنْفَعَةِ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ إِعْفَاؤُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنِعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قِلَّةِ عَائِدَتِهَا وَ يُعَدُّ شَاهِدَ الْعَقْلِ وَ الدَّلِيلَ عَلَيْهِ وَ تَزَيُّنُ الْعَاقِلِ بِعَقْلِهِ حُسْنُ سِيرَتِهِ فِي لِسَانِهِ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم‏ ...[[40]](#footnote-40)

5) از امام باقر ع روایت شده است که:

بدرستی که این زبان کلید هر خوبی و هر بدی‌ای است؛ پس برای مومن سزاوار است که بر زبانش مهر و بَستی باشد همان گونه که برای طلا و نقره‌اش مهر و بَست می‌گذارد که رسول خدا ص فرمود: خداوند رحمت کند مومنی را که زبانش را از هر شری نگه دارد که همانا این کار صدقه‌ای از جانب او برای خودش است.

سپس امام باقر فرمودند: کسی از گناهان سالم نمی‌ماند مگر اینکه زبانش را خزانه‌داری کند.

تحف العقول، ص298

روي عن الإمام الباقر قَالَ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ رَحِمَ اللَّهُ مُؤْمِناً أَمْسَكَ لِسَانَهُ مِنْ كُلِّ شَرٍّ فَإِنَّ ذَلِكَ صَدَقَةٌ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ،

ثُمَّ قَالَ ع لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ.[[41]](#footnote-41)

### تدبر

1) «وَ لِساناً وَ شَفَتَيْن»

یک زبان دادند و دو لب؛ در واقع، زبان را اساسا در محفظه‌ای به نام دهان قرار داده اند که دوتا لب هم همچون دو لنگه دو در جلویش قرار دارد. اصل در مورد هر محفظه‌ای که در دارد، بسته بودنش است (جایی که قرار است همواره باز باشد، برایش درب نمی‌گذارند)

شاید بدین جهت است که این اندازه در روایات، سکوت مدح شده و بر مزیت آن بر سخن گفتن تاکید شده است.

2) «وَ لِساناً وَ شَفَتَيْن»

اگر نیک دقت کنیم، شاید بتوان برخورداری انسان از «زبان» (به معنایی که توان «کلام» و ارتباط کلامی با دیگران به او می‌دهد) را مهمترین ممیزه انسان دانست (جلسه221، تدبر3)؛

و شاید بتوان گفت همین عامل است که «جامعه انسانی» ‌را از تمامی «جوامع دیگر» (خواه در حیوانات، و خواه در فرشتگان) متمایز کرده است؛

چنانکه در روایات، زبان را هم کلید همه خوبی‌ها و هم کلید همه بدیها دانسته‌اند (حدیث5).

نظام دنیا به گونه‌ای است که هر ابزاری که امکان حسن استفاده آن زیاد باشد، به همان اندازه امکان سوءاستفاده دارد.

شاید به همین جهت است که خداوند متعال به هر انسانی «یک» زبان داده است، اما آن را در داخل دهانی قرار داده که «دو لب» را مامور آن کرده است (حدیث1) تا انسان بداند اگر هر مقدار توان سخن گفتن دارد، دو برابرش باید نسبت به مراقبت از سخنی که قرار است از دهان بیرون آید اهتمام داشته باشد.

این زبان چون سنگ و هم آهن‌وش است وانچه بجهد از زبان چون آتش است

سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف گه ز روی نقل و گه از روی لاف

زانک تاریک است و هر سو پنبه‌زار درمیان پنبه چون باشد شرار

ظالم آن قومی که چشمان دوختند زان سخنها عالمی را سوختند

عالمی را یک سخن ویران کند روبهان مرده را شیران کند

3) «وَ لِساناً وَ شَفَتَيْن»

در جلسه قبل (تدبر1) اشاره شد که این آیه و آیات قبل و بعدش نوعی حجت تمام کردن بر انسان است.

اینکه چشم ابزاری در راستای هدایت انسان باشد، (که اگر از آن درست استفاده نکنیم و گمراه بمانیم، حق داشته باشند ما را مواخذه کنند) واضح است؛ اما زبان چطور؟

الف. زبان از این جهت مهم است که انسان چیزی را که دیگران ندیده‌اند به اطلاع آنها می‌رساند و درواقع، با آن دیگران را هدایت می‌کند (المیزان، ج20، ص292)

در واقع، بر اساس سخن فوق، این آیه در مقام اتمام حجت نسبت به «گمراه کردن» است، نه «گمراه شدن».

موید این برداشت آن است که در کنار زبان، روی «دو لب» تاکید شده است که می‌تواند مانع حرف زدن شود. (یعنی چرا با اینکه علاوه بر زبان، به تو دو تا لب دادیم که می‌توانستی با آنها جلوی حرف نابجا زدنِ زبان را بگیری، باز هم با حرفهای ناصوابت دیگران را گمراه کردی؟)

ب. شاید می‌خواهد توجه دهد که انسان دو مسیر ادراکی مهم دارد: یکی حواس و درک مستقیم، که مهمترینشان «مشاهده» و کار چشم است، دیگری «کلام» که در درجه اول کار زبان است؛ همان طور که نعمت «چشم» به عنوان نعمتی که در راستای هدایت شدن انسان مطرح شده، صرفا چشم ظاهری نیست (جلسه 337، تدبر2) ، «زبان» هم که یک نعمت ویژه انسان در مقام هدایت شدن اوست، صرفا این عضو مادی نیست (چرا که اغلب حیوانات هم این عضو را دارند)؛ بلکه از آن جهت مورد توجه است که امکان «کلام» را در انسان ایجاد کرده است که نقشی بسزا در هدایت شدن آدمی دارد.

#### نکته تخصصی انسان ‌شناختی

قبلا اشاره شد که برخورداری انسان از «زبان» (برخورداری از شناخت واقعیات با «اسم»، نه فقط با مشاهده) نقشی اساسی در تمایز انسان از سایر موجودات دارد. (جلسه221، تدبر3)

در واقع، اگر دقت کنیم، آن مقدار که ما به خاطر برخورداری از نعمت «زبان» و کلام، می‌توانیم به شناخت از پیرامون خود برسیم، بسیار بسیار بیشتر از آن مقداری است که با اعضاء و جوارحی به شناخت می‌رسیم که مستقیما از متن خارج، شناختی را کسب می‌کنند.

نکته بسیار جالب این است که:

اولا ما با «کلمات» است که می‌اندیشیم؛ نه حتی با تصورات و «صورت‌»های ذهنی (دقت شود: اندیشیدن در گروی استفاده از گزاره‌هاست و گزاره (تصدیق) چیزی بیش از مجموع تصورات است؛ و «گزاره» اساساً در جایی معنا دارد که «کلمات» و بویژه «حروف» (البته «حرف» به معنای «منطقی»، نه «نحوی») در کار باشد)

ثانیا اثر «کلام» در شناخت تا بدانجاست که بسیاری از اوقات، در حین سخن گفتن به دیگران، خود، به مطالب جدیدی پی می‌بریم که تاکنون خودمان هم بدانها توجه نداشته و حتی از آنها آگاه نبوده‌ایم! (بویژه کسانی که معلمی کرده‌اند بخوبی این مطلب را تجربه نموده‌اند)[[42]](#footnote-42)

4) «وَ لِساناً وَ شَفَتَيْن»

در روایات تاویلی (مثلا: جلسه334، حدیث2) این «زبان»ی که خداوند به همه داده است، بر امیرالمومنین ع تطبیق گردیده است. (یعنی خداوند پیامبر ص را همچون چشمانی بینا و امیرالمومنین ع را همچون زبانی گویا برای ما قرار داد).

برخی این را همان اجابت دعای حضرت ابراهیم دانسته‌اند که از خداوند خواست که " وَ اجْعَلْ لي‏ لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرين‏: برای من ««لسان صدق» (زبان راستی و درستی) در آیندگان قرار بده‌" (شعراء/84) و خداوند درخواست او را اجابت کرد و فرمود: "وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا: و برایشان «لسان صدق» را علی ع قرار دادیم" (مریم/50) (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص774)

#### توجه

متاسفانه اغلب مترجمان، به گمان اینکه نام حضرت علی ع در قرآن نیامده، آیه 50 سوره مریم را به صورت «برایشان ذکر خیر بلندی [یا: نام نیکوی پرآوازه‌ای] قرار دادیم» ترجمه کرده‌اند؛ در حالی که در زبان عربی، «لسان صدق»، نه به عنوان «نام نیکو» به کار رفته و نه به عنوان «ذکر خیر»[[43]](#footnote-43). در این باره که این آیه، از آیاتی است که بصراحت نام حضرت علی ع در آن آمده است، قبلا در مقاله زیر به تفصیل توضیح داده‌ام.

<http://www.souzanchi.ir/imam-alis-name-in-holy-quran-2/>

**نکته دریافتی از یکی از اعضای کانال:**

5) «وَ لِساناً وَ شَفَتَيْن»

زبان تنها عضوی است که خسته نمی‌شود

بطور معمول زبان پرکار ترین عضو بدن است

اگر انسان را یک واحد تولیدی فرض کنیم، بیشترین تولید آن از زبان است، و اثر گذار ترین.

از این روست که خداوند در سوره احراب آبات 70 و 71 فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

بزرگی می‌فرمود: قول سدید یعنی سخن سنجیده و قابل دفاع

پس خداوند در این آیه می‌فرماید که سخن سدید بگویید، عمل تان را اصلاح می‌کند

حالا یا خداوند عمل را اصلاح می‌کند، یا کسی که عادت کند سخن سدید بگوید عملش هم اصلاح می‌شود، و یا هر دو، در هر دو حالت خدا می‌کند.

حال اگر به مثال فوق برگردیم، این طوری می‌شود که : این واحد تولیدی (انسان) که بیشترین تولیدش از طریق زبان است، لازم است که یک واحد کنترل کیفیت برای خود داشته باشد، تا قبل از خروج ، تولیدات کنترل کیفی شوند، وقتی این کار ملکه انسان شد، بطور خودکار تمام اعمال او (تولیدات دیگر) تحت نظارت واحد کنترل کیفیت قرار خواهند گرفت، چراکه مدیر همه تولیدات یکی است، ولی سالن تولید سخن فعال ترین آنهاست وهمواره پیشگام.[[44]](#footnote-44)

## 339) سوره بلد (90) آیه 10 وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ 11/12/1395

### ترجمه

و او را به دو مکان برجسته (جای رفیع) ره نمودیم؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«النَّجْدَيْنِ»

تثنیه از کلمه «النجد» است. «نجد» در اصل به معنای علوّ و برتری‌ای است که همراه با قوت و شدت باشد؛ و از بارزترین مصادیقش «زمین مرتفع» و «راه مرتفع»ی است که محکم باشد. (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص391؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص36) تا حدی که برخی از اهل لغت، اولین معنای آن را «هر جایی از زمین که برآمده و از اطرافش بلندتر باشد» دانسته‌اند (کتاب العین، ج6، ص83؛ مجمع‌البیان، ج10، ص746؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص791). به «پستان» زن هم از این جهت که حالت برآمدگی دارد «نجد» گفته می‌شود. (تاج العروس، ج5، ص270) همچنین به مرد شجاع «نجد» و به انسان جنگجو «مُناجد» می‌گویند از این جهت که با قدرت خویش بر همانندهای خویش برتری می‌جوید (معجم المقاييس اللغة[[45]](#footnote-45)، ج‏5، ص391؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص36)

اینکه مقصود از «النَّجْدَيْنِ: دو نجد» چیست؛ دیدگاههای متعددی بیان شده است:

* بسیاری گفته‌اند منظور دو راه خیر و شر است (روایتی از امیرالمومنین، و نظر ابن‌عباس، قتاده، مجاهد؛ به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص748؛ أمالي (للمرتضى)، ج‏2، ص288 و نیز: مفردات ألفاظ القرآن، ص791)[[46]](#footnote-46)، آنگاه درباره چرایی این چنین تعبیری سه دیدگاه مطرح شده است (مجمع البيان، ج‏10، ص748؛ أمالي (للمرتضى)، ج‏2، ص288): یا از این جهت است که دو راهی است که دائما پیش چشم انسان رخ می‌نماید و کاملا آشکار است (گویی برتر از اطرافش است)؛ و یا از باب «تغلیب» است (در زبان عربی، در مورد کلماتی که از وجهی به هم مرتبط باشند کلمه اول را به صورت مثنی ذکر می‌کنند؛ مثلا گاه به خورشید و ماه «قمرین» گویند [یا کاظمین که اشاره است به امام کاظم و امام جواد] و در واقع، «طریق الخیر: راه خوبی» است که راهی مرتفع است؛ اما از باب تغلیب، به «طریق الخیر و طریق الشر» «النجدان» گفته‌اند)؛ و یا از این جهت که «راه شر» هم امری است که با توجه به (و البته اجتناب کردن از) آن می‌تواند به رفعت رسید.
* برخی هر دو نجد را دارای بار معنایی مثبت قلمداد کرده‌اند؛ در این میان هم اقوال متعددی وجود دارد: برخی آن را طریق حق در دنیا و طریق حق در آخرت دانسته‌اند که باطنشان یکی است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص37)؛ و برخی «نجدان» را به معنای «دو پستان» مادر دانسته‌اند. (نظر سعید بن مسیب و ضحاک، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص748)[[47]](#footnote-47)

این ماده در قرآن کریم فقط در همین آیه آمده است.

### حدیث

1) از امام صادق ع درباره معنای آیه « و او را به دو مکان برجسته [= شاهراه] ره نمودیم» سوال شد.

فرمودند: مکان برجسته [= شاهراه] خیر و شر است.

الكافي، ج‏1، ص163؛ التوحيد (للصدوق)، ص411؛ الأمالي (للطوسي[[48]](#footnote-48))، ص660

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ» قَالَ نَجْدَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ.[[49]](#footnote-49)

2) فضل بن یونس می‌گوید امام کاظم ع به من فرمود:

مطلب خیر را ابلاغ کن و سخن خوب بگو؛ و «إِمَّعَةُ» [= «منم با شما» ، حزب باد] نباش.

گفتم: «إِمَّعَةُ» چیست؟

فرمود: نگو من با مردمم [هرچه دیگران بگویند] و منم یکی از مردم؛ چرا که رسول خدا ص فرمود: بدانید که دو تا مکان برجسته [= دوتا شاهراه] در کار است: شاهراه خیر و شاهراه شر؛ پس این گونه نباشد که شاهراه شر برایتان دوست‌داشتنی‌تر باشد از شاهراه خیر.

تحف العقول، ص413

عن الإمام الكاظم ع،

قَالَ لِفَضْلِ بْنِ يُونُسَ أَبْلِغْ خَيْراً وَ قُلْ خَيْراً وَ لَا تَكُنْ إِمَّعَةً[[50]](#footnote-50) !

قُلْتُ وَ مَا الْإِمَّعَةُ؟

قَالَ لَا تَقُلْ أَنَا مَعَ النَّاسِ وَ أَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ نَجْدُ خَيْرٍ وَ نَجْدُ شَرٍّ فَلَا يَكُنْ نَجْدُ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْر.

3) روایت شده است که امام باقر ع درباره «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ: آیا برایش قرار ندادیم دو چشم؛ و زبانی و دو لب، و او را به دو مکان برجسته (دو شاهراه) ره نمودیم» فرمودند:

«الْعَيْنَان» (دو چشم) رسول خدا ص است؛ و «اللِّسَان» (زبان) امیرالمومنین ع است و «الشَّفَتَان» (دو لب) امام حسن ع و امام حسین ع می‌باشند و «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ» (او را به دو مکان برجسته ره نمودیم) ولایت همگی آنها، و برائت جستن از همگی دشمنان آنهاست.

غرر الأخبار (دیلمی)[[51]](#footnote-51)، ص157

أَبِي يَعْقُوبَ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ قَالَ قَالَ الْعَيْنَانِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ اللِّسَانِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الشَّفَتَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ إِلَى وَلَايَتِهِمْ جَمِيعاً وَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ جَمِيعاً.

4) از امام سجاد روایت شده است:

... پس ای بندگان خدا تقوای الهی در پیش گیرید و بیندیشید و بدانید که برای چه آفریده شده‌اید؛

چرا که خداوند شما را بیهوده نیافرید و شما را به حال خود رها نکرد؛

خودش را به شما شناساند و رسولش را به جانبتان فرستاد و کتابش را بر شما نازل کرد که در آن است حلال و حرامش و حجت‌ها و مَثَل‌هایش؛

پس تقوای الهی پیشه کنید چرا که پروردگارتان بر شما احتجاج کرد و فرمود: «آیا برایش دو چشم قرار ندادیم؟ و زبانی و دو لب؟ و دو مکان برجسته (دو شاهراه) را به او نمودیم.» (بلد/8-10) و این حجتی علیه شماست...

تحف العقول، ص274

و روي عن الإمام سيد العابدين علي بن الحسين ع‏

... فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ تَفَكَّرُوا وَ اعْمَلُوا لِمَا خُلِقْتُمْ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى قَدْ عَرَّفَكُمْ نَفْسَهُ وَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ فِيهِ حَلَالُهُ وَ حَرَامُهُ وَ حُجَجُهُ وَ أَمْثَالُهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَقَدِ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ فَقَالَ «أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ. وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ. وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ» فَهَذِهِ حُجَّةٌ عَلَيْكُم‏.

5) امیرالمومنین ع فرمودند:

شما را بینا کردند، اگر ببینید؛

و هدایتتان کردند، اگر هدایت شوید؛

و به گوشتان رساندند، اگر گوش دهید.

نهج البلاغه، حکمت157

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع

قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ قَدْ هُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ وَ أُسْمِعْتُمْ إِنِ اسْتَمَعْتُمْ.

### تدبر

1) «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ»

منظور از دو «نجد»، و هدایت به آن، چیست؟

الف. معنایش شبیه است به آیه «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها: پس به او دریدگی‌اش و خودنگهداری‌اش را الهام کرد» (شمس/8؛‌ جلسه135 <http://yekaye.ir/ash-shams-091-08/>)؛ یعنی خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده که دو راه خوبی و بدی را می‌شناسد (حدیث1 و 2) و بدین گونه حجت را بر انسان تمام کرده است. (حدیث4)

ب. تبعیت از پیامبر ص و اهل بیت ایشان، و برائت از دشمنان ایشان است، که باطن این دو، دو مقام رفیعی که خداوند برای انسان قرار داده و در قیامت جلوه‌گر می‌شود. (حدیث3)

ج. دو انسان بلندمرتبه‌ای (امام حسن و حسین علیهماالسلام) است (جلسه334، حدیث2) که سبک زندگی آنها مکمل همدیگر برای تصمیم‌گیری در شرایط مختلف است. و هدایت، در اینجا به معنای هدایت تشریعی است.

د. دو جایگاه رفیع و استوار است در زندگی دنیا و در آخرت، چرا که اساسا سعادت اخروی، باطن سعادتی است که در دنیا کسب شده است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص36)

ه. در نکات ترجمه اشاره شد که یکی از معانی «نجد» پستان مادر است؛ در این صورت، آیه در ادامه نعمتهای خدا بر انسان، که به او دو لب داده، می‌فرماید که او را در همان ابتدای ولادت، به سوی پستان مادر هدایت کردیم.

و. ...

2) «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ»

حکایت

هشام بن حکم (از اصحاب خاص امام صادق ع) وارد بصره شد و در حلقه درس عمرو بن عبید حاضر شد در حالی که عمرو او را نمی‌شناخت. به عمرو گفت: آیا خدا برایت دو چشم قرار نداده است؟

گفت: بله.

گفت: برای چی؟

گفت: برای اینکه با آن در ملکوت آسمانها و زمین بنگرم و عبرت گیرم.

گفت: و برایت دهانی قرار داده؟

گفت: بله.

گفت: برای چی؟

گفت: برای اینکه غذا بخورم و جواب دیگران را بدهم.

و همین طور یک‌یک حواس را شمرد؛ سپس گفت: و برایت قلبی قرار داده؟

گفت: بله.

گفت: برای چی؟

گفت: برای اینکه حواس آنچه ادراک کرده‌اند را به او برسانند و او بین آنها تمییز گذارد. [امروزه مرکز ادراکات را مغز می‌دانند، اما قدما آن را قلب می‌دانستند.]

گفت: در مورد تو، پروردگارت رضایت نداد که حواس پنجگانه را بیافریند مگر اینکه برایش امامی قرار داد که همه بدان رجوع کنند؛ آیا رضایت می‌دهد برای این خلایقی که عالم اینها را این اندازه متلاطم کرده است، امامی قرار ندهد که به او رجوع کنند؟

أمالي المرتضى، ج‏1، ص176-177[[52]](#footnote-52)

**مطلب زیر صرفا طرح یک احتمال ذوقی است و لذا در کانال نگذاشتم**

3) «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ»

«نجد» در اصل به معنای مکان مرتفع است و قرآن می‌فرماید «ما انسان را به دو مکان مرتفع هدایت کردیم.» همه موارد مذکور در تدبر قبل می‌توانند مصادیقی از این دو مکان مرتفع باشند. در واقع، اینکه یکی از آنها را به وضوح نام نبرد و تعبیر «نجد» که به معنای مکان مرتفع است به کار برد، شاید بدین جهت است که اشاره کند بر این خصلت انسان که همواره کمال طلب است. و همه مصادیق فوق یکی از نمونه‌های رفعتی است که انسان با آن مواجه است.

اما چرا از دو «نجد» سخن گفت؟

شاید اشاره باشد به اینکه خداوند همه چیز را زوج آفریده است و به همین جهت در کمال انسان هم نوعی دوئیت وجود دارد.

## 340) سوره بلد (90) آیه 11 فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ 12/12/1395

### ترجمه

ولی نخواست آن گردنه را درنوردد.

#### ایام شهادت مظلومترین بانوی عالم، که یار مظلومترین مقتدر عالم بود، تسلیت باد

در شهر اگر هیچ کسی را غم دین نیست تا فاطمه زنده است، علی خانه نشین نیست

ای دست پر از پینه ز چرخاندن دستاس افلاک در افلاک، تو را جایگزین نیست

در کوچه ی مسجد تو زمین خوردی و در ما جز پینه ی چون زانوی اشتر، به جبین نیست

انصار هم از خطبه ی تو شرم نکردند کردند بهانه که چنان است و چنین نیست

غصب فدک این بود که نام تو نباشد پیداست که دعوا سر یک تکّه زمین نیست

کو چادر خاکی شده، کو دامن مولا تا کی بزنم چنگ به حبلی که متین نیست

جایی که علی هست، معاویه چکاره است قرآنِ سر نیزه که قرآن مبین نیست

ای کاش که خود را برسانم به رکوعش زیرا که بجز نام تواش نقش نگین نیست

مقصود خدا از دو جهان خلقت زهراست المنّة للّه که این است و جز این نیست

(شاعر: مهدی جهاندار)

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اقْتَحَمَ»[[53]](#footnote-53)

از ماده «قحم» است. این ماده در اصل دلالت دارد بر ورود در چیزی با شدت و مشقت و سختی (مجمع‌البیان، ج10، ص746؛ معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص61؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏9، ص200). کلمه «اقتحام» به «اقدام» کردن بسیار نزدیک است با این تفاوت که در زبان عربی، «اقدام» در مورد جایی است که انسان خود را به انجام کاری که از آن کراهت دارد، وادار می‌سازد؛ اما «اقتحام»، «اقدام» بر امری است که سخت و شدید و بامشقت باشد (الفروق في اللغة، ص106)

از این ماده، علاوه بر مورد فوق، یکبار هم به صورت اسم فاعل («مُقْتَحِم»: اقدام‌کننده در کار پرمشقت)‌ (ص/59) در قرآن کریم به کار رفته است.

«الْعَقَبَةَ»

از ماده «عقب» گرفته شده است. برخی گفته‌اند این ماده در دو معنا به کار رفته است. یکی در معنای اینکه چیزی بعد از چیز دیگر بیاید، و دیگری در معنای بلندی و شدت و سختی (معجم المقاييس اللغة، ج‏4، ص77؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص576)

در معنای دوم فقط کلمه «عَقَبة» در قرآن کریم (بلد/11-12) به کار رفته است [و فقط همین دوبار] ؛ که معنایش، راه صعب‌العبور در کوه (= گردنه) می‌باشد که پیمودنش پرمشقت است (مجمع‌البیان، ج10، ص746؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص576)

اما در معنای اول (عَقَب = پشت)، 78 بار در قرآن کریم آمده است که کلماتی که در این معنا به کار رفته، عبارتند از:

«عَقِب: پشت پا» (بقره/143)،

«عَقِب: فرزند و دودمان (جمع آن: اعقاب) (آل‌عمران/144)،

«عاقبت: سرانجام کار» (اعراف/144) ،

«عُقبی: سرانجام و پایان» (شمس/15)

همچنین از کاربردهای آن در ابواب ثلاثی مزید می‌‌توان به باب تفعیل «تعقیب: پیگری کردن [غالبا با تاکید بر اینکه بخواهد انجام دهنده کار را عقوبت کند]» اشاره کرد که غیر از فعل آن (نمل/10)، اسم فاعل «مُعَقِّب: پیگیری کننده‌‌» (رعد/41 و 11) هم از آن در قرآن به کار رفته است.

و نیز باب مفاعله (معاقبه: پی کاری را گرفتن، مواخذه و عتاب کردن، جزای کار بد را دادن» که غیر از فعل آن (حج/60)، به صورت مصدر «عقاب» (بقره/196) هم به کار رفته است؛

به نظر می‌رسد در این دو باب، به ویژه باب مفاعله، دو معنای مذکور (در پی بودن، و شدت و سختی) با همدیگر لحاظ شده است، زیرا که غالبا این دو باب، در عاقبت‌های بد و سختگیرانه (عذاب) به کار می‌رود.

### حدیث

1) ابان بن تغلب می‌گوید: به امام صادق ع عرض کردم: فدایت شوم؛ «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ: ولی نخواست آن گردنه را درنوردد» ؟!

فرمود: کسی که خداوند با [برخورداری از نعمت] ولایت ما او را اکرام بخشید، قطعا از آن گردنه عبور کرده است؛ و ما همان گردنه‌ای هستیم که کسی که ما را درنوردد، نجات می‌یابد.

سپس سکوت کرد، بعد فرمود:

آیا نمی‌خواهی مطلبی به تو بدهم که از دنیا و آنچه در آن است بهتر باشد؟

گفتم: فدایت شوم، چرا نخواهم؟!

فرمود: اینکه خداوند در ادامه‌اش فرمود «آزاد کردن گُرده‌ای [= یک برده‌]» (بلد/13)، همه مردم برده و در بند آتش‌اند غیر از تو و هم‌مسلکی‌هایت، که همانا خداوند عز و جل با [تن دادن شما به] ولایت ما اهل بیت، گُرده شما از آتش را رها کرد.

فضائل الشيعة (للصدوق)، ص26؛ الكافي[[54]](#footnote-54)، ج‏1، ص431؛ تفسير فرات الكوفي[[55]](#footnote-55)، ص558 ؛ أعلام الدين في صفات المؤمنين[[56]](#footnote-56)، ص455

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ قَالَ فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا قَالَ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ هَلَّا أُفِيدُكَ حَرْفاً فِيهَا خَيْراً مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قَالَ قُلْتُ بَلَی جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُهُ تَعَالَی فَكُّ رَقَبَةٍ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْت‏.

2) از امام باقر ع روایت شده است:

امیرالمومنین ع وقتی در کوفه بود، بعد از اقامه نماز عشاء سه بار مردم را نداد می‌داد تا همه اهل مسجد بشنوند که:

ای مردم! بار بربندید – خداوند رحمتش را ارزانی‌تان دارد – که در میان شما بانگ رحیل (= اعلام حرکت کاروان) بلند شده است؛ و بعد از اینکه بانگ رحیل سر داده‌اند، این دل بستن[[57]](#footnote-57) به دنیا چیست؟!

بار بربندید – خداوند رحمتش را ارزانی‌تان دارد – و به آنجایی که پیش روی شماست با بهترین زاد و توشه کوچ کنید که این زاد همان تقواست؛

و بدانید که راهتان به سوی معاد است و گذرتان بر صراط، و عرصه‌ای بشدت دهشت‌آور پیش رویتان است، و در مسیرتان گردنه‌ای صعب‌العبور و منزلگاه‌هایی دهشت‌آور و مخوف است که چاره‌ای جز عبور از آنها و وقوف بدانها نیست؛ خواه با رحمتی از جانب خداوند و نجات یافتن از دهشت آن و بزرگی خطرش و وحشتناک بودن چشم‌انداز و شدت امتحان‌هایش، و خواه با هلاکتی که دیگر بعدش راه جبرانی نیست.

الأمالي( للصدوق)، ص498؛ الأمالي (للمفيد)، ص199؛

این حدیث با اندکی تفاوت در برخی عبارات در نهج‌البلاغه(خطبه204)[[58]](#footnote-58)، خصائص الأئمة ع (ص98)[[59]](#footnote-59) و الإرشاد شیخ مفید (ج‏1، ص234)[[60]](#footnote-60) نیز آمده است.

حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْكُوفَةِ إِذَا صَلَّی الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ يُنَادِي النَّاسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّی يُسْمِعَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ أَيُّهَا النَّاسُ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ فَمَا التَّعَرُّجُ عَلَی الدُّنْيَا بَعْدَ نِدَاءٍ فِيهَا بِالرَّحِيلِ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ انْتَقِلُوا بِأَفْضَلِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَ هُوَ التَّقْوَی وَ اعْلَمُوا أَنَّ طَرِيقَكُمْ إِلَی الْمَعَادِ وَ مَمَرَّكُمْ عَلَی الصِّرَاطِ وَ الْهَوْلَ الْأَعْظَمَ أَمَامَكُمْ وَ عَلَی طَرِيقِكُمْ عَقَبَةٌ كَئُودٌ وَ مَنَازِلُ مَهُولَةٌ مَخُوفَةٌ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ بِهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ فَنَجَاةٌ مِنْ هَوْلِهَا وَ عِظَمِ خَطَرِهَا وَ فَظَاعَةِ مَنْظَرِهَا وَ شِدَّةِ مُخْتَبَرِهَا وَ إِمَّا بِهَلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا انْجِبَارٌ.

3) کسی امام سجاد ع را دشنام داد.

حضرت فرمود: ای جوان! در پیش روی ما گردنه صعب‌العبوری است که اگر از آن رد شوم برایم اهمیت ندارد که چه گفتی، و اگر در آن سرگردان بمانم، من، از آنچه گفتی، بدترم.

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏4، ص157

شَتَمَهُ [زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع] رجلٌ فَقَالَ ع يَا فَتَی إِنَّ بَيْنَ أَيْدِينَا عَقَبَةً كَئُوداً فَإِنْ جُزْتُ مِنْهَا فَلَا أُبَالِي بِمَا تَقُولُ وَ إِنْ أَتَحَيَّرْ فِيهَا فَأَنَا شَرٌّ مِمَّا تَقُولُ.

### تدبر

1) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

«لا» در این آیه می‌تواند به معنای «نفی» باشد، یعنی خبر می‌دهد که به عبور از این گردنه اقدام نکرد؛

ویا می‌تواند در معنای استفهام انکاری باشد یعنی مواخذه می‌کند که «[آیا] به عبور از این گردنه اقدام نکرد؟» (أمالي المرتضی، ج‏2، ص289)[[61]](#footnote-61)

2) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

در آیات قبل بیان شد که انسان در سختی و مشقت آفریده شد. (بلد/4) چرا که او از ابتدا با ظرفیت بی‌نهایت آفریده شده و خودش قرار است این ظرفیت را شکوفا کند (جلسه333، تدبر2) و اگر این نگاه واقع‌بینانه به زندگی را نداشته باشد، سرمایه‌های خود را بیهوده در راه رسیدن به رفاه دنیوی هدر خواهد داد. (جلسه333، تدبر3) و اگر این نگاه را داشته باشد، هیچگاه در کوران حوادث ناامید نخواهد شد.

اکنون می‌افزاید که یکی از سختی‌هایی که باید در زندگی‌اش جدی بگیرد این است که در مسیرش گردنه صعب‌العبوری هست.

انسانی که باور نکند که در رنج آفریده شده، هیچگاه برای درنوردیدن این گردنه اقدام نخواهد کرد.

اما آیا این گردنه را می‌شناسیم؟

آیا آن را جدی گرفته‌ایم؟

آیا برای عبور از این گردنه زاد و توشه کافی و امکانات لازم برداشته‌ایم؟ (حدیث2)

3) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

کسی که این گردنه را جدی بگیرد، نه‌تنها مشکلات دنیا، بلکه حتی زخم زبان‌ها و دشنام‌ها و آزار مردم هم برایش سهل می‌شود. (حدیث3)

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh255/>

#### حکایت

شخصی به ابوذر گفت: تو همانی که فلانی تو را از سرزمینت تبعید کرد؛ اگر خیری در تو بود، هیچگاه تبعیدت نمی‌کردند.

گفت: برادرزاده! در پیش روی من، گردنه صعب‌العبوری است که اگر از آن نجات یابم، آنچه گفتی [= اینکه مرا به چنین بیابان بی‌آب و علفی تبعید کرده‌اند] ضرری به من نمی‌زند؛ و اگر از آن نجات نیابم، من [شایسته] بدتر از آنم که تو درباره‌ام گفتی.[[62]](#footnote-62)

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص308

4) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

موجودی که قرار است مسیر معینی را در زمانی معین بپیماید، سرعتش را می‌توان محاسبه کرد و نیز توانی را که برای رسیدن به آن سرعت هم محاسبه‌پذیر است و با منطق عادی جور درمی‌آید.

اما به انسان عمر محدود داده شده، ولی مسیری که قرار است طی کند، نامحدود است، علی‌القاعده با محاسبات عادی پیمودنی نیست. شاید همین است که از آن به گردنه تعبیر شده است. یعنی راه عادی نیست، بلکه بس صعب‌العبور است که شنیدنش انسان را دچار ترس می‌کند، چه رسد به پیمودنش.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان چون ظرفیت و توان بی‌نهایت دارد، می‌تواند به پیمودن راهی بی‌نهایت در زمانی محدود اقدام کند؛ و چون انسان آفریده شده، باید بدان اقدام کند؛ وگرنه، آن انسانی که قرار بود که باشد (یعنی همان که خدا وعده‌اش را به فرشتگان داد که در زمین خلیفه قرار می‌دهم)، حاصل نخواهد شد؛ و اگر این موجود با این ظرفیت عظیم، این گردنه را نپیماید و بخواهد ظرفیتش را در همین‌جا خرج کند، هیچ حیوانی در بدی و خونریزی و فساد، به گرد او نخواهد رسید؛ همان چیزی که فرشتگان نگرانش بودند. (بقره/30) <http://yekaye.ir/2-baqare-030/>

5) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

عبور از هر گردنه صعب‌العبوری نیازمند راهنمایی است که نه فقط این مسیر را رفته (جلسه341، حدیث3) و نیز به نقشه راه (قرآن کریم) کاملا آشنا باشد، بلکه دست انسان را بگیرد و مانع سقوط وی در پرتگاه باشد.

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کَنَد

چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh255/>

شاید به همین جهت است که در بسیاری از روایات، این گردنه، همان ولایت اهل بیت ع معرفی شده است (حدیث1) و (جلسه341، حدیث4).

پس، قبول ولایت اهل بیت ع، صرفا یک ادعای زبانی ویا شناسنامه‌ای نیست؛ گردنه‌ای است که اگر کسی ادعای رفتنش را کند، باید دستش را به امامش بدهد؛ کاری بسیار «صعب مستصعب» (جلسه220، حدیث5 <http://yekaye.ir/2-baqare-030/> ؛ جلسه184، حدیث5 <http://yekaye.ir/an-nisa-004-100/> ؛ جلسه 279، حدیث2 <http://yekaye.ir/al-hegr-15-40/>) که به‌سختی امتحانش می‌کنند، و باید رحمت خدا (که در قالب دستگیری ائمه جلوه می‌کند) شامل حالش شود تا بتواند «از دهشت آن و بزرگی خطرش و وحشتناک بودن چشم‌انداز و شدت امتحان‌هایش» نجات یابد (حدیث3)

#### نکته تخصصی در شناخت جامعه اسلامی

امروز سالروز شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها بود. امت بعد از رحلت پیامبر ص آزمون تاریخی‌ای از سر گذراند، که قبر مخفی تنها یادگار پیامبر ص، بهترین دلیل بر رفوزه شدن اغلب مردم آن زمان از آن آزمون است، و بخوبی نشان می‌دهد چند نفر برای عبور از این گردنه حاضرند دستشان را در دست راهنما بگذارند.

تحمل نشدن حکومت عدل امیرالمومنین ع توسط مردمی که از تبعیض‌ها و پارتی‌بازی‌های خلیفه قبل ناراضی شده بودند و برپایی سه جنگ بزرگ در مدت پنج سال، علیه کسی که حتی غیرمسلمانان او را «صوت العدالة الانسانیة» نامیدند، شاهد دیگری است بر اینکه انسان‌ها، چه اندازه، آمادگی عبور از این گردنه را دارند.

تحمیل صلح بر امام حسن ع و به شهادت رساندن امام حسین ع به دست همین مردم، و در یک کلام، تاریخی که بر اهل بیت گذشت، و نهایت غیبت امام زمان ع همگی شواهدی است که نشان می‌دهند آمادگی انسانها برای درنوردیدن این عقبه چه اندازه بوده است.

آیا انقلاب ما، اعلام آمادگی مردم برای عبور از این گردنه بوده است؟

این مردم تاکنون و با دیدن این همه منافق داخلی - که حتی در رده‌های مختلفی از مسئولان نظام هم حضورشان ملموس است[[63]](#footnote-63) - و فشارهای دشمن خارجی و تبلیغات معاویه‌صفت رسانه‌هایشان، و با اینکه هنوز امامش را ندیده که دست در دست او بگذارد، در این وانفسای غیبت، بر اساس توصیه‌های همان امامان، حرکت خود را آغاز کرده و دست خود را در دست نایب عام ایشان گذاشته‌، و بر عبور از این گردنه اصرار دارد؛ و لذاست که سختی‌های آن را تحمل کرده است؛ بدین امید که برسد روزی که دستش را در دست خود امام بگذارد.

اما آیا همچنان پای سختی‌های این گردنه می‌ایستند؟

تاریخ قضاوت خواهد کرد.

## 341) سوره بلد (90) آیه 12 وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ 13/12/1395

### ترجمه

و چه چيزی آگاهت کرد [= می‌تواند آگاهت کند] كه آن گردنه چيست؟

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

ترکیب «ما أَدْراكَ» را بسیاری از مترجمان «چه می‌دانی» ترجمه کرده‌اند که ترجمه دقیقی نیست و معادل «ما تدری» می‌باشد و درباره این ترکیب در جلسه98 توضیح داده شد، خصوصا اینکه ماده «دری» با «علم» چه تفاوتی دارد و اینکه این ترکیب دلالت بر عظمت مطلب مورد اشاره می‌کند. <http://yekaye.ir/al-qad0r-097-02/>

درباره «الْعَقَبَة» نیز در جلسه قبل توضیح داده شد.

### حدیث

1) از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

بدرستی که پیش روی شما گردنه صعب‌العبوری است که گرانباران از آن عبور نتوانند کرد؛ و من می‌خواهم برای آن گردنه سبک‌بار شوم.

أمالي المرتضی، ج‏2، ص289؛ المستدرک علی الصحیحین، ج4،‌ص574[[64]](#footnote-64)

روی عن النبي صلی اللّه عليه و آله أنه قال: إن أمامكم عقبة كئودا لا يجوزها المثقلون، و أنا أريد أن أتخفف لتلك العقبة.[[65]](#footnote-65)

2) از رسول خدا ص روایت شده است که می‌فرمود:

ای جماعت مسلمان! آستین بالا زنید، که کار بسیار جدی است؛

و آماده شوید که سفر نزدیک است؛

و توشه برگیرید که راه دور است؛

و بارتان را سبک سازید که در ورای شما گردنه‌ای صعب‌العبور است که جز سبکباران از آن گذر نکنند؛

بدرستی که پیش روی قیامت، اموری شدید و ترس‌هایی عظیم و زمانه‌ای دشوار خواهد بود:

ظلمت فراگیر شود و فاسقان در مصدر امور آیند، امر به معروف‌کنندگان را پهلو شکنند و نهی از منکرکنندگان را خوار دارند؛

پس برای آن زمان، ایمان به خدا مهیا سازید و به عمل صالح روی آرید و بر نفس خود سخت بگیرید و در سختی‌ها و ضررها صبر پیشه کنید تا به نعیم جاودان برسید.

الاربعون الودعانیة الموضوعة ص13، حدیث33

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ:

يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ شَمِّرُوا فَإِنَّ الأَمْرَ جَدٌّ، وَتَأَهَّبُوا فَإِنَّ الرَّحِيلَ قَرِيبٌ، وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ السَّفَرَ بَعِيدٌ، وَخَفِّفُوا أَثْقَالَكُمْ فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ عَقَبَةً كَئُودًا لا يَقْطَعُهَا إِلا الْمُخَفِّفُونَ، إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أُمُورًا شُدُدًا، وَأَهْوَالا عِظَامًا، وَزَمَانًا صَعْبًا يَتَمَلَّكُ فِيهِ الظَّلَمَةُ، وَيَتَصَدَّرُ فِيهِ الْفَسَقَةُ، فَيُضْطَهَدُ فِيهِ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيُضَامُ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَأَعِدُّوا لَذَلِكَ الإِيمَانَ بِاللَّهِ، وَالْجَئُوا إِلَی صَالِحِ الْعَمَلِ وَأَكْرِهُوا عَلَيْهِ النُّفُوسَ، وَاصْبِرُوا عَلَی الضَّرَّاءِ تُفْضُوا إِلَی النَّعِيمِ الدَّائِمِ.

3) از رسول خدا ص درباره سخن خداوند که می‌فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ: ولی به [عبور از] آن گردنه اقدام نکرد» روایت شده است:

بدرستی که بالای صراط، گردنه صعب‌العبوری است که مسافتش سه هزار سال است: هزار سال هبوط و سرازیری؛ و هزار سال خار و سنگلاخ و عقرب‌ها و مارها، و هزار سال صعود و سربالایی؛ همانا من اولین کسی هستم که آن گردنه را می‌پیماید، و دومین کسی که از آن گردنه می‌گذرد، [حضرت] علی بن ابی‌طالب است؛

و بعد از مطالب دیگری که گفت، فرمود: جز محمد ص و اهل بیتش کسی از آن بی‌مشقت نمی گذرد.

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏2، ص155

مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ الزَّعْفَرَانِيُّ عَنِ الْمُزَنِيِّ عَنِ الشَّافِعِيِّ عَنْ مَالِكٍ عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَی «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» إِنَّ فَوْقَ الصِّرَاطِ عَقَبَةً كَئُوداً طُولُهَا ثَلَاثَةُ آلَافِ عَامٍ أَلْفُ عَامٍ هُبُوطٌ وَ أَلْفُ عَامٍ شَوْكٌ وَ حَسَكٌ وَ عَقَارِبُ وَ حَيَّاتٌ وَ أَلْفُ عَامٍ صُعُودٌ أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْطَعُ تِلْكَ الْعَقَبَةَ وَ ثَانِي مَنْ يَقْطَعُ تِلْكَ الْعَقَبَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ بَعْدَ كَلَامٍ لَا يَقْطَعُهَا فِي غَيْرِ مَشَقَّةٍ إِلَّا مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ.

4) از امام باقر ع درباره سخن خداوند متعال که می‌فرماید «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ: ولی به [عبور از] آن گردنه اقدام نکرد»، سوال شد.

حضرت دستی به سینه‌اش زد و فرمود: ما آن گردنه‌ای هستیم که کسی که به درنوردیدنش اقدام کند، نجات یابد.

تفسير فرات الكوفي ، ص557

قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع [سُئِلَ‏] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

قَالَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَی صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا.

5) امیرالمومنین ع در منطقه «حاضرین» هنگام بازگشت از صفین نامه‌ای خطاب به امام حسن ع نوشت که به وصیت‌نامه امیرالمومنین ع به امام حسن ع معروف شده است و از مطالب بسیار خواندنی نهج‌البلاغه می‌باشد. فرازی از آن در جلسه 313 (حدیث3 <http://yekaye.ir/al-hajj-22-8/> ) گذشت. در فراز دیگری از این نامه آمده است:

و بدان كه پيشاپيش تو راهی است دراز، و رنجی جانگداز؛

و تو بی‏نياز نيستی در اين تكاپو، از جستجو كردن به طرزی نيكو.

توشه خود را به اندازه گير چنانكه تو را رساند و پشتت سبك ماند، و بيش از آنچه توان داری بر پشت خود منه كه سنگينی آن بر تو گران آيد؛

و اگر مستمندی يافتی كه توشه‏ات را تا به قيامت برد، و فردا كه بدان نيازمندی، تو را به كمال پس دهد، او را غنيمت شمار و بار خود را بر پشت او گذار؛ و اگر توانایی‌اش را داری، توشه او را بیشتر كن، که چه‌بسا او را بجويی و نیابی [شاید اشاره به دوره ظهور است که انسان کسی را نمی‌یابد که به او صدقه دهد]،

و غنيمت دان آن را كه در حال بی‏نيازيت از تو قرض گیرد تا در روز تنگدستی‏ات بپردازد،

و بدان كه پيشاپيش تو گردنه‏ای دشوار است:

«سبك‌بار» در بر شدن بدان، آسوده‏تر از «سنگين‏بار» است؛

و «كندرونده» در پيمودن آن، زشت‌حال‌تر از «شتابنده»؛

و فرود آمدن تو بناچار در آن خواهد بود، یا بر بهشت يا در آتش.

پس پيش از فرود آمدنت برای خويش آذوقه‌ای روانه ساز و پيش از رسيدنت خانه را بپرداز،

كه پس از مرگ، نه جای عذر خواستن است، و نه راه به دنيا بازگشتن.

نهج‌البلاغه، نامه31 (اقتباس از ترجمه شهیدی، ص301)؛ خصائص الأئمة عليهم السلام، ص116[[66]](#footnote-66)

و من [وصيته‏] وصية له ع للحسن بن علي ع كتبها إليه بحاضرين‏ عند انصرافه من صفين‏

... وَ اعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقاً ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ أَنَّهُ لَا غِنَی بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الِارْتِيَادِ وَ قَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَی ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلُ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ وَ إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُوَافِيكَ بِهِ غَداً حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَ حَمِّلْهُ إِيَّاهُ وَ أَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَ اغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَئُوداً الْمُخِفُّ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ وَ الْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ [أَمْراً] حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ وَ أَنَّ [مَهْبِطَهَا بِكَ‏] مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَی جَنَّةٍ أَوْ عَلَی نَارٍ فَارْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وَطِّئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَی الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ...

### تدبر

1) «وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ»

درباره اینکه این گردنه‌ای که باید از آن عبور کرد، چیست، دیدگاه‌های زیر بیان شده است:

الف. خود ائمه ع (تفسیر قمی، ج2، ص422) ویا ولایت اهل بیت ع است. (حدیث2؛ و جلسه340، حدیث1)

ب. همان مطالبی است که در ادامه آیه آمده (آزاد کردن برده و اطعام در قحطی)؛ و از این جهت که خیلی کار سختی است از آن به گردنه تعبیر شده است. (به نقل از سید مرتضی، أمالي، ج‏2، ص290)

ج. تمثیلی است از جایی که انسان باید با نفس و شهواتش مقابله کند که از شدت دشواری به «گردنه صعب‌العبور» ‌تشبیه شده (مجمع‌البیان، ج10، ص750؛ تفسیر کنزالدقائق، ج14،‌ص288)

د. همان «صراط» است، از این جهت که صراط برای مومنان حقیقی کاملا باز و پیمودنش راحت، و برای دیگران بسیار تنگ و سخت است (ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج‏2، ص113) یا ازین جهت که راهی طولانی و پرمشقت است (نظر مجاهد و ضحاک و کلبی، مجمع‌البیان، ج10، ص750)[[67]](#footnote-67)

ه. موقف خاصی در جهنم است که انجام اعمالی که در آیات بعد آمده، موجب درنوردیدن آن می‌شود. (سید مرتضی، أمالي، ج‏2، ص289) به تعبیر دیگر، یک گردنه واقعی در جهنم است که قبل از پل صراط قرار دارد و باید از آن عبور کرد. (حسن بصری و قتاده، به نقل مجمع‌البیان، ج10، ص750)

و. خود آتش جهنم است. (سید مرتضی، أمالي، ج‏2، ص290؛ ابن‌عباس، به نقل مجمع‌البیان، ج10، ص750)

ز. حجت‌ها و دلایلی است که بین بهشتیان و جهنمیان تفاوت می‌گذارد (به نقل از متشابه القرآن، ج‏2، ص113)

ح عباداتی که انسان را به خدا می‌رساند (به نقل از متشابه القرآن، ج‏2، ص113).

ط. محبت امیرالمومنین است (به نقل از متشابه القرآن، ج‏2، ص113)

ی. چه‌بسا مراحل قبل از قیامت (مانند دوره ظهور ویا رجعت) باشد. (اقتباس از حدیث2)

ک. ...

#### جمع‌بندی

به نظر می‌آید تقریبا همه این دیدگاه ها می‌تواند صحیح باشد با این توضیح که آخرت باطن دنیاست؛ پس این «عقبه» یک وضعیتی در دنیاست که در آخرت تجلی می‌کند؛ این وضعیت هرچه هست، وضعیتی بسیار دشوار است که پیمودنش برای رسیدن به سعادت ضروری است:

به یک معنا، ولایت اهل بیت ع است که پشتوانه تمام اعمال شریعت است،

و به یک معنا خود اعمالی است که خداوند متعال در شریعتش توسط پیامبر اکرم ص و با شرح معتبر ائمه اطهار ع (نه برداشت‌های دل‌بخواهی افراد) در اختیار ما قرار داده است؛

و به یک معنا جلوه آنها در قیامت است؛

و نکته اساسی این است که انتظار نداشته باشیم که اقدام به این کارها، (و در حقیقت، اقدام به دینداری اصیل) کاری کاملا ساده و بی‌دردسر باشد.

2) «وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ»

قبلا اشاره شد (جلسه98، تدبر1<http://yekaye.ir/al-qadr-097-02/> ) که تعبیر «ما ادراک» (چه چيزی آگاهت کرد) 13 بار در قرآن کریم آمده که یکی در مورد «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (قدر/2) است و 12 بار آن درباره قیامت و احوالات آن است که عبارتند از «الْحَاقَّةُ» (حاقه/3) ، «سَقَر» (مدثر/27) ، «يَوْمُ الْفَصْلِ» (مرسلات/14) «‏يَوْمُ الدِّينِ‏» (انفطار/17-18) «سِجِّين» (مطففين/8) ، «عِلِّيُّونَ‏» (مطففين/19) ، «الطَّارِقُ» (طارق/2) ، «الْعَقَبَةُ» (بلد/12) ، «الْقارِعَةُ» (قارعه/3) ، «هاویة» (قارعه/10)

چرا در همه اینها یکدفعه نفرمود «مَا ...؟ : فلان چیز چیست»؟ و فرمود «وَ ما أَدْراكَ ما ...: و چه چيزی آگاهت کرد [= می‌تواند آگاهت کند] كه ... چيست»؟

الف. می‌خواهد کمال اهمیت و نهایت بزرگی (فخیم بودن) مطلب را بفهماند. (المیزان، ج19، ص392) یعنی تو به کُنه و عظمت آن علم نداری؛ و از بس که آن مطلب عظیم و شدید است، عقل و وهم کسی توان درک آن را ندارد، و هرچه درباره‌اش تصور کنی، مطلب بزرگتر از آن است (الكشاف، ج‏4، ص599)

ب. برای ترساندن و نشان دادن ابهت مطلب (التهویل) است، یعنی تا خود آن و هول و هراس آن را نبینی، گویی از آن اصلا اطلاعی پیدا نکرده‌ای (مجمع‌البیان، ج10، ص516)

ج. در قرآن کریم، هرجا مطلب معلوم است و از آن خبر داده‌اند، تعبیر «ما أدراك» (= چه چيزی آگاهت کرد) می‌آید و هر جا مطلب معلوم نیست و از آن خبر نداده‌اند، تعبیر «ما يدريك» (= چه چيزی آگاهت می‌کند) می‌آید[[68]](#footnote-68)؛ و از این جهت، خطاب به کسی که مطلبی را می‌داند، «ما أدراك» می‌گویند که: آن را [نه مستقیم و بالعیان، بلکه] فقط با توصیفش می‌شناسد. (سفیان ثوری، به نقل از مجمع‌البیان، ج10، ص516 و 750) یعنی گویی وقتی می‌فرماید «ما أدراك»، به کنایه فرموده که «نمی‌دانی»؛ و وقتی می‌فرماید «ما يدريك»، به تصریح فرموده که «نمی‌دانی». (ابن‌عباس، به نقل المیزان، ج19، ص392) [[69]](#footnote-69)

د. برخی چیزهاست که ما نمی‌دانیم، اما باید بدانیم. در عین حال به گونه‌ای هستند که با مدل‌های محاسباتی‌ رایج نمی‌توانیم آنها را بفهمیم. در واقع، ابتدا باید این سوال به طور جدی پیش آید که «چه چیزی می‌توانست تو را آگاه سازد که چیست …؟»، و تا جواب این سوال را پیدا نکنیم، جواب سوالِ «عقبه چیست»‌ را پیدا نمی‌کنیم. به تعبیر دیگر، شاید می‌خواهد بفرماید اگر با روش‌های عادی کسب معرفت (مشاهده و استدلال‌هایی که بدان انس داشته‌اید) دنبال یافتن پاسخ این سوالید، بدانید که به پاسخ نمی‌رسید.

#### نکته تخصصی فلسفی

یکی از بحث‌های پردامنه در فلسفه این است که آیا معرفت‌شناسی مقدم است یا وجودشناسی؟ شاید این آیات می‌خواهند هشدار دهند که لزوما پاسخ این سوال، در هر عرصه‌ای یکسان نیست؛ یعنی، حتی اگر به سبک فیلسوفان صدرایی، به نحو کلی، وجودشناسی را مقدم بر معرفت‌شناسی بدانیم؛ اما لااقل، حوزه‌هایی در متن واقعیت وجود دارد که در آن حوزه ابتدا باید مساله معرفت‌شناسی و امکان و چگونگی شناخت در آن حوزه حل شود، تا نوبت به بحث از شناخت هستی و خود آن واقعیت برسد.

اگر دقت شود، چه مواردی که مربوط به وقوع قیامت، و احوالات و مواقف آن است، و چه شب قدر، هیچیک نه‌تنها با حس و تجربه عادی دست‌یافتنی نیست، بلکه براهین فلسفی در فلسفه‌های متعارف قبل از اسلام در قبال آنها ساکت بوده‌اند؛ و هنوز هم رسیدن به بسیاری از اینها (از جمله همین که: موقف خاصی به نام «عقبه» وجود دارد) با برهان‌های رایج فلسفی و حتی شهودات رایج عرفا دست‌نیافتنی می‌نماید؛ اما همین که نه‌تنها خدا از آنها خبرداده، بلکه پیامبر ص و امامان اهل بیت ع هم در شرح و بسط آن سخن گفته‌اند، و در این سخن‌ها ما را مخاطب قرار داده‌اند، یعنی اینها شناختنی است؛ و فقط قبل از هر نظر دادنی، ابتدا باید با استمداد از همانها که از اینها خبر دارند، تاملی کرد که «چه چیزی می‌تواند تو را آگاه کند که اینها چیستند»

3) «وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ»

#### شبهه

از طرفی گفته‌اند که این شریعت سمحه و سهله (آسان‌گیر و آسان) است و خداوند متعال نخواسته ما را با این احکام به سختی بیندازد (وَ لا يُريدُ بِكُمُ الْعُسْر؛ بقره/185) و حَرَج و مشقتی در دین نیست (ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ حج/78)؛ از طرفی می‌گویند «گردنه دشواری در پیش روست» و این گردنه باطن همان اعمال و وظایف دینی است که بسیار دشوار است. (تدبر1)

چگونه این دو سخن با هم جمع می‌شود؟

#### پاسخ

الف. در دین، به عنوان برنامه الهی، سخت‌گیری و به زحمت انداختن در کار نیست؛ اما این به معنای نادیده گرفتن سختی‌های واقعی نیست. حکایت ما مانند کوهنوردی است که می‌خواهد به قله صعب‌العبوری برسد؛ و اگر نرسد، همه‌چیزش را از دست می‌دهد؛ دین ساده‌ترین برنامه و سهل‌الوصول‌ترین مسیر ممکن برای این سفر، که انسان را به سلامت به مقصد برساند، پیش می‌نهد؛ اما معنایش این نیست که مسیرهای صعب‌العبور، خطرها و پرتگاه‌های مسیر را نادیده بگیرد و کوهنورد را در مورد تک‌تک آنها هشدار ندهد و با ورزش‌های تخصصی، او را برای گذر از اینها آماده نکند.

در یک کلام، به سختی و تکلف انداختن، غیر از نشان دادن و آماده کردن برای سختی‌های مسیر است.

شاید به این جهت است که ابتدا بر اینکه انسان توام در رنج و سختی آفریده شده، تاکید کرد، بعد از «عقبه» و گردنه صعب‌العبور سخن گفت.

ب. دینداری مراتب دارد، و از هر انسانی به قدر توانش انتظار می‌رود. همان گونه که کسی را که در کلاس اول است، برای انجام یک جمع و تفریق ساده، تشویق می‌کنند، ولی یک دانشجوی دکترای ریاضی را به خاطر اشتباه در حل یک معادله دیفرانسیل مذمت می‌کنند؛ آسان‌گیری و سخت‌گیری متناسب با افراد مختلف، متفاوت می‌شود.

ج. ...

## 342) سوره بلد (90) آیه 13 فَكُّ رَقَبَةٍ 14/12/1395

### ترجمه

گشودن گردنی [از یوغ بردگی]

### اختلاف قرائت

قرائت فوق از این آیه، قرائت عاصم و حمزه (برخی از اهل کوفه) و اهل مدینه (نافع) و شام (ابن عامر) است؛ اما این آیه در برخی از قرائات سبع - از جمله قرائت کسائی و اهل مکه (ابن‌کثیر) و بصره (ابوعمرو) - و نیز در قرائات شاذه (ابن‌محیصن، یزیدی، حسن، مجاهد، ابورجاء) به صورت:

«**فَكَّ رَقَبَةً»**

(ترجمه: گردنی را [از یوغ اسارت و بردگی] گشود)

نیز قرائت شده است (مجمع‌البیان، ج10، ص744؛ أمالي المرتضی، ج‏2، ص290، الکامل المفصل فی القرائات الاربعة عشر، ص594)

#### نکته‌ای درباره قرائات مختلف قرآن کریم

قرآن کریم توسط پیامبر اکرم ص به چندین قرائت خوانده شده است که همگی این قرائات، توسط فرشته وحی از جانب خداوند سبحان نازل شده است. در این میان، قرائات سبع (هفتگانه) یا قرائات عشر (دهگانه) شهرت بسیار بیشتری پیدا کرده‌اند. حکایت از این قرار است که عثمان (خلیفه سوم)، از مصحفی که در زمان خودش یکسان‌سازی کرد، یکی را برای رونویسی همگان در مسجدالنبی در مدینه قرار داد و چهارتا را به چهار شهر اصلی آن زمان فرستاد (یعنی جمعا پنج شهر اصلی مدینه، مکه، کوفه، بصره، و شام) و اساتیدی به کار تدریس قرائت قرآن دقیقا آن گونه که از اساتید خود یاد گرفته بودند، مشغول بودند، که در غیر کوفه، قرائت رایج در هریک از آن شهرها، بعدها به نام یکی از افرادی به تدریس خاصی از قرائت‌های نازل شده بر پیامبر اکرم ص اشتغال داشت، معروف شد (مدینه: نافع؛ مکه: ابن‌کثیر؛ بصره: ابوعمرو؛ شام: ابن‌عامر). اما در کوفه، به علت مخالفت‌های ابن‌مسعود با یکسان‌سازی مصاحف توسط عثمان، و نفوذ وی و شاگردانش، تا مدتها مصحفی که خود ابن‌مسعود (براساس قرائاتی که خودش از پیامبر شنیده بود) نوشته بود، رواج داشت؛ تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی که بشدت با اینها مقابله کرد و مصحف عثمانی را رواج داد، و شاید به خاطر رواج قرائات مختلف در این شهر است که در میان قراء مشهور، اسم سه نفر در کوفه مطرح می‌شود (عاصم و‌ حمزه و کسائی) که در جایی که قرائت اینها یکسان باشد، تعبیر «قرائت اهل کوفه» گفته می‌شود.

در حقیقت، ابن‌مجاهد[[70]](#footnote-70) در قرن چهار، اسم این هفت نفر[[71]](#footnote-71) را به عنوان شاخص قرائات آن شهرها بسیار مورد تاکید کرد و آنها را به عنوان «قراء سبعه» مشهور ساخت؛ ولی بعدها برخی مانند ابن‌جزری بر او و پیروانش خرده گرفتند که اهمیت قرائت کسانی مانند یعقوب بن اسحاق حضرمی (بصره) ابن‌قعقاع مخزومی (مدینه) و خلف بن هشام (شاگرد حمزه، کوفه) از این سه کمتر نیست[[72]](#footnote-72) و تعبیر «قراء عشر» را رایج ساختند.

از نظر قاطبه‌ی علمای شیعه و سنی در قرون متمادی، تمامی این قرائات سبع (و از نظر برخی، بلکه: قرائات عشر) که به اسم این افراد معروف شده، متواتر می‌باشند[[73]](#footnote-73) و همگی از شخص رسول خدا ص نقل شده است و ائمه شیعه ع هم بر آنها صحه گذاشته‌اند و علمای شیعه و سنی در کتب تفسیری‌شان مکررا به این قرائات اشاره می‌کنند؛ و برخلاف تشکیکاتی که برخی از بزرگان معاصر درباره تواتر این قرائات مطرح کرده‌اند، حتی شیخ حر عاملی، اخباریِ معروف و صاحب کتاب وسائل الشیعه (متوفی1104) کتابی در اثبات تواتر قرائات سبع تا زمان خودش نگاشته است.

لازم به ذکر است که خود این قاریان، قرائات مختلفی را به شاگردان خود یاد می‌دادند، به طوری که اکنون، از هریک از قراء سبعه، دو قرائت مختلف (با توجه به اسم معروفترین شاگردشان) به نحو متواتر روایت شده است (چهارده روایت)[[74]](#footnote-74) ولی قرائات قرآن به آنچه از طریق این ده نفر (که هریک غالبا دو شاگرد معروف دارند که دو قرائت مختلف را به وی آموخته‌اند) رسیده، خلاصه نمی‌شود و برخی از قرائاتی که از پیامبر ص بوده، اما به نحو غیرمتواتر نقل شده، به نام «قرائات شاذة» معروف است که معروفترینشان در میان متاخران، ابن‌محیصن، حسن بصری، یزیدی (یحیی بن مبارک) و اعمش است (که با ده قرائت قبلی، به «قرائات اربعة عشر» [چهارده‌گانه] مشهور شده)؛ اما در میان قدما (یعنی از قرن4 و 5 به قبل)، قرائات ابن‌مسعود، ابوالدرداء، ابی‌بن‌کعب، مجاهد، قتاده، و ... نیز به عنوان قرائات شاذه شناخته می‌شده است،[[75]](#footnote-75) ولی آنچه به نحو متواتر به ما رسیده است، همان‌ قرائات سبع (یا قرائات عشر) است.

در زمان امپراطوری عثمانی (698-1340ق) که با صنعت چاپ آشنا شدند، به دلایلی[[76]](#footnote-76) قرآن بر اساس قرائت «حفص» از «عاصم» را در بلاد تحت حکومت خود قرآنی در تیراژ گسترده چاپ و منتشر کردند؛ و بلاد شیعی – مانند ایران – هم در این راستا همراهی کردند، اما در بلاد مغرب اسلامی (مانند الجزایر و مراکش و ...) قرآن با قرائت «ورش» از «نافع» (قرائت اهل مدینه) رایج بوده و هم‌اکنون هم در آن مناطق شیوع دارد، چرا که آنها مالکی بودند و مالک اهل مدینه بود؛ و در هر حال، هنوز در میان بسیاری از مسلمانان، توجه به همه این قرائات مطرح است؛ چنانکه در سایت زیر، قرآن کریم را بر اساس قرائات عشر و روایات مختلفی که از هر یک متواتراً نقل شده، با صوت قراء معروف مصری می‌توانید مشاهده کنید.

<http://www.nquran.com/quranplayer/>

### حدیث

1) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

هر کس دوست دارد از دنیا خارج شود در حالی که - شبیه طلایی که خالص باشد - از گناهان خلاص شده باشد، و هیچکس از او به خاطر ظلمی طلبکار نباشد [ظاهرا یعنی: هرکه می‌خواهد خداوند توفیقش دهد که هنگام مرگ، حق‌الناس و حق الله بر گردنش نباشد] بعد از نمازهای پنج‌گانه، نَسَبِ [= شناسنامه] خداوند عز و جل را بخواند:

دوازده مرتبه [سوره] قل هو الله أحد،

سپس دستانش را بگشاید و بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ سُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا مُطْلِقَ الْأُسَارَى يَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا آمِناً وَ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ سَالِماً وَ اجْعَلْ دُعَائِي أَوَّلَهُ فَلَاحاً وَ أَوْسَطَهُ نَجَاحاً وَ آخِرَهُ صَلَاحاً إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

[خدایا ! تو را به آن اسم نهان و در خزانه که طاهر و پاک و مبارک است سوگند می‌دهم و از تو به حق آن اسم عظیم و سلطنت همیشگی‌ات درخواست می‌کنم، ای بخشنده عطیه‌ها ! ای آزاد کننده اسیران! ای رها کننده گردن‌ها از آتش! بر محمد و آل محمد درود فرست و گردن مرا از آتش رها کن، و مرا از دنیا ایمن بیرون بر و سالم وارد بهشت کن؛ و دعایم، اولش را رستگاری، و میانه‌اش را به مطلوب رسیدن، و پایانش را صلاح قرار بده، که تنها تویی که داننده‌ی همه غیب‌هایی.]

سپس فرمود: این از آن اسراری است که رسول خدا ص به من آموخت و مرا دستور داد که آن را به حسن ع و حسین ع بیاموزم.

معاني الأخبار، ص140

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ الْإِسْكَافِ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا وَ قَدْ خَلَصَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا يَخْلُصُ الذَّهَبُ الَّذِي لَا كَدَرَ فِيهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ يُطَالِبُهُ بِمَظْلِمَةٍ فَلْيَقْرَأْ فِي دُبُرِ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ نِسْبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ يَبْسُطُ يَدَيْهِ وَ يَقُولُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ سُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا مُطْلِقَ الْأُسَارَى يَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا آمِناً وَ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ سَالِماً وَ اجْعَلْ دُعَائِي أَوَّلَهُ فَلَاحاً وَ أَوْسَطَهُ نَجَاحاً وَ آخِرَهُ صَلَاحاً إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

ثُمَّ قَالَ ع هَذَا مِنَ الْمَخْبِيَّاتِ مِمَّا عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمَرَنِي أَنْ أُعَلِّمَهُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ.[[77]](#footnote-77)

2) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

هر که مسلمانی را آزاد کند، خداوند عز و جل به ازای هر عضو او، عضوی را از آتش آزاد خواهد کرد.

الكافي، ج‏6، ص180

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَعْتَقَ مُسْلِماً أَعْتَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنَ النَّارِ.[[78]](#footnote-78)

3) عرب بادیه‌نشینی خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد:

کاری یادم بده که مرا به بهشت داخل سازد.

فرمود: اگر کوتاه سخن گفتی، اما مطلبت را خوب بیان کردی! «نَسَمه‌» [= جان، نفس] ای را آزاد کن یا گردنی را [از یوغ بردگی] بگشای!

گفت: آیا این دو یکی نیست؟

فرمود: خیر! آزاد کردن «نَسَمه‌» [= جان، نفس] یعنی بتنهایی به آزادی‌اش اقدام کن؛ اما گشودن گردن آن است که در [ادای] قیمتش کمک کنی ...

مجمع‌البیان، ج10، ص750 ؛ الفائق في غريب الحديث (زمخشری)، ج‏3، ص105

روي مرفوعا عن البراء بن عازب قال: جاء أعرابيّ إلی النّبيّ صلى اللّه عليه و آله و سلم فقال: عَلِّمْنِي عَمَلًا يُدْخِلُنِي الْجَنَّة؛ فقال: لَئنْ كنت أَقْصَرْتَ الخُطبة لقد أَعْرَضْتَ المسأَلة؛ أعْتِق النَّسَمة، و فُكّ الرَّقَبة: قال: أَ و لَيْسَا واحداً؟ قال: لا؛ عتق النَّسَمة: أن تُفْرَد بِعِتْقها. و فَكُّ الرقبة. أن تُعينَ في ثمنها ...[[79]](#footnote-79)

4) از امام صادق ع روایت شده است که منظور از «رها کردن گردنی [از یوغ آتش]» (بلد/13)، ولایت امیرالمومنین ع است، که آن است که گردن را رها می‌کند.

الكافي، ج‏1، ص422

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَی أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ. فَكُّ رَقَبَةٍ» يَعْنِي بِقَوْلِهِ «فَكُّ رَقَبَةٍ» وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَإِنَّ ذَلِكَ فَكُّ رَقَبَة.[[80]](#footnote-80)

### تدبر

1) «فَكُّ رَقَبَةٍ»

درباره اینکه منظور از این آیه چیست، معانی زیر گفته شده (که همه آنها می‌تواند درست باشد و با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» قبول یکی، به معنای نادرستی بقیه نیست)

الف. آزاد کردن یک برده در راه خدا (حدیث3)

ب. آزاد کردن گردن خود از آتش جهنم با التزام به ولایت کسانی که خداوند دستور به تولی آنها داده است (اهل بیت ع) (حدیث4) و (جلسه340، حدیث1) (تفسیر قمی، ج2، 422)

ج. آزاد کردن گردن خود از گناهان. (عکرمه، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص750)[[81]](#footnote-81)

د. آزاد کردن گردن خود از عقاب اخروی با انجام طاعات (جبائی، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص750) و (حدیث1)

ه. ...

2) «فَكّ رَقَبَة»

دقت کنید که فرمود «فَكّ رَقَبَة: رها کردن یک گردن» و صریحا نفرمود «عتقُ عبدٍ: آزاد کردن یک برده»

ظاهرا تعبیر «فک رقبة» گسترده‌تر است از «عتق عبد» چنانکه در بسیاری از ادعیه از خدا می‌خواهیم که «گردن ما را از آتش رها کند»: ما هیچگاه برده جهنم نمی‌شویم، بلکه به خاطر گناهانمان، در بند آتش می‌شویم و آزادی از این بند را می‌خواهیم.

به همین ترتیب، شاید بتوان مصادیق دیگری را هم برای «فَكّ رَقَبَة» برشمرد:

آیا ادای دین یک بدهکار و رها کردن او از دست طلبکارانش (یا از زندان)، قرض‌الحسنه دادن به کسی رباخواران می‌خواهند او را به بند خود کشند، کمک به رهایی مردم مظلومی که امثال داعش و صهیونیستها شهرهای آنها را در بند کشیده‌اند، رها کردن مردمی که به خاطر حقوقی ناچیز در بند نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته افتاده‌اند، و ... نمی‌تواند مصداق «آزاد کردن گردنی [از بند]» باشد؟

3) «فَكّ رَقَبَة»

نسبت این آیه (و آیات بعدی که عطف به این هستند) با آیات قبل چند حالت دارد (که با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» همه آنها می‌تواند درست باشد):

الف. این (و آیات بعدی) نمونه‌ای از «درنوردیدن آن گردنه‌»ای است که در آیات قبل، انسان به خاطر عدم عبور از آن مواخذه شد. (یعنی: آن گردنه‌ای که باید درمی‌نوردید، «فک رقبه و ...» است) (أمالي المرتضی، ج‏2، ص290؛ المیزان، ج20، ص293)

ب. این آیه (و آیات بعدی)، دلیل (یا علت) «عدم عبور از آن گردنه» است؛ (یعنی: از آن گردنه عبور نکرد، زیرا گردنی را [از یوغ بندگی] نگشود و ...)

ج. این آیه (و آیات بعدی) نمونه دیگری است در ردیف «مبادرت نکردن به عبور از عقبه» یعنی فرموده: او از گردنه عبور نکرد، و رقبه‌ای را هم نگشود، و ... (مخصوصا بر اساس قرائتی که به صورت «فَكَّ رَقَبَةً» می‌خواند، یعنی چنین باید ترجمه کرد: «نه چنین بود که آن گردنه را درنوردد و گردنی را بگشاید و ...» تفسیر کنزالدقائق، ج14،‌ص288)[[82]](#footnote-82)

د. ...

4) «فَكّ رَقَبَة»

این سوره از سوره‌های مکی است؛ یعنی هنوز اغلب احکام شریعت نیامده است؛ اما جالب است که از اولین اهتمام‌های اسلام، آزادی بردگان بود. اما چرا آزادی بردگان (ویا سیر کردن گرسنگان در قحطی و ...) این اندازه اثر دارد که راهکار رهایی از گردنه صعب‌العبور قیامت شمرده شده است؟

الف. شاید بدین جهت که در بسیاری از کارهای خیر (مانند راستگویی، حسن خلق و ...) ، اثر آن کار در همین دنیا مستقیما به خود شخص برمی‌گردد؛ اما در مسائل مالی سنگین (مانند این آیه، و آیات بعدی) شخص غالبا هزینه‌ای می‌کند که در ظاهر همه‌اش برای دیگران است: اگر برده‌ای را می‌خرید، وی کارهایش را برایش انجام می‌داد؛ اما وقتی آن برده را آزاد می‌کند، دیگر آن برده کاری به کار وی ندارد؛ یا وقتی در قحطی، گرسنگان را سیر می‌کند (آیه بعد) و یا ...

ب. شاید از این جهت است که زندگی ما بشدت با مساله «مال» گره خورده (جلسه335، تدبر3) و دل کندن از «مال» مهمترین عامل نجات انسان است؛ چنانکه از انسانی که در این آیات مورد مذمت است، تنها دغدغه‌ای که ذکر شد، این بود «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً: می‌گوید مال فراوانی هدر دادم».

ج. ...

5) «فَكّ رَقَبَة»

آزادی بردگان از اولین شعارها و دغدغه‌های اسلام بوده است.

#### نکته تخصصی اسلام‌شناسی (مساله بردگی)

از شبهاتی که گاه علیه اسلام مطرح می‌شود این است که برده‌داری را قبول کرده است.

حقیقت این است که اسلام در دوره‌ای از تاریخ پا به عرصه گذاشت که برده‌داری در بین جوامع کاملا رایج بود؛ و اصلا زندگی بدون بردگان قابل تصور نبود. در این شرایط، اسلام برای اصلاح این فضا چند کار را با هم انجام داد.

از مهمترین برنامه‌های خود را آزادی بردگان قرار داد؛ نه‌تنها افراد را بشدت به این کار تشویق کرد، بلکه کفاره بسیاری از گناهان را آزاد کردن برده قرار داد؛ و بسیاری از احکام را به گونه‌ای قرار داد که با نقل و انتقال یا مردن ارباب، فرد خودبخود آزاد می‌شد (مثلا کنیزی از صاحبش بچه‌دار می‌شد). درواقع، کار حذف برده‌داری را به صورت تدریجی و عمدتا تشویقی آغاز کرد.

حقوقی برای بردگان قرار داد و دیگر ارباب حق نداشت هر بلایی سر برده‌اش بیاورد و به لحاظ کار کشیدن هم محدودیتهایی برای اربابان تعیین کرد.

امکان اینکه برده‌ای بتواند خودش برای خرید و آزادی خودش اقدام کند، قرار داد (اصطلاحا: عبد مکاتب)؛ در حالی که تا پیش از آن، بردگان نمی‌توانستند مالک چیزی شوند و همه چیزشان در اختیار اربابشان بود.

آزادی بردگان را به صورتی قرار نداد که خودشان لطمه بخورند. (بسیاری از بردگان در صورت آزاد شدن، توانایی گرداندن زندگی خود به طور مستقل را نداشتند؛ لذا در بسیاری از روایاتی که درباب آزادی بردگان آمده تاکید شده که اولویت را به آزادی کسانی بدهید که می‌توانند زندگی خود را مستقل بگردانند و حتی در بسیاری موارد تاکید شده که اگر کسی برده‌ای را آزاد کرد که می‌تواند زندگی اش را بگرداند، موظف است تا زمانی که او به این توانایی برشسد از او حمایت (مالی و ...)‌ کند (الكافي، ج‏6، ص181)[[83]](#footnote-83)

اکثر راههای برده‌گیری (مانند دزدیدن افراد، برده کردن در ازای بدهکاری، و ...)‌را ممنوع کرد، و تنها راه مجازی را هم که باقی گذاشت، عملا مشکلات اجتماعی فراوانی را حل می کرد (توضیح در تدبر بعدی)

6) «فَكّ رَقَبَة»

#### شبهه

اگر اسلام با برده‌داری مخالف بود، چرا برده گرفتن از کفار را مجاز شمرده است؟

#### پاسخ

اسلام تمام راههای برده‌گیری (مانند دزدیدن افراد، برده کردن در ازای بدهکاری، و ...)‌را ممنوع کرد، و تنها راه مجاز را برده کردن دشمنان غیرمسلمان که به جنگ با مسلمانان وارد شده بودند (نه هر کافری، بلکه کافر حربی، یعنی کافری که به جنگ با جامعه اسلامی آمده) قرار داد؛

این اقدام دست کم دو جهت مهم داشت:

اولا مقابله به مثل بود (چون آنها هم مسلمانانی را که می‌گرفتند برده می‌کردند)؛

ثانیا و شاید مهمتر اینکه عملا یک معضل اجتماعی مهمی را که امروزه به نام «معضل اسیران جنگی» در جهان مطرح است به ساده‌ترین وجه حل نمود:

#### نکته تخصصی: بحثی درباره معضل اسیران جنگی

در قبال اسیران جنگی چه باید کرد:

یک گزینه کشتن آنهاست که کاملا غیر انسانی است؛

گزینه دیگری که امروزه بر آن اصرار می‌شود نگهداری آنان در زندانهای تحت‌الحفظ است. اما مشکل اینجاست که نگهداری آنان در این زندان‌ها، هم برای حکومت‌ هزینه‌های فراوانی را تحمیل می‌کند، هم در قبال اسیران، به منزله مانع شدن از تمام فعالیت‌هایی است که رشد یک انسان را در پی دارد و نیز محروم کردن آنهاست از بسیاری از نیازهای طبیعی و انسانی مانند ازدواج و تحصیل و ... . بویژه در نظر بگیرید جنگهایی که سالهای سال ادامه می‌یابد؛ و تمام هم و غم اینها فرار از زندان است که اگر هم فرار کنند دوباره به دشمن می‌پیوندند.

در مقابل، راهکار اسلام این بوده که این عده را با رعایت شرایطی به دست خانواده‌های مسلمان بسپارد و اندک‌اندک آنها را با اسلام آشنا کند و در عین حال، وقتی دیگر او تعلقش به جامعه کفر از بین رفت و رها کردنش خطری برای جامعه اسلامی ندارد، با انواع بهانه‌ها راه آزادی اینها را مهیا سازد؛ و البته با حقوقی که برای بردگان قرار داده (تا آنجا که ارباب، نه فقط در قبال خوراک و پوشاک و سرپناه، بلکه در قبال ازدواج وی هم مسئول است) عملا وضعیت بهتری از ماندن در چهاردیواری زندان را برای آنها رقم می‌زند.

* شهید مطهری گفتارهایی درباره مساله بردگی در اسلام دارد که چند سال پیش آنها را مورد بحث قرار داده‌ام. برای دریافت فایل صوتی و پاورپوینت آن جلسه و جلسات دیگر بحث و بررسی آثار شهید مطهری به لینک زیر مراجعه کنید: <http://www.souzanchi.ir/about-motahhary/> )

## 343) سوره بلد (90) آیه 14 أَوْ إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ 15/12/1395

### ترجمه

یا طعام دادنی در ایام قحطی و گرسنگی،

### اختلاف قرائت

در تمام قرائاتی که آیه قبل به صورت «**فَكَّ رَقَبَةً»** روایت کرده بودند، این آیه را هم به صورت

**أَوْ أطْعَمَ ...**

(ترجمه: یا اطعام کرد...)

قرائت کرده‌اند (مجمع‌البیان، ج10، ص744؛ أمالي المرتضی، ج‏2، ص290، الکامل المفصل فی القرائات الاربعة عشر، ص594)[[84]](#footnote-84)

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ذي مَسْغَبَةٍ»

ماده «سغب» که در قرآن فقط همین یکبار آمده، در اصل بر معنای «گرسنگی» دلالت می‌کند و برخی گفته‌اند گرسنگی‌ای است که همراه با سختی کشیدن باشد (معجم المقاييس اللغة، ج‏3، ص77؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص412) و برخی افزوده‌اند که گرسنگی‌ای است که دسترسی به غذا کم شده باشد و مردم در تنگنا قرار گرفته باشند (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏5، ص135) که همان «قحطی» می‌شود.

«مَسْغَبَة» مصدر میمی از ماده «سغب» می‌باشد که در انتهایش «ة» برای مبالغه افزوده است (الجدول في إعراب القرآن، ج‏30، ص335) یعنی «گرسنگی شدید»

«ذي مَسْغَبَةٍ» یعنی «دارای گرسنگی شدید، دارای قحطی» که در اینجا وصف «یوم» است (اطعام کردن در روزی که آن روز دارای قطحی و گرسنگی شدید است)؛ اما در قرائت حسن بصری (از قرائات شاذة) «ذي مَسْغَبَةٍ» را به صورت «ذا مَسْغَبَةٍ» قرائت شده است (مجمع‌البیان، ج10، ص744)؛ که در این صورت، نه وصف «یوم»، بلکه در جایگاه مفعول قرار می‌گیرد (اطعام کرد روزی، گرسنه‌ای را) ویا آن گونه که برخی از اهل لغت گفته‌اند به عنوان صفت برای «یتیما» و «مسکینا» (که در آیات بعد آمده و مفعول‌اند) می‌باشد، یعنی تقدیر کلام چنین بوده است: «اطعام کرد روزی یتیم گرسنه یا مسکین گرسنه‌ای را» (معانی القرآن (فراء)، ج3، ص265)

### حدیث

1) معمر بن خلاد می گوید: امام رضا ع این گونه بود که هرگاه که می‌خواست غذا بخورد سینی‌ای می‌آوردند و کنار سفره‌ قرار می‌دادند و از بهترین هر طعامی که آماده شده بود مقداری بر می‌داشت و در آن سینی می‌گذاشت و می‌فرمود این را به مساکین بدهید؛ سپس این آیه را تلاوت می‌کرد: «پس به درنوردیدن گردنه اقدام نکرد» سپس می‌فرمود: خداوند عز و جل می دانست که چنین نیست که هر انسانی توانایی آزاد کردن برده داشته باشد، پس با اطعام طعام راهی به سوی بهشت برایشان قرار داد.

المحاسن، ج‏2، ص: 392؛ الكافي، ج‏4، ص52؛

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع إِذَا أَكَلَ أُتِيَ بِصَحْفَةٍ فَتُوضَعُ بِقُرْبِ مَائِدَتِهِ فَيَعْمِدُ إِلَی أَطْيَبِ الطَّعَامِ مِمَّا يُؤْتَی بِهِ فَيَأْخُذُ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَيْئاً فَيَضَعُ فِي تِلْكَ الصَّحْفَةِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِهَا لِلْمَسَاكِينِ ثُمَّ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ- فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ثُمَّ يَقُولُ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَقْدِرُ عَلَی عِتْقِ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَی الْجَنَّةِ بِإِطْعَامِ الطَّعَام‏.

2) محمد بن عمر روایت کرده است که به امام رضا ع عرض کردم که دو پسر به من داده شد که از دستم رفت و برایم فقط پسری خردسال مانده است.

فرمود: از جانب او صدقه بده!

سپس وقتی زمان رفتنم شد، فرمود:

از بچه‌ات بخواه که صدقه دهد با دست خودش با شکستن و در دست گرفتن و هرچیزی که اندک هم بود؛ چرا که هر چیزی که با انجام آن، [تقرب به سوی] خدا خواسته شود – هرچقدر هم کوچک باشد - در صورتی که با نیت صادقانه باشد، عظیم است؛ که همانا خداوند عز و جل می‌فرماید: « پس هرکه به اندازه ذره‌ای خوبی انجام دهد آن را می‌بیند؛ و هرکه به اندازه ذره‌ای بدی انجام دهد، آن را می‌بیند» (زلزله/7-8) و می‌فرماید: «پس به عبور از گردنه اقدام نکرد، و چه چیزی آگاهت کرد که گردنه چیست؟ گشودن گردنی [از یوق بندگی] ، یا طعام دادنی در روز قحطی، به یتیمی از خویشاوندان، یا مسکینی زمین‌گیر» (بلد/11-16) خداوند عز و جل می دانست که هرکسی توانایی آزاد کرده برده را ندارد؛ پس اطعام طعام به یتیم و مسکین را مثل آن قرار داد.

الكافي، ج‏4، ص4

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: أَخْبَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَنِّي أُصِبْتُ بِابْنَيْنِ وَ بَقِيَ لِي بُنَيٌّ صَغِيرٌ فَقَالَ تَصَدَّقْ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ حِينَ حَضَرَ قِيَامِي مُرِ الصَّبِيَّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِيَدِهِ بِالْكِسْرَةِ وَ الْقَبْضَةِ وَ الشَّيْ‏ءِ وَ إِنْ قَلَّ فَإِنَّ كُلَّ شَيْ‏ءٍ يُرَادُ بِهِ اللَّهُ وَ إِنْ قَلَّ بَعْدَ أَنْ تَصْدُقَ النِّيَّةُ فِيهِ عَظِيمٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» وَ قَالَ «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ» عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ كُلَّ أَحَدٍ لَا يَقْدِرُ عَلَی فَكِّ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ إِطْعَامَ الْيَتِيمِ وَ الْمِسْكِينِ مِثْلَ ذَلِكَ تَصَدَّقْ عَنْهُ.

3) از امام صادق ع درباره آیه «فَكّ رَقَبَة: آزاد کردنی گردنی [از یوغ آتش]» فرمود: به وسیله ماست که گردن‌ها آزاد می‌شود و با معرفت ماست که چنین می‌شود و ماییم اطعام‌کنندگان در روز گرسنگی که همان «مسغبة» است.

تفسير القمي، ج‏2، ص423

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ: فَكُّ رَقَبَةٍ قَالَ: بِنَا تُفَكُّ الرِّقَابُ وَ بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْمُطْعِمُونَ فِي يَوْمِ الْجُوعِ وَ هُوَ الْمَسْغَبَة.

4) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که مسلمانی را اطعام کند تا اینکه او را سیر سازد هیچکس نمی‌داند که خداوند چه اندازه در آخرت برای او اجر قرار داده است، نه فرشته مقربی، و نه پیامبر فرستاده‌شده‌ای، مگر خود خداوندی که پروردگار جهانهاست.

سپس فرمود: از موجبات بهشت و مغفرت، اطعام طعام است؛ و آنگاه این آیات را خواند: «یا طعام دادنی در ایام قحطی و گرسنگی، به یتیمی از خویشاوندان، یا مسکینی زمین‌گیر، سپس از کسانی باشد که ایمان آوردند...» (بلد/13-17)

المحاسن، ج‏2، ص389؛ الكافي، ج‏2، ص201؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص137

عَنْهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أَطْعَمَ مُسْلِماً حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

ثُمَّ قَالَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الطَّعَامِ السَّغْبَانَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا.[[85]](#footnote-85)

### تدبر

1) «أَوْ إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ»

برای عبور از آن گردنه، یک کار مهم آن است که انسان دیگران را اطعام کند؛ اما تاکید کرد «در زمانه قحطی و گرسنگی».

چرا؟

شاید بدین جهت که:

الف. آن زمانی است که واقعا افراد نیاز دارند؛ و گداپروری نمی‌شود.

ب. در زمانه قحطی، نگرانی و دغدغه ذخیره کردن بیشتر می‌شود. کسی که در چنین زمانه‌ای دیگران را اطعام می‌کند، در واقع، دارد از ذخیره غذایی آینده خودش به دیگران می‌دهد؛ چنین کسی وعده خدا را به‌جد باور داشته که حاضر به چنین اقدامی شده است.

ج. ...

2) «أَوْ إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ»

نفرمود «دستگیری و کمک به دیگران در قحطی»، بلکه فرمود «طعام دادن در قحطی». چرا؟

شاید بدین جهت که:

الف. واقعا به نیازمند می‌رسد؛ چرا که شخصی که گرسنه است و سیر می‌شود.

ب. رابطه انسانی در طعام دادن شدیدتر است.

ج. انسان ثمره کار خود را بالعیان می‌بیند و لذا بیشتر به انجام کار خیر تشویق می‌شود. (وقتی طعام می‌دهد می‌بیند که او گرسنه بود و الان سیر شده است)

د. ...

3) «فَكُّ رَقَبَةٍ؛ أَوْ إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ»

با اینکه می‌توانست از تعبیر عام «انفاق فی سبیل الله» استفاده کند، از مصادیق خاصی از انفاق (آزاد کردن برده و اطعام در قحطی) نام برد.

چرا؟

شاید بدین جهت که:

الف. برخی انفاق‌ها موضوعیت دارند و باید به نحو خاص مورد توجه قرار بگیرند و انجام آنها جدی‌تر گرفته شود.

ب. قرآن با این بیانش انفاق‌های ما را هم جهت‌دار می‌کند؛ به نحوی آموزش می‌دهد که چه اولویت‌هایی را در انفاق مد نظر قرار دهید.

ج. اینها مواردی است که انفاق کردنش سنگین‌تر و دشوارتر است و لذا «گردنه» (عقبه) است و آیه در مقام برشمردن کارهایی است که «گردنه» محسوب می‌شوند؛ نه کارهای خوب عادی.

د. ...

## 344) سوره بلد (90) آیه 15 يَتيماً ذا مَقْرَبَةٍ 16/12/1395

### ترجمه

[طعام دادن در روز قحطی،] به یتیمی خویشاوند

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ذا مَقْرَبَةٍ»

«مَقْرَبَة» از ماده «قرب» است که این ماده در اصل به معنای نزدیکی (در مقابل بُعد: دوری) می‌باشد.

عموما «ذا مقربة» را به ‌معنای دارای «قرابت» (خویشاوندی) و معادل «قُربی» (خویشاوند) دانسته‌اند که نزدیک بودن در نَسَب و رَحِم (خویشاوندی) محسوب می‌شوند (المصباح المنير، ج‏2، ص495؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص664؛ أمالي المرتضی، ج‏2، ص291)

اما یکی از معانی «قُرْب» در زبان عربی «ناحیه کمر» و «لگن خاصره» است (كتاب العين، ج‏5، ص154؛ معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص81)‏ و بر همین اساس، برخی این احتمال را هم مطرح کرده‌اند که «مَقْرَبَة» از همین معنا گرفته شده باشد و به معنای کسی است که از فرط گرسنگی، تهیگاهش به‌هم آمده باشد؛ که در این صورت، معنایش بیشتر شبیه تعبیر آیه بعد (مسکینا ذامتربة: مسکینی که زمین‌گیر شده) می‌گردد از این جهت که هر دو دلالت می‌کنند بر شدت در ضرر و مشکلات شخصی که نیازمند کمک است. (أمالي المرتضی، ج‏2، ص291)[[86]](#footnote-86)

### حدیث

1) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

در حق بازماندگان دیگران نیکی کنید تا در بازماندگانتان جبران شود.

نهج البلاغه، حکمت264

وَ قَالَ ع:

أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقِبِكُم.

2) از امام حسن عسکری ع روایت شده است که: همانا پیامبر خدا ص فرمود: خداوند عز و جل به نیکی کردن در حق یتیمان تشویق کرد، چرا که آنها از پدرانشان جدا افتاده‌اند؛ پس هر که از آنها صیانت کند خدا از او صیانت فرماید و هرکه اکرامشان کند، خداوند اکرامش کند، و کسی که از روی محبت دستی بر سر یتیمی بکشد، خداوند در بهشت به ازای هر مویی که زیر دست وی قرار گرفته، قصری گسترده‌تر از دنیا و آنچه در دنیاست قرار می‌دهد، که در آن است «آنچه نفوس بدان میل دارند و چشم‌ها از دیدنش لذت می‌برند و آنها در آن جاودانه‌اند.» (زخرف/71)

سپس امام حسن عسگری ادامه داد: و از یتیمیِ چنین یتیمی شدیدتر، یتیمی است که از امامش جدا افتاده و توانایی رسیدن به او را ندارد و نمی‌داند در آنچه از دستورات دینی بدان مبتلاست، تکلیفش چیست.

بدانید! هرکه از شیعیان ما، عالم به علوم ما باشد، [بداند] که چنان شخصی که جاهل به احکام شریعت ماست و از دیدن ما جدا افتاده، یتیمی در دامن اوست، پس هرکه او را هدایت و ارشاد کند و شریعت و احکام ما را به او یاد دهد، همراه ما در جایگاه بالای بهشت است؛

این مطلبی است که پدرم از پدرانش از رسول خدا ص روایت کرده است.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص338-339 ؛ الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص16[[87]](#footnote-87)

وَ قَالَ الْإِمَامُ ع‏ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: حَثَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى بِرِّ الْيَتَامَى- لِانْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمْ. فَمَنْ صَانَهُمْ صَانَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ مَسَحَ يَدَهُ بِرَأْسِ يَتِيمٍ رِفْقاً بِهِ- جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ تَحْتَ يَدِهِ قَصْراً- أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِي‏ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ‏، وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ‏ .

وَ قَالَ الْإِمَامُ ع‏ وَ أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ هَذَا الْيَتِيمِ، يَتِيمٌ [يَنْقَطِعُ‏] عَنْ إِمَامِهِ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ، وَ لَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ. أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِعُلُومِنَا، وَ هَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا- الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ‏ فِي حِجْرِهِ، أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا- كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى. حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص‏.

3) از امام حسن عسکری ع روایت شده است که امام حسین ع فرمود:

برتریِ کسی که یتیم آل محمدص را - که از سرپرستان [= امامان] خود جدا افتاده‌، و در نادانی و بی‌خبری غوطه‌ور است – سرپرستی می‌کند و از جهالت بیرونش می‌آورد و آنچه بر وی مشتبه شده را برایش آشکار می‌سازد، بر کسی که یتیمی را آب و غذا می‌دهد، مانند برتری خورشید بر ستاره سها است.

الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص16؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص341

حَدَّثَنِي بِهِ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُ‏ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الدُّورْيَسْتِيُ‏ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي‏ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُ‏ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْأَسْتَرْآبَادِيُ‏ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشِّيعَةِ الْإِمَامِيَّةِ قَالا حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ ع قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍ‏:

فَضْلُ كَافِلِ‏ يَتِيمِ‏ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُنْقَطِعِ عَنْ مَوَالِيهِ النَّاشِبِ فِي رُتْبَةِ الْجَهْلِ‏ يُخْرِجُهُ مِنْ جَهْلِهِ وَ يُوضِحُ لَهُ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ عَلَى فَضْلِ كَافِلِ‏ يَتِيمٍ‏ يُطْعِمُهُ وَ يَسْقِيهِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى السُّهَا.[[88]](#footnote-88)

4) عبدالرحمن بن حجاج می گوید: یکبار امام کاظم ع وصیت‌نامه امیرالمومنین ع را به من نشان داد که:

بسم الله الرحمن الرحیم ... [در فرازی از این وصیت‌نامه آمده است:]

خدا را ! خدا را در مورد یتیمان در نظر بگیرید! مبادا گرسنه بمانند و دیر به دیر دهانشان پر شود؛ و مبادا که شما حاضر باشید و اوضاعشان خراب باشد، که از رسول خدا ص شنیدم که می‌فرمود: هرکه سرپرستی یتیمی را برعهده گیرد تا او را بی‌نیاز کند، خداوند عز و جل بدین سبب بهشت را بر او واجب می‌سازد همان طور که بر کسی که مال یتیم را می‌خورد آتش را لازم کرده است.

الكافي، ج‏7، ص51

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هِيَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ وَ قَضَى بِهِ فِي مَالِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ...

اللَّهَ اللَّهَ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ عَالَ يَتِيماً حَتَّى يَسْتَغْنِيَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ كَمَا أَوْجَبَ لآِكِلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّار.

### تدبر

1) «إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ، يَتيماً ذا مَقْرَبَةٍ»

برای عبور از آن گردنه، یک کار مهم آن است که یک راهکار این است که انسان در زمانه قحطی و گرسنگی اطعام دهد، این کار را باید از یتیمان شروع کند، آن هم یتیمی که خویشاوند است.

شاید بدین جهت که:

الف. یتیم، بسیار آسیب‌پذیرتر است؛ و اگر آن یتیم جزء خویشاوندان شخص باشد، مسئولیت وی در قبال او بیش از دیگران است.

ب. ...

2) «إِطْعامٌ في‏ يَوْمٍ ذي مَسْغَبَةٍ؛ یَتيماً ذا مَقْرَبَةٍ»

یتیم، در درجه اول، کسی است که در کودکی پدر ظاهریش را از دست داده است؛ اما در ادبیات دینی، یتیم، و به تبع آن، «اطعام یتیم» که عامل عبور از گردنه قیامت می‌شود، معانی و مصادیق دیگری هم دارد؛ مانند:

الف. امامان به منزله پدران این امت‌اند (احادیث جلسه332)؛ کسی که امام را نمی‌شناسد ویا امامش در غیبت است، مانند یتیمی است که پدرش بالای سرش نیست؛

طعام هم شامل طعام روح (علم) هم می‌شود؛

پس «اطعام یتیم» شامل دستگیری معرفتی از مسلمانان و شیعیانی هم می‌شود که در معرض شبهات دشمنان دین قرار گرفته‌اند. (حدیث2 و 3)

ب. پیامبر اکرم ص یتیم بوده و یتیم بودنش در قرآن مورد توجه قرار گرفته است (ضحی/6) آنگاه یکی از معانی «یتیم دارای خویشاوند» حضرت محمد ص و اهل بیت ایشان می‌باشد. (جلسه334، حدیث2) آنگاه احتمالا «اطعام یتیم» را باید اضافه به فاعل در نظر گرفت، نه اضافه به مفعول. (طعام دادن او، نه طعام دادن به او)؛ چنانکه در برخی روایات مصداق اطعام‌کننده را خود اهل بیت دانسته‌اند (جلسه قبل، حدیث3)

ج. ...

3) «يَتيماً ذا مَقْرَبَةٍ»

#### شبهه

چرا خدا عده‌ای را در کودکی یتیم می‌کند؟ مگر آنها چه گناهی کرده‌اند که باید چنین مجازات شوند؟

#### پاسخ

کسی که یتیم می‌شود معنایش این نیست که مجازات می‌شود. یتیم شدن یک سختی‌ای است که برای انسان پیش می‌آید؛ بلکه وقوع سختی در جهان، لازمه خلقت انسان است «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ» (جلسه333، تدبر2)

علت طرح این شبهه این است که ما انتظار نداریم که خدا انسان را در سختی قرار دهد. شاید همین که برترین پیامبرش در کودکی نه‌تنها پیش از تولد پدرش را، بلکه در 6 سالگی مادرش، و در 8 سالگی، سرپرست بعدی، ‌یعنی پدربزرگش را از دست داد، بهترین شاهد است که یتیم شدن به هیچ عنوان به معنای بی‌اعتنایی خدا به یک نفر نیست.

## 345) سوره بلد (90) آیه 16 أَوْ مِسْكيناً ذا مَتْرَبَةٍ 17/12/1395

### ترجمه

[طعام دادن در روز قحطی، به یتیمی خویشاوند] یا مستمندی زمین‌گیر؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ذا مَتْرَبَةٍ»

ماده «ترب» در دو معنا به کار می‌رود:

یکی در معنای «تراب: خاک» (17 مورد در قرآن کریم)؛ و تعبیر «تَرِبَ الرجل» به معنای آن است که چنان فقیر شد که از شدن فقر به خاک افتاده و زمین‌گیر و خاک‌نشین شده است (معجم المقاييس اللغة، ج‏1، ص346) و از همین ماده نقطه مقابلش «أَتْرَبَ الرجل» به معنای ثروتمند شد؛ گویی مال و دارایی‌اش به اندازه خاک است‏ (مفردات ألفاظ القرآن، ص165)؛

و «مَتْرَبَة» (که فقط همین یکبار در قرآن آمده) به همین ترتیب به معنای کسی است که از شدت نیاز و بیچارگی، به زمین چسبیده است؛ ‌البته برخی هم گفته‌اند «ذامتربة» به معنای «دارای عیال؛ عیال‌وار» است؛ و در هر صورت، حرف «ة» در پایان این کلمه برای «مبالغه» [= شدت زمین‌گیر شدن] است. (أمالي المرتضی، ج‏2، ص291)

کاربرد دیگر ماده‌ی «ترب» در معنای «تساوی دو چیز» است که در این معنا دو کلمه در قرآن کریم آمده است:

یکی «ترائب» (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ؛ طارق/7) است که جمع «تَريبة‏» به معنای «سینه» ویا «استخوان سینه» است [ظاهرا از این جهت که در دو ردیف مساوی هم قرار دارد] ؛

و دیگری کلمه «أتراب» (در وصف زنان بهشتی: ص/52؛ واقعه/56؛ نبأ/33)، جمع «تِرب» است که آن را به معنای «دوست و رفیق» ویا «افراد هم‌سن و سال و هم‌بازی» دانسته‌اند[[89]](#footnote-89) (معجم المقاييس اللغة، ج‏1، ص347؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص165).

بدین ترتیب، از این ماده جمعا 22 بار در قرآن کریم به کار رفته است.

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که مومنی را به خاطر مسکین بودنش ویا غیر آن، خوار بشمارد، خداوند عز و جل او را تحقیر کند و درهم بکوبد تا زمانی که وی از تحقیری که در حق او کرده برگردد.

الكافي، ج‏2، ص351

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِناً مِسْكِيناً أَوْ غَيْرَ مِسْكِينٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَاقِراً لَهُ مَاقِتاً حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحْقَرَتِهِ إِيَّاه‏.

2) امیرالمومنین ع در فرازی از عهدنامه‌ای که برای انتصاب مالک اشتر به مصر نوشتند، فرموده‌اند:

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پايين و محروم جامعه، كه هيچ چاره‏اى ندارند، [و عبارتند] از مسکینان، نيازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در اين طبقه محروم گروهى خويشتن‌دارى كرده، و گروهى به گدايى دست نياز بر مى‏دارند؛

پس براى خدا پاسدار حقّى باش كه خداوند براى اين طبقه معيّن فرموده است: بخشى از بيت المال، و بخشى از غلّه‏هاى زمين‏هاى غنيمتى اسلام را در هر شهرى به طبقات پايين اختصاص ده، زيرا براى دورترين مسلمانان همانند نزديك‏ترين آنان سهمى مساوى وجود دارد و تو مسئول رعايت آن مى‏باشى.

مبادا سرمستى حكومت تو را از رسيدگى به آنان باز دارد، كه هرگز انجام كارهاى فراوان و مهم عذرى براى ترك مسئوليّت‏هاى كوچك‏تر نخواهد بود.

همواره در فكر مشكلات آنان باش، و از آنان روى بر مگردان، به ويژه امور كسانى را از آنان بيشتر رسيدگى كن كه از كوچكى به چشم نمى‏آيند و ديگران آنان را كوچك مى‏شمارند و كمتر به تو دسترسى دارند. براى اين گروه، از افراد مورد اطمينان خود كه خداترس و فروتن‌اند فردى را انتخاب كن، تا پيرامونشان تحقيق و مسائل آنان را به تو گزارش كنند. سپس در رفع مشكلاتشان به گونه‏اى عمل كن كه در پيشگاه خدا عذرى داشته باشى، زيرا اين گروه در ميان رعيّت بيشتر از ديگران به انصاف نيازمندند، و حق آنان را به گونه‏اى بپرداز كه در نزد خدا معذور باشى؛

و به يتيمان و سالخوردگان كه راه چاره‏اى ندارند و دست نياز بر نمى‏دارند، پيوسته توجه داشته باش؛ که این بر زمامداران سنگین است، اگر چه حق، تمامش سنگين است امّا خدا آن را بر مردمى آسان مى‏كند كه آخرت مى‏طلبند، نفس را به شكيبايى وا مى‏دارند، و به وعده‏هاى پروردگار اطمينان دارند.

نهج البلاغه، نامه53

... ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الزَّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَ مُعْتَرّاً وَ احْفَظِ [اللَّهَ‏] لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكِ وَ قِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَ كُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ وَ لَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ [بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ‏] بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهِمَّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأُولَئِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضُعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ‏] يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ‏ وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيُتْمِ وَ ذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِكَ عَلَى الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ...

3) از امام حسین ع روایت شده است که:

کدام از این دو را بیشتر دوست داری؟ کسی که قصد جان مسکین ضعیفی کرده، و آن مسکین را از دست او برهانی؛ یا ناصبی‌ای (دشمن و منکر امامت اهل بیت ع) قصد گمراهی مومن مسکینی از شیعیان ضعیف [= ضعیف‌الایمان] نموده، بابی [از معرفت] بر آن [مومن ضعیف‌الایمان] باز کنی که آن مسکین بر او توانا گردد و او را با حجت‌های الهی مغلوب سازد؟

گفت: بلکه نجات دادن این مومن مسکین از دست آن ناصبی؛ که خداوند متعال می‌فرماید: و کسی که یک نفر را زنده کند گویی مردم را زنده کرده است» (مائده/32) یعنی کسی که او را زنده کند و از کفر به ایمان راهنمایی نماید، گویی که همه مردم را زنده کرده است قبل از اینکه آنها را با شمشیرهای آهنین به قتل برساند.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص348

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مِسْكِينٍ قَدْ ضَعُفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مِسْكِينٍ [مُؤْمِنٍ‏] مِنْ ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ [الْمِسْكِينُ‏] بِهِ مِنْهُ- وَ يُفْحِمُهُ وَ يَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى.

قَالَ: بَلْ إِنْقَاذُ هَذَا الْمِسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» [أَيْ‏] وَ مَنْ أَحْيَاهَا وَ أَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيمَانٍ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ.[[90]](#footnote-90)

### تدبر

1) «أَوْ مِسْكيناً ذا مَتْرَبَةٍ»

برای عبور از آن گردنه، یک کار مهم آن است که یک راهکار این است که انسان در زمانه قحطی و گرسنگی اطعام دهد، یا به یتیمی از خویشاوندان ویا به مسکینی که از فرط بیچارگی، زمین‌گیر و خاک‌نشین شده است.

تاکید بر چنین مسکینی شاید بدین جهت که:

الف. تاکید کند که مخصوصا در زمانه قحطی، نیازمندان واقعی را شناسایی کنید؛ نه هر که گدایی می‌کند.

ب. کسانی را که نیازمندترند، در اولویت قرار دهیم.

ج. ...

2) «أَوْ مِسْكيناً ذا مَتْرَبَةٍ»

همانند آنچه در مورد یتیم گفته شد (جلسه قبل، تدبر2) مسکین هم منحصر نیست به کسی که دارایی مادی‌اش را از دست داده؛ بلکه کسی که دارایی معنویش کم باشد یا در معرض از دست دادن قرار گرفته باشد، نیز مسکین است؛

و اگر توجه کنیم که عالم معنا بمراتب برتر از عالم ماده، و سعادت اخروی بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر ازسعادت دنیوی است، درخواهیم یافت که چرا ارزش حمایت از چنین مسکینی (و دستگیری از مومنان در مقابل شبهات معاندان) بمراتب ارزشمندتر از حمایت از نیازمندان مالی است. (حدیث3)

3) «أَوْ مِسْكيناً ذا مَتْرَبَةٍ»

یکی از اقدامات برای عبور از آن عقبه (گردنه) در قیامت، دستگیری از مسکینان واقعی است.

با توجه به اینکه قرآن کریم، برای «امت‌»ها و جوامع هم اصالت و هویتی اذعان دارد، همان طور که هر فردی در زندگی‌اش باید از گردنه‌ای عبور کند، به نظر می‌رسد بتوان در مورد هر جامعه (و مسؤولان آن که باید حرکت این جامعه در آن گردنه را مدیریت کنند) نیز این سخن را مطرح کرد.

لذا سران جامعه، علاوه بر مسئولیت فردی خود در قبال مسکینان – که از این جهت همچون سایر افراد جامعه مسئولیت دارند- از حیث جایگاهی که دارند، نیز در این زمینه مسئولند؛

به تعبیر دیگر، در قبال حمایت از ایتام و مسکینان، هم تک‌تک افراد جامعه مسئولند، و هم حکومت (حدیث2) و البته کم‌کاری یکی، دلیل موجهی برای کم‌کاری دیگری نمی‌شود.

## 346) سوره بلد (90) آیه 17 ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ 18/12/1395

### ترجمه

سپس از کسانی باشد که ایمان آوردند و [همدیگر را] به صبر سفارش، و به رحمت توصیه نمودند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ثُمَّ كانَ ...» «ثم» حرف عطف است که دلالت بر «تراخی» (= این پس از آن) می‌کند؛ و تذکر داده‌اند که این تراخی، صرفا دلالت بر ترتیب در مقام «إخبار» (خبر دادن) دارد نه در مقام «مخبر» (آنچه از آن خبر داده شده است) (التبيان في إعراب القرآن، ص390) یعنی نمی‌خواهد بفرماید مومن بودن بعد از آن انجام شود که فک رقبه انجام داد و ...؛ بلکه خبر می‌دهد که او فک رقبه انجام داد و ... مومن هم بود.

اما اینکه فعل «کان» عطف به چیست، چند حالت قابل فرض است:

- عطف است به «اقْتَحَمَ»، یعنی «نه از آن گردنه عبور کرد ... و نه از کسانی بود که ایمان آوردند» (الجدول في إعراب القرآن، ج‏30، ص334 ؛ المیزان، ج20، ص293)

- عطف است به «فکَّ رقبةً» در صورتی که قرائت «فک» به صورت «فعل» در نظر گرفته شود (نه به صورت «فکُّ» که مصدر است)، یعنی «بنده‌ای آزاد کرد .. و البته از کسانی بود که ایمان آوردند» (مجمع البيان، ج‏10، ص745)

- عطف است به «فکُّ رقبةٍ» (به همین قرائت مصدری) و در واقع عطف به معنای آن است، یعنی «آزاد کردن بنده‌ای ... و علاوه بر انجام این کارها، از کسانی بوده باشد که ایمان آوردند» (مجمع البيان، ج‏10، ص751)

«مَرْحَمَةِ»

مصدر میمی از ماده «رحم» است که به معنای «رحمت» می‌باشد. (در زبان فارسی نیز تعبیر «مرحمت فرمایید» متداول است.) (أمالي المرتضی، ج‏2، ص291)

### شأن نزول[[91]](#footnote-91)

### حدیث

1) امام باقر ع از پدرانشان از از رسول خدا ص روایت کرده‌اند:

هنگامی که روز قیامت شود، خداوند همه خلایق را در عرصه‌ای واحد گرد می‌آورد و منادی‌ای از جانب خداوند ندایی می‌دهد که آخرینشان همانند اولینشان می‌شنود، که می‌گوید: اهل صبر کجایند؟

جماعتی از مردم بلند می‌شوند و گروهی از فرشتگان به استقبالشان می‌روند و بدانها می‌گویند: این صبری که شما داشتید چه بود؟

می‌گویند: بر انجام طاعت خدا صبر کردیم و از انجام معصیت خدا صبر کردیم.

پس منادی‌ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

سپس منادی‌ای از جانب خداوند ندایی می‌دهد، که آخرینشان همانند اولینشان می‌شنود، که می‌گوید: اهل فضل کجایند؟

جماعتی از مردم بلند می‌شوند و گروهی از فرشتگان به استقبالشان می‌روند و بدانها می‌گویند: آن فضلی که به خاطرش شما را ندا دادند چه بود؟

می‌گویند: در دنیا با ما جاهلانه برخورد می‌کردند و ما تحمل می‌کردیم؛ و در حق ما بدی می‌کردند و ما عفو می‌کردیم.

پس منادی‌ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

منادی‌ای از جانب خداوند ندایی می‌دهد، که آخرینشان همانند اولینشان می‌شنود، که می‌گوید: آنان که در جوار خداوند در خانه‌اش می‌باشند کجایند؟

جماعتی از مردم بلند می‌شوند و گروهی از فرشتگان به استقبالشان می‌روند و بدانها می‌گویند: شما چه عملی داشتید که به خاطر آن در جوار خدا قرار گرفتید؟

می‌گویند: ما در راه خدا همدیگر را دوست داشتیم، در راه خدا به هم بذل و بخشش می‌کردیم و در راه خدا بار همدیگر را به دوش می‌کشیدیم.

پس منادی‌ای از جانب خداوند ندا می‌دهد: راهشان را باز کنید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.

سپس امام باقر ع فرمودند: اینان در جوار خدا هستند، مردم می‌ترسند و اینها نمی‌ترسند، مردم مورد محاسبه واقع می‌شوند از اینها حساب کشیده نمی‌شود.

الأمالي (للطوسي)، ص103؛ الکافی، ج2، ص75 و 108 و 126[[92]](#footnote-92)

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ‏ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، قَالَ:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، يُسْمِعُ آخِرَهُمْ كَمَا يُسْمِعُ أَوَّلَهُمْ، يَقُولُ: أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ، فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُونَ لَهُمْ: مَا كَانَ صَبْرُكُمْ هَذَا الَّذِي صَبَرْتُمْ فَيَقُولُونَ: صَبَّرْنَا أَنْفُسَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ صَبَّرْنَاهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ. قَالَ: فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: صَدَقَ عِبَادِي، خَلُّوا سَبِيلَهُمْ لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ آخَرُ، يُسْمِعُ آخِرَهُمْ كَمَا يُسْمِعُ أَوَّلَهُمْ، فَيَقُولُ: أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ. فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ، فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَيَقُولُونَ: مَا فَضْلُكُمْ هَذَا الَّذِي نُودِيتُمْ بِهِ فَيَقُولُونَ: كُنَّا يُجْهَلُ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا فَنَحْتَمِلُ وَ يُسَاءُ إِلَيْنَا فَنَعْفُو. قَالَ: فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (تَعَالَى): صَدَقَ عِبَادِي، خَلُّوا سَبِيلَهُمْ لِيَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)، يُسْمِعُ آخِرَهُمْ كَمَا يُسْمِعُ أَوَّلَهُمْ، فَيَقُولُ: أَيْنَ جِيرَانُ اللَّهِ (جَلَّ جَلَالُهُ) فِي دَارِهِ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ، فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَيَقُولُونَ لَهُمْ: مَا ذَا كَانَ عَمَلُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَصِرْتُمْ بِهِ الْيَوْمَ جِيرَانَ اللَّهِ (تَعَالَى) فِي دَارِهِ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَتَحَابُّ فِي اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ). وَ نَتَبَاذَلُ فِي اللَّهِ، وَ نَتَوَازَرُ فِي اللَّهِ. فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: صَدَقَ عِبَادِي خَلُّوا سَبِيلَهُمْ لِيَنْطَلِقُوا إِلَى جِوَارِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ. قَالَ: فَيَنْطَلِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَهَؤُلَاءِ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِهِ، يَخَافُ النَّاسُ وَ لَا يَخَافُونَ، وَ يُحَاسَبُ النَّاسُ وَ لَا يُحَاسَبُونَ.

2) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا مومنی از شما در روز قیامت هست که شخصی از مقابل او عبور می‌کند در حالی که دستور وارد کردن او به /اتش صادر شده است، پس به آن مومن می‌گوید: فلانی، به فریادم برس؛ من در دنیا در حق تو نیکی کرده‌ام. آن مومن به فرشته‌اش می‌گوید راهش را باز کن! و خداوند به آن فرشته دستور می‌دهد که به سخن این مومن گوش بده و فرشته [عذاب] راه او را باز می‌کند.

المحاسن، ج‏1، ص185

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاطِ عَنْ مُيَسِّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيَمُرُّ عَلَيْهِ بِالرَّجُلِ وَ قَدْ أُمِرَ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ لَهُ يَا فُلَانُ أَغِثْنِي فَقَدْ كُنْتُ أَصْنَعُ إِلَيْكَ الْمَعْرُوفَ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ لِلْمَلَكِ خَلِّ سَبِيلَهُ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْمَلَكَ أَنْ أَجِزْ قَوْلَ الْمُؤْمِنِ فَيُخَلِّي الْمَلِكُ سَبِيلَه‏.

3) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا من بر سه نفر رحم می کنم و سزاوار است که بر آنان رحم شود:

عزیزی که بعد از عزتش به ذلتی گرفتار آمده است؛

ثروتمندی که بعد از ثروتمندی، نیازمند شده؛

عالمی که خانواده و جاهلان او را کوچک می‌شمرند.

الأمالي( للصدوق)، ص12

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبَانٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنِّي لَأَرْحَمُ ثَلَاثَةً وَ حَقٌّ لَهُمْ أَنْ يُرْحَمُوا عَزِيزٌ أَصَابَتْهُ مَذَلَّةٌ بَعْدَ الْعِزِّ وَ غَنِيٌّ أَصَابَتْهُ حَاجَةٌ بَعْدَ الْغِنَى وَ عَالِمٌ يَسْتَخِفُّ بِهِ أَهْلُهُ وَ الْجَهَلَةُ.[[93]](#footnote-93)

4) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا مسلمان برادر مسلمان است؛ بر او ظلم نمی‌کند و او را خوار نمی‌دارد و در حقش خیانت نمی‌کند؛

و بر مسلمانان سزاوار است که بکوشند در اینکه به هم برسند و همکاری کنند در عطوفت‌ورزی متقابل و برادری کردن نسبت به نیازمندان و به مشکلات همدیگر رسیدگی کردن، تا آن گونه باشید که خداوند عز و جل بدان دستور داده است: «رحم کنندگان در میان همدیگر» (فتح/29) یعنی نسبت به هم رحمت می‌آورند، و غمگین‌اند از اینکه آن وضعیتی که عمده انصار در زمان رسول خدا ص نسبت به هم داشتند، از میانشان غایب است.

الكافي، ج‏2، ص174

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ وَ لَا يَخُونُهُ وَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الِاجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- رُحَمَاءَ بَيْنَكُمْ مُتَرَاحِمِينَ مُغْتَمِّينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص.[[94]](#footnote-94)

### تدبر

1) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ؛ ... ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

برای عبور از آن گردنه، اگرچه دل کندن از مال و انجام انفاق‌های سنگین مالی، مانند آزاد کردن برده ویا اطعام یتیم و مسکین در زمانه قحطی، لازم است، اما کافی نیست. بلکه شخص باید ایمان داشته باشد و روابط متقابلی با مومنان داشته باشد که در این روابط همدیگر را به صبر و رحمت آوردن بر دیگران سفارش کنند.

2) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ؛ ... ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذينَ آمَنُوا ...»

یکی از ضروریات برای عبور از آن گردنه صعب‌العبور، از مومنان بودن است. چرا؟

الف. ایمان، یعنی باوری که پشتوانه عمل است؛ کسی قیامت و گردنه‌هایش را جدی می‌گیرد و برایش می‌کوشد که ایمان داشته باشد.

ب. ایمان، یک جهت‌گیری به سوی آخرت است. کسی به چیزی می‌رسد که نسبت به آن جهت‌گیری کرده باشد و قصد انجام آن را داشته باشد. کسی که بدون قصد و از سر اتفاق کاری را انجام دهد، آن کار، اثر مثبت و ثمره‌ای در باطن و حقیقت وی نخواهد داشت.

ج. ...

3) «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ؛ ... وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

یک شرط مهم برای عبور از گردنه‌های قیامت، توصیه همدیگر به صبر و رحمت است. چرا؟

الف. چون انسان در «سختی»‌ آفریده شده است (بلد/4؛ جلسه333). اگر انسان در سختی آفریده شده، پس باید هم صبر و استقامت در پیمودن این مسیر را جدی گرفت و هم سختی‌های این مسیر را با رحمت متقابل باید آسان نمود.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

مقدمه1: (قبلا تبیین شد که) انسان در سختی آفریده شده است (جلسه333، تدبر2).

مقدمه2. انسان موجودی اجتماعی است.

نتیجه: روابط اجتماعی انسان باید به نحوی تنظیم شود که بتواند بر سختی‌های این راه غلبه کند؛ و برای تحقق این امر دو مولفه لازم است:

اولا: اگر بناچار در زندگی سختی پیش می‌آید انسان باید خود را برای تحمل سختی آماده کند.

ثانیا: سختی همواره از جنس ناملایمات است، پس برای غلبه بر آن باید نقطه مقابلش را در روابط اجتماعی تقویت کرد و آن، ‌همان ملایمت و رحمت و عطوفت است.

در واقع، انسان‌شناسی‌ای که وجود سختی را جدی می‌گیرد، این گونه نیست که به ناامیدی و یاس از زندگی منجر شود، بلکه از انسان، ابتدا ایمان طلب می‌کند، و آنگاه از افراد جامعه ایمانی می‌خواهد که دائما هم خود را برای تحمل سختی‌های لاعلاج آماده سازند، و هم با تقویت روابط عاطفی قوی،‌ تا حد امکان بر آن ناملایمات غلبه نمایند و همان ناملایمات را بستری برای زندگی‌ای پر از شادی معنوی قرار دهند.

4)‌ «... تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

رابطه مومنان با همدیگر، بسیار برتر از عدالت است؛ رابطه آنها بر مدار «رحمت» است؛ نه فقط اینکه خودشان بر دیگران رحمت آورند، بلکه سفارش کردن و دعوت همدیگر به رحمت.

#### نکته تخصصی جامعه‌شناسی

برخی جامعه‌شناسان از تعبیر «روابط گرم» و «روابط سرد» در جامعه سخن گفته‌اند که آنچه قوام‌بخش اصلی جامعه است، روابط گرم است. روابط سرد آنجاست که همه چیز بر مدار قانون و اجرای عدالت است، و روابط گرم آنجاست که امور بر اساس عواطف و محبت می‌گردد.

اگر دقت کنید برای عبور از گردنه‌های قیامت، تقریبا تمام آنچه در این آیات گذشت، از جنس روابط گرم بود:

آزاد کردن برده، اطعام نیازمند در روزگار قحطی، توصیه به صبر و توصیه به رحمت. هیچیک از این مولفه‌ها، عناصری نیست که با زور قانون بتوان در جامعه پیاده کرد. همگی مبتنی بر آن است که در بین آحاد جامعه روابط گرم برقرار باشد.[[95]](#footnote-95)

5) «... الَّذينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

انسان‌های مومن هم بی‌نیاز از سفارش و توصیه نیستند. (قرائتی، تفسیر نور، ج10، ص490)

6) «فَكُّ رَقَبَةٍ ...؛ ثُمَّ ... وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

بعد از رحمت آوردن بر دیگران، باید دیگران را هم به رحمت آوردن دعوت و سفارش کرد (اقتباس از تفسیر نور، ج10، ص491)

7) « تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»

«توصوا» از باب تفاعل است و در جایی به کار می‌رود که اقدام متقابل و طرفینی در کار باشد. در واقع «تواصوا» هم توصیه کردن است و هم توصیه شنیدن.

#### نکته اخلاقی

بسیاری از ما با دیدن کوچکترین خطایی در دیگران، باب توصیه و نصیحت را باز می‌کنیم، که لزوما کار بدی نیست. اما مهمتر از آن اینکه، آیا همان گونه که اهل توصیه کردن هستیم، آماده توصیه شنیدن هم هستیم؟

اگر خطایی را در دیگران دیدیم و به آنها توصیه کردیم که راه صحیح را در پیش گیرند، اگر کسی در ما خطایی دید و توصیه‌ای کرد، چه مواجهه‌ای با خواهیم داشت؟

## 347) سوره بلد (90) آیه 18 أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ 19/12/1395

### ترجمه

آنان ملازمان وادی یُمن و برکت‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أصْحاب»

از ماده «صحب» است که در اصل دلالت دارد بر نزدیک هم قرار گرفتن و مقارن همدیگر شدن؛ و «صاحب» (جمع آن: اصحاب) به هر ملازم و همنشین و همراهی گفته می‌شود که همراهی‌شان زیاد باشد و درباره این واژه در جلسه229 توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/al-baqarah-002-039/>

«الْمَيْمَنَة»

از ماده «یمن» گرفته شده است. غالبا اصل معنای این کلمه از واژه «یمین» به معنای «دست راست» دانسته‌اند که بعدا به مناسبت‌های مختلف در معانی «قدرت» (چون دست راست غالبا قویتر از دست چپ است)، «یُمن» و برکت (چون عرب سمت راست را غالبا به فال نیک می‌گرفت)، و «سوگند خوردن» (چون هنگام هم‌قسم شدن غالبا دست راست را در دست هم می‌گذاشتند) به کار رفته است. (معجم المقاييس اللغة، ج‏6، ص158؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص۸۹3) هرچند عده‌ای معتقدند دو مفهوم ««دست راست» و «سوگند خوردن»، اگرچه با معنای اصلی این کلمه در زبان عربی نسبتی دارد؛ اما در اصل از زبان‌های عبری و سریانی وارد شده، اصل معنای این ماده در همان معنای «یُمن» و برکت (نقطه مقابل «شوم») است که مشتمل بر سه مولفه «قوت» در مسیر «خوبی» همراه با نوعی «فزونی» است. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏۱۴، ص۲۷۰)

برخی بعد از اینکه به کاربرد «یمین» در معنای «یُمن» و برکت اشاره کرده‌اند، گفته‌اند «میمنة» به معنای سمت و ناحیه «یمین» است (مفردات ألفاظ القرآن، ص۸۹۴). درواقع، وزن «مفعل» از وزن‌هایی است که به عنوان ظرف و اسم مکان به کار برده می‌شود و «ة» آن دلالت بر مبالغه می کند؛ لذا «میمنة» محلی است که در آن یمن و برکت فراوان است.

البته از قدیم دو معنا برای «أصْحابُ الْمَيْمَنَة» مطرح بوده است. برخی تاکید را بر معنای «دست راست» گذاشته و می‌گفته‌اند کسانی که از سمت راست نامه عملشان را دریافت می‌کنند (جبائی) و برخی می‌گفته‌اند که منظور اهل یُمن و برکت می‌باشند (حسن بصری و ابومسلم) (مجمع البيان، ج‏10، ص751) و بعید نیست که هر دو معنا در این تعبیر لحاظ شده باشد، چرا که آنان که نامه عملشان را به دست راستشان می‌دهند همانانی‌اند که اهل سعادت و در وادی یمن و برکت خواهند بود.

### حدیث

1) جابر جعفی می‌گوید: از امام باقر ع در مورد روح سوال کردم. فرمود:

جابر! بدرستی که خداوند مردم را بر سه دسته آفرید و در سه مرتبه جای داد:

... و اما «اصحاب میمنت» [= ملازمان وادی یُمن و برکت‌] آنان‌اند که مومنان حقیقی‌اند؛ خداوند در آنها چهار روح قرار داد: روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن؛

و بنده دائما با این ارواح چهارگانه کارش را انجام می‌دهد تا اینکه قصد گناه کند. هنگامی که قصد گناه کند، روح شهوت آن گناه را برایش زینت می‌دهد و روح قوت وی را بر آن کار تشجیع می‌کند [= شجاعت می‌دهد] و روح بدن او را به جلو می‌راند تا اینکه در آن گناه بیفتد؛‌

هنگامی که با گناه تماس برقرار کرد، از ایمان کم می‌شود و ایمان از او کم می‌شود؛ پس اگر توبه و بازگشت کرد خدا به او بازگشت می دهد؛

و گاه بر بنده حالاتی عارض می‌شود که برخی از این چهارتا از او کم شود؛ و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «و از شما برخی به سرازیری عمر بازگردانیده شود تا چنان شود که در پی دانایی، [دیگر] چیزی نداند» (حج/5) پس، از روح قوتش کم می‌شود و دیگر توان جهاد با دشمن و تامین معیشت را ندارد، و از روح شهوتش کم می‌شود به طوری که اگر زیباترین دختران از مقابلش عبور کنند، میلی بدانها پیدا نمی‌کند، و در او روح ایمان و روح بدن باقی می‌ماند؛ پس با روح ایمان خدا را می‌پرستد، و با روح بدن راه می‌رود و جابجا می‌شود تا اینکه فرشته مرگ سر رسد. ...

بصائر الدرجات، ج‏1، ص448 ؛ الكافي، ج‏2، ص282 [[96]](#footnote-96)؛ و ج1، ص272[[97]](#footnote-97)

حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الرُّوحِ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ...[[98]](#footnote-98)

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً جَعَلَ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ مُسْتَعْمِلًا بِهَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَهُمَّ بِالْخَطِيئَةِ فَإِذَا هَمَّ بِالْخَطِيئَةِ زَيَّنَ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ شَجَّعَهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ قَادَهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى يُوقِعَهُ فِي تِلْكَ الْخَطِيئَةِ فَإِذَا لَامَسَ الْخَطِيئَةَ انْتَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ انْتَقَصَ الْإِيمَانُ مِنْهُ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَدْ يَأْتِي عَلَى الْعَبْدِ تَارَاتٌ يَنْقُصُ مِنْهُ بَعْضُ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى‏ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً فَتَنْتَقِصُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ وَ لَا مُعَالَجَةَ الْمَعِيشَةِ وَ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَحْسَنُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ تَبْقَى فِيهِ رُوحُ الْإِيمَانِ وَ رُوحُ الْبَدَنِ فَبِرُوحِ الْإِيمَانِ يَعْبُدُ اللَّهَ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْت‏... (بقیه این روایت در جلسه بعد خواهد آمد)[[99]](#footnote-99)

2) سلمان فارسی روایت کرده است:

در مریضی‌ای که پیامبر ص جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، بر ایشان وارد شدم و در مقابلشان نشستم. حضرت فاطمه س هم وارد شد؛ و هنگامی که حال و روز ایشان را دید، بغض گلویش را گرفت و اشک از دیدگانش جاری شد.

چون نگاه پیامبر ص به او افتاد،‌ فرمود: دخترکم! چرا گریه می‌کنی؟

گفت: و چگونه نگریَم در حالی شما را در این حال و روز می‌بینم. ای رسول خدا ! بعد از تو چه کسی را خواهیم داشت؟

فرمود: خدا را دارید؛ بر او توکل کنید و صبر پیشه سازید همان گونه که پدرانت که پیامبر بودند، و مادرانت که همسران آنها بودند، صبر پیشه می‌کردند.

فاطمه جان! آیا نمی‌دانستی که خداوند تبارک و تعالی پدرت را انتخاب کرد و او را نبی قرار داد و به رسالت فرستاد؛ سپس علی ع را به همسری تو درآورد و او را وصی قرار داد به طوری که او بعد از پدرت بیشترین حق را بر مسلمانان دارد و پیش از همه اسلام آورد و بیش از همه خطر کرد و اخلاقش از همه نیکوتر بود و برای خدا و برای من شدیدتر از همه غضبناک شد و قلبش از همه شجاعتر بود و ثابت‌قدم‌تر و سینه‌فراختر و گشاده‌دست‌ترینِ اشخاص بود؟

حضرت فاطمه س بسیار خوشحال شد؛ رسول خدا ص فرمود: دخترکم! آیا خوشحالت کردم؟

گفت: ‌بله ای رسول خدا ! شادم کردی و غمگینم کردی.

فرمود: دنیا این گونه است که شادی‌اش با غم آمیخته است.

آیا دلت می‌خواهد که درباره همسرت باز هم از خوبی‌هایش بگویم؟

گفت: بله ای رسول خدا !

فرمود: همانا علی ع اولین کسی است که به خدا [و من] ایمان آورد و او پسرعموی رسول خداست و برادر رسول و وصی رسول و همسر دختر رسول الله ص است و دو فرزندش نوه‌های دوست داشتنی رسول الله ص است و عمویش [حمزه] سیدالشهدا، عموی رسول الله ص است؛ و برادرش جعفر است که در بهشت پرواز می‌کند و پسر عموی رسول الله ص است؛ و مهدی‌ای که پشت سرش حضرت عیسی ع نماز می‌گذارد، از تو و اوست؛

اینها ویژگی‌هایی است که پیش و پس از وی به هیچکس داده نشده، ای دخترکم! آیا خوشحالت کردم؟

گفت: بله ای رسول خدا !

فرمود: آیا دلت می‌خواهد که درباره همسرت باز هم از خوبی‌هایش بگویم؟

گفت: بله!

فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی خلایق را دو دسته کرد و من و همسرت را در آن دسته بهتر قرار داد؛ و این سخن خداوند عز و جل است که: «اصحاب میمنت، و اصحاب میمنت چیست» (واقعه/8)؛ ‌سپس این دوتا را سه‌تا کرد و من و شوهرت را در بهترینِ این سه‌تا قرار داد و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «وسبقت‌گیرندگان سبقت‌گیرندگان، آنان‌اند که مقربان‌اند در بهشت‌های نعمت» (واقعه/10-12)

[ظاهرا مقصود این است که در یک تقسیم انسانها را در دو دسته «اصحاب میمنت و اصحاب مشئمت» قرار داد (در سوره بلد/19-20) و سپس در تقسیم دیگر، همین اصحاب میمنت را به دو دسته اصحاب یمین و السابقون تقسیم کرد (در سوره واقعه/8-11)]

تفسير فرات الكوفي، ص464-465

فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعَنْعَناً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

لَمَّا أَنْ مَرِضَ النَّبِيُّ ص الْمَرْضَةَ الَّتِي قَبَضَهُ اللَّهُ فِيهَا دَخَلْتُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ [الزَّهْرَاءُ] ع فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِهِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى فَاضَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّيْهَا فَلَمَّا أَنْ رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ مَا يُبْكِيكِ يَا بُنَيَّةِ؟

قَالَتْ وَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنَا أَرَى مَا بِكَ مِنَ الضَّعْفِ فَمَنْ لَنَا بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ لَهَا لَكُمُ اللَّهُ فَتَوَكَّلِي عَلَيْهِ وَ اصْبِرِي كَمَا صَبَرَ آبَاؤُكِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُمَّهَاتِكِ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ يَا فَاطِمَةُ أَ وَ مَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اخْتَارَ أَبَاكِ فَجَعَلَهُ نَبِيّاً وَ بَعَثَهُ رَسُولًا ثُمَّ عَلِيّاً فَزَوَّجَكِ إِيَّاهُ وَ جَعَلَهُ وَصِيّاً فَهُوَ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ أَبِيكِ وَ أَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَ أَعَزُّهُمْ خَطَراً وَ أَجْمَلُهُمْ خَلْقاً وَ أَشَدُّهُمْ فِي اللَّهِ وَ فِيَّ غَضَباً وَ أَشْجَعُهُمْ قَلْباً وَ أَثَبْتَهُمْ وَ أَرْبَطُهُمْ جَأْشاً وَ أَسْخَاهُمْ كَفّاً

فَفَرِحَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ [الزَّهْرَاءُ] ع فَرَحاً شَدِيداً فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص هَلْ سَرَرْتُكِ يَا بُنَيَّةِ؟

قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَرَرْتَنِي وَ أَحْزَنْتَنِي

قَالَ كَذَلِكَ أُمُورُ الدُّنْيَا يَشُوبُ سُرُورُهَا بِحُزْنِهَا قَالَ أَ فَلَا أَزِيدُكِ فِي زَوْجِكِ مِنْ مَزِيدِ الْخَيْرِ كُلِّهِ

قَالَتْ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ إِنَّ عَلِيّاً أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخُو الرَّسُولِ وَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَاهُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ وَ عَمُّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخُوهُ جَعْفَرٌ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى خَلْفَهُ مِنْكِ وَ مِنْهُ فَهَذِهِ خِصَالٌ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا أَحَدٌ بَعْدَهُ يَا بُنَيَّةِ هَلْ سَرَرْتُكِ؟

قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ أَ وَ لَا أَزِيدُكِ [فِي زَوْجِكِ‏] مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلِّهِ

قَالَتْ بَلَى

قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي وَ زَوْجَكِ فِي أَخْيَرِهِمَا قِسْماً وَ ذَلِكِ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ثُمَّ جَعَلَ الِاثْنَيْنِ ثَلَاثاً فَجَعَلَنِي وَ زَوْجَكِ فِي أَخْيَرِهِمَا ثُلُثاً وَ ذَلِكِ قَوْلُهُ «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

### تدبر

1) «أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ»

کسانی که با ایمان و اقدامات آن چنانی (آزاد کردن برده، اطعام در قحطی، سفارش متقابل به صبر و رحمت) از آن گردنه عبور کردند، در روز قیامت نامه عملشان به دست راستشان داده می‌شود و می‌یابند که آن ایمان و اعمالشان سراسر یمن و برکت برایشان به ارمغان آورده است. (المیزان، ج20، ص239)

2) «أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ»

نسبت اصحاب میمنه با اصحاب یمین و سابقون:

ظاهرا (با توجه به حدیث2)، در قرآن کریم، وقتی که «اصحاب میمنت» به طور مطلق در مقابل «اصحاب مشئمت» (شوم) می‌آید (مانند: بلد/18-19)، شامل همه خوبان می‌شود و منحصر در «اصحاب یمین» (واقعه/27 و 38) نمی‌باشد؛ اما وقتی که در کنار اصحاب میمنت، از «سابقون» هم سخن به میان می‌آید (واقعه/8-10)، آنگاه اصحاب میمنت فقط اصحاب یمین‌اند (واقعه/88-92).

شاید بدین جهت است که برخی مفسرانی که عمدتا بر اساس روایات تفسیر می‌کرده‌اند، با اینکه حضرت علی ع جزء سابقون است، با این حال، در اینجا مصداق اصلی اصحاب میمنت را امیرالمومنین ع معرفی کرده‌اند. (تفسیر قمی، ج2، ص423)

3) «أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ»

اصل اعتقاد به «یُمن» و خوش‌یُمن بودن، یک امر خرافی نیست؛ امری حقیقی است؛ آنچه خرافه است این است که یُمن را به اموری خیالی و توهمی و شانس و اقبال نسبت دهیم؛

این آیات صراحت دارند که عده‌ای از انسان‌ها خوش‌یُمن‌اند، اما این خوش‌یُمنی آنها، نه به خاطر شانس و اقبال، بلکه در گروی ایمان و اعمال صالح خودشان است.

4) «الَّذينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ؛ أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ»

ایمان و صبر و رحمت آوردن به دیگران، مایه برکت است. (تفسیر نور، ج10، ص491)

## 348) سوره بلد (90) آیه 19 وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ 20/12/1395

### ترجمه

و کسانی که به نشانه‌های ما کفر ورزیدند، آنان همنشینان شومی و بی‌برکتی‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

الْمَشْئَمَةِ

از ماده «شأم» گرفته شده است. اصل معنای این کلمه را به معنای «دست چپ» دانسته‌اند و به منطقه سوریه، «شام» گفته شده، از این جهت که در سمت چپ قبله قرار دارد؛ و «مشئمة» نقطه مقابل «میمنة»، و «شُؤْم» [که در فارسی «شوم» گفته می‌شود] نقطه مقابل «يُمْن‏» است (معجم المقاييس اللغة، ج3، ص239؛ كتاب الماء، ج‏2، ص697) و درنتیجه، برخی گفته‌اند: از آنجا که «یمن» به معنای برکت و قوت است، شوم به معنای خواری‌ای است که با ضعف توام باشد؛ و «دست چپ» را هم از این جهت «مشئمة» گویند چون در مقابل دست راست، غالبا ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏6، ص8)

یادآوری می‌شود که، وزن «مفعل» از وزن‌هایی است که به عنوان ظرف و اسم مکان به کار برده می‌شود و «ة» آن دلالت بر مبالغه می‌کند؛ لذا «مشئمة» محلی است که سراسر شومی و بی‌برکتی است.

و همانند «اصحاب المیمنة»، دو معنا برای «أصْحابُ الْمَشْئَمَة» مطرح بوده است. کسانی که از سمت چپ نامه عملشان را دریافت می‌کنند و برخی کسانی که برای خودشان هم شومی و بدبختی به ارمغان می‌آورند. (مجمع البيان، ج‏۱۰، ص۷۵۱) و بعید نیست که هر دو معنا در این تعبیر لحاظ شده باشد، چرا که آنان که نامه عملشان را به دست چپشان می‌دهند همانانی‌اند که اهل بدبختی همیشگی، و همنشینان شومی و بی‌برکتی خواهند بود.

### حدیث

1) حدیثی از امام باقر ع درباره اصناف انسان‌ها در جلسه قبل (حدیث1) مطرح شد. در ادامه آن حدیث آمده است:

و اما «اصحاب مشئمت» [همنشینان شومی و بی‌برکتی]؛ پس از جمله آنهاست اهل کتابی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «کسانی که به آنان کتاب دادیم، او [= پیامبر اکرم ص] را می‌شناسند، آن طور که فرزندانشان را می‌شناسند، و همانا برخی از آنان حق را کتمان می‌کنند در حالی که می‌دانند؛ حق از جانب پروردگارت است، پس مباش از آن شک‌کنندگان» (بقره/146-147) که رسول خدا ص و وصی بعد از او را شناختند، ولی آنچه را از حق شناخته بودند، از روی ستم و حسد مخفی کردند؛ پس، روح ایمان از آنها سلب شد و برایشان سه روح قوت و شهوت و بدن باقی ماند؛ پس آنها را به چارپایان منسوب کرد و فرمود: «آنها نیستند مگر چارپایان، بلکه از آنها هم گمراه‌ترند» چرا که حیوان با روح قوت بار می‌برد و با روح شهوت می‌چَرَد و با روح بدن حرکت می‌کند.

بصائر الدرجات، ج‏1، ص448-449 ؛ الكافي، ج‏2، ص284 [[100]](#footnote-100)

حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الرُّوحِ قَالَ ...

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَصْحَابَ الْمَشْئَمَةِ فَمِنْهُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ عَرَفُوا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ الْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَتَمُوا مَا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ بَغْياً وَ حَسَداً فَيَسْلُبُهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ جَعَلَ لَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ.[[101]](#footnote-101)

2) از امام صادق ع حکایتی طولانی از یک اعرابی که نزد پیامبر ص آمده بود روایت شده است. بعد از گفتگوهایی که بین پیامبر ص و او رد و بدل می‌شود، پیامبر ص در عبارتی مختصر جمع‌بندی‌ای از احکام خرافی‌ای که وجود داشته و اسلام آنها را باطل اعلام کرده است، ارائه می‌دهند:

بدان که نه «عَدوی» [یک مشکل را به حساب مشکل دیگر گذاشتن] اعتبار دارد و جایز است، و نه فال بد زدن، و نه [بدبیاریِ] جغد، و نه شوم بودن، و نه صَفَر (1)، و نه شیر دادن [برای مَحرَم شدن] بعد از اینکه بچه را از شیر گرفتند، و نه اینکه کسی بعد از هجرت [و سکونت در بلاد اسلام] به بلاد کفر [برای زندگی کردن] برگردد، و نه روزه سکوت گرفتن، و نه قبل از ازدواج طلاق دادن (2)، و نه آزاد کردن قبل از تحت ملکیت قرار گرفتن (3)، و نه یتیمی‌ای بعد از پا به سن گذاشتن (4).

توضیح برخی مطالب حدیث:

(1) اینکه مقصود از «صَفر» چیست، دو مطلب بیان شده: یکی اینکه اهل جاهلیت گمان می‌کردند که درون شکم ماری هست که وقتی گرسنه می‌شود، انسان را بیمار و اذیت می‌کند؛ و حدیث در مقام رد چنین باوری است؛ دوم اینکه همان عمل «نسیء» (توبه/37) بوده که گاهی ماههای حرام را جابجا می‌کردند و به جای محرّم، ماه صفر را ماه حرام اعلام می‌نمودند (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج‏3، ص35)

(2) ظاهرا این است که شخص بگوید هرگاه با فلانی ازدواج کنم حتما بلافاصله طلاق داده خواهد بود.

(3) ظاهرا یعنی غلام شخص دیگری را، بدون اینکه پولش را بدهد و او را بخرد، آزاد اعلام کند.

(4) که بخواهد فرزندخوانده شود و ... .

الكافي، ج‏8، ص196

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا النَّضْرُ بْنُ قِرْوَاشٍ الْجَمَّالُ عن أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع ...

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا عَدْوَى وَ لَا طِيَرَةَ وَ لَا هَامَةَ وَ لَا شُؤْمَ وَ لَا صَفَرَ وَ لَا رَضَاعَ بَعْدَ فِصَالٍ وَ لَا تَعَرُّبَ بَعْدَ هِجْرَةٍ وَ لَا صَمْتَ يَوْماً إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا طَلَاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ وَ لَا عِتْقَ قَبْلَ مِلْكٍ وَ لَا يُتْمَ بَعْدَ إِدْرَاك‏.

3) از امام صادق ع روایت شده است:

فال بد بر اساس آن چیزی که [به خودت] تلقین کرده‌ای رخ می‌دهد؛ اگر آسانش بگیری، بر تو آسان می‌شود و اگر سخت بگیری بر تو سخت می‌شود؛ و اگر آن را اصلا به حساب نیاوری، هیچ چیزی نخواهد بود.

الكافي، ج‏8، ص198

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

الطِّيَرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّنْتَهَا تَهَوَّنَتْ وَ إِنْ شَدَّدْتَهَا تَشَدَّدَتْ وَ إِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئا.

### تدبر

1) «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»

در این سوره، با سوگندهایی تاکید کرد که انسان در سختی آفریده شده و گردنه‌ای پیش روی اوست و انسان باید کارهای خاصی انجام دهد، ایمان داشته باشد و روابط اجتماعی خود را بدرستی مدیریت کند، تا موفق به عبور از این گردنه شود و کسی که این گونه بود انسان خوش‌یُمنی است.

اما در این آیه سراغ کسانی می‌رود که نقطه مقابل چنان انسان‌هایی هستند؛ و همه ویژگی آنها را در یک عبارت خلاصه می‌کند:

کفرورزیدن نسبت به نشانه‌های خدا.

در جلسه 229[[102]](#footnote-102) بویژه در تدبرهای 3 و 4 (اینکه مسیر انسان نشانه‌گذاری شده وباید «نشانه‌شناسی» و شناخت آیه‌ای را جدی گرفت) توضیحاتی گذشت که مجددا تکرار نمی‌شود. (به لینک زیر مراجعه کنید)

<http://yekaye.ir/al-baqarah-002-039/>

2) «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»

چرا از کفر به نشانه‌های خدا سخن گفت، نه از کفر به خود خدا؟

الف. شاید چون کفر به خدا در دنیا همواره در کفر نسبت به آیات و نشانه‌های خدا بروز می‌کند.

#### نکته تخصصی دین‌شناسی

بسیاری از انسانها – بویژه در دوره مدرن- مدعی‌اند که ما خدا را قبول داریم، اما این را که خدا پیامبری فرستاده باشد، ویا اینکه آیاتی که پیامبر ص آورده عین سخن خدا باشد، قبول نداریم.

از منظر قرآن کریم، بیان این گونه ادعاها، ریشه در مشکلات خداشناسی آنها دارد (انعام/91) و کسی که خداشناسی‌اش مشکل دارد، در حقیقت، کسی را که به عنوان خدای خود می‌شناسد، که خدای واقعی نیست؛ و ظاهرا به همین جهت، کفر به آیات خدا در حقیقت مصداق کاربردی و عینیِ کفر به خداست.[[103]](#footnote-103)

ب. شاید چون بحث عبور از آن گردنه (العَقَبة) مطرح بود. یعنی کسی که می‌خواهد گردنه صعب‌العبوری را درنوردد، باید راه را بلد باشد و نشانه‌های راه را جدی بگیرد؛ کسی که نشانه‌هایی را خدا برای عبور او فرستاده، انکار می‌کند، هیچگاه از چنان گردنه‌ای عبور نخواهد کرد.

ج. ...

3) «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»

در مورد کسانی که از آن گردنه عبور می‌کردند، هم ایمان مطرح شد و هم انجام یک سلسله کارهای خیرخواهانه نسبت به دیگران. اما برای نقطه مقابل، فقط به کفرورزی آنها بسنده شد. چرا؟

الف. شاید بدین جهت که کسی که کفر می‌ورزد، دیگر حاضر نیست که واقعا نسبت به دیگران خیرخواه باشد و اگر خیرخواهی‌ای هم داشته باشد، صرفا از حیث منافعی است که در دنیا نصیبش می‌شود (مانند شهرت و امنیت و ...)، پس معلوم است که آن گونه کارهای خیرخواهانه را انجام نمی‌دهد. (یعنی اگر هم کار خوبی انجام دهد، در شرایط عادی و صرفا ناشی از تحریک احساساتش است؛ لذا در شرایط بحرانی، مثلا زمانه قحطی (یوم ذی‌مسغبة) ، فقط به فکر خویش خواهد بود)

ب. شاید بدین جهت است که اگر کسی کافر باشد، عملش پوچ و بی‌ارزش است، (چنانکه در آیات دیگر تصریح کرد که اعمال خوب اینها مانند سراب است (نور/39) و روز قیامت همه اعمال خوب‌شان «هباءاً منثوراً» (فرقان/23) و نیست و نابود خواهد شد) ؛ لذا همین که کافرند، کافی است که دیگر سخنی از عملشان به میان نیاید.

ج. ...

4) «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»

بر اساس آیات قرآن کریم می‌دانیم که انسانها منحصر در دو دسته (کسانی که به سهولت از گردنه قیامت عبور می‌کنند، و کسانی که قطعا جهنمی هستند) نمی‌باشند، بلکه بین این دو گروه‌های متعددی وجود دارند. چرا خداوند در این سوره فقط این دو دسته را ذکر کرد؟[[104]](#footnote-104)

الف. اینها دو سر طیف‌اند و در مقام تشویق به خوبی و انذار نسبت به بدی، تاکید بر دو سر طیف موثرتر است.

ب. کسی که می‌خواهد وارد وادی دین شود، نیاز به جدیت فراوان دارد. اگر کسی از آن گردنه در قیامت بسهولت عبور نکند، بسیار اذیت خواهد شد، لذا اصلا انسان نباید ذهنیتش را به این سمت ببرد که «ما که ایمان داریم ولی چنان اعمالی را انجام نداده‌ایم، بالاخره نهایتش به بهشت می‌رویم» در واقع، این مسیر و سختی‌هایش بقدری هولناک است که برای یک انسان عاقل، نیاز نیست این گزینه سوم مطرح شود.

ج. ...

5) «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»

کسی که به آیات خدا کفر می‌ورزد، با شومی و بدبختی همنشین شده است

#### «شوم» بودن امور: بحثی تخصصی در جهان‌شناسی و انسان‌شناسی

آیا از منظر اسلام، «شوم» و «بدیُمن» بودن برخی امور واقعیت دارد؟

در احادیث متعددی، صریحا باورهای خرافی نسبت به شوم و بدیُمن بودن اشیاء و امور مختلف مورد نکوهش واقع شده (حدیث2) و در مواردی صریحا تاثیر این گونه امور، ناشی از تلقین معرفی گردیده است (حدیث3).

با این حال، در این آیه، همنشین «شومی و بدبختی» بودنِ عده‌ای از انسانها مورد اذعان قرار گرفته، و در برخی از احادیث معتبر هم از شوم بودن برخی امور سخن گفته شده است؛

اما دقت در همه این موارد نشان می‌دهد: شومی و بداقبالی به باورهای و اعمال خود انسانها برمی‌گردد.

در این آیه صریحا کسانی که باورهایشان نسبت به عالَم (+ آیات خدا) دچار مشکل است، همنشینِ «شومی» معرفی شده‌اند؛

و در روایات هم، شوم بودنِ آنچه شوم دانسته شده، نه ناشی از خود آن اشیاء و امور، بلکه ناشی از عمل بدی که همنشین آن است، معرفی شده است؛ مثلا خانه‌ای که همسایه بدی دارد، یا زنی که مهریه سنگین می‌گذارد، و ...[[105]](#footnote-105)

در ادبیات ما اگر چه آن تلقی خرافی گاه رواج دارد، اما نزد برخی از کسانی که با معارف قرآن انسی داشته‌اند واضح بوده که شومی در گروی باورها و اعمال ناصواب است، چنانکه ملای رومی در جایی می‌گوید:

زشتی اعمال و شومی جحود

راه توبه بر دل او بسته بود

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh34/>

6) «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ»

کسی که به آیات خدا کفر می‌ورزد، با شومی و بدبختی همنشین است؛ چرا؟

الف. شاید از این جهت که با انکار حقیقت، عملاً نظام عالم را درست درک نمی‌کند و لذا دائما وقایع برخلاف انتظار و دلخواهش رخ می‌دهد؛ پس همه چیز را شوم و بدبیاری می‌بیند.

ب. شاید از این جهت که با انکار نشانه‌هایی که راه صحیح را نشان می‌دهند، دائما به بیراهه می‌افتد و زمین می‌خورد و لذا دائما با شومی و بداقبالی مواجه می‌شود.

ج. ...

## 349) سوره بلد (90) آیه 20 عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ 21/11/1395

### ترجمه

بر آنهاست آتشی فراگیر [سرپوشیده و سربسته].

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«مُؤْصَدَةٌ»

این کلمه هم با همزه (ؤ)[[106]](#footnote-106) و هم بدون همزه (و) قرائت شده است (الکامل المفصل فی القرائات الاربعة عشر، ص594) و در هر دو صورت، اغلب اهل لغت نیز در اینکه ماده آن «أصد» باشد ویا «وصد»[[107]](#footnote-107) نظر قطعی نداده‌اند، بلکه توضیح داده‌اند که در هر دو صورت، اصل این ماده به معنای اشتمال و فراگیری‌ای است که کاملا بر شیء مورد نظر احاطه دارد و روی آن را می‌پوشاند و لذا به معنای «سرپوش»ی که کاملا روی چیزی قرار بگیرد و در آن را محکم کند نیز به کار رفته است (معجم المقاييس اللغة، ج‏1، ص110 و ج6، ص117؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص872) و در همین راستا برخی اصل این ماده را به معنای «انضمام چیزی به چیز دیگر به نحوی که کاملا بر آن منطبق شود» دانسته‌اند (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏13، ص121) ؛ لذا اغلب اهل لغت و نیز مفسران «موصده» را معادل «مطبقه» دانسته‌اند. (ابن‌عباس و مجاهد، به نقل مجمع‌البیان، ج10، ص751؛ المیزان، ج20، ص294) و برخی چنین توضیح داده‌اند که مقصود از این آیه آتشی است که درب [=درپوش]هایش بر روی آن چنان محکم شده که نه راه خروجی برای آنها باقی نمی‌ماند و نه نسیم ورحمتی از بیرون بدانها می‌رسد (مقاتل، به نقل مجمع‌البیان، ج10، ص751)

برخی توضیح داده‌اند که «موصدة» در اصل وصف «درب» است و تقدیر کلام چنین بوده : «عليهم نار مؤصدة الأبواب» و چون مضاف الیه حذف شده، تنوین در جای آن نشسته است. (مفاتيح الغيب، ج‏31، ص172) [[108]](#footnote-108)

این کلمه بدین صورت یکبار دیگر هم در قرآن کریم به کار رفته است (إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَة؛ همزه/8) و از این ماده کلمه «وصید» هم در قرآن کریم به کار رفته که بمعنای «درگاه منزل» می‌باشد (کتاب العین، ج7، ص145؛ المحیط فی اللغة، ج8، ص171) ظاهرا از این جهت که محلی است که درب در آنجا بر منزل بسته و منطبق می‌گردد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏13، ص121)[[109]](#footnote-109)

### حدیث

1) از امام باقر ع روایتی طولانی نقل شده است که وضعیت کافر حقیقی از لحظه مرگ تا عالم قبر و ورود در محشر و نهایتا وضعیتش در جهنم را توضیح می‌دهند. فرازی از این حدیث در جلسه326 (حدیث3) گذشت. <http://yekaye.ir/al-hajj-22-21/>

فراز پایانی این حدیث (یعنی پایان کار کافرانی که همواره در جهنم خواهند بود) چنین است:

...[[110]](#footnote-110)پس درها جهنم بر آن گذاشته می‌شود و ستونش بر آنان مسدود می‌گردد دیگر نه روح و راحتی‌ای بر آنها وارد ‌شود و نه غم و اندوه هرگز از آنان بیرون رود و آن [آتش] بر آنها «موصده»‌ یعنی دربسته، خواهد بود؛ نه فرشتگانی دارند که شفاعتشان کنند و نه از بهشتیان دوست صمیمی‌ای دارند و پروردگار آنها را به فراموشی می‌سپارد و یاد آنها را از دل‌های بندگان می‌برد و دیگر هرگز یاد نخواهند شد؛

به خداوند عظیم و غفور و رحمان و رحیم پناه می‌بریم از آتش، و آنچه در آن است، و هر عملی که به آتش نزدیک کند؛ که همانا او غفور و رحیم و جواد و کریم است.

الإختصاص، ص365

سَعِيدُ بْنُ جَنَاحٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ قَبْضَ رُوحِ الْكَافِر...

... فَيُطْبَقُ عَلَيْهِمْ أَبْوَابُهَا وَ يُسَدُّ عَلَيْهِمْ عَمَدُهَا فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ رَوْحٌ أَبَداً وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُمُ الْغَمُّ أَبَداً وَ هِيَ عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ يَعْنِي مُطْبَقَةٌ لَيْسَ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ شَافِعُونَ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ صِدِّيقٌ حَمِيمٌ وَ يَنْسَاهُمُ الرَّبُّ وَ يَمْحُو ذِكْرَهُمْ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَلَا يُذْكَرُونَ أَبَداً فَنَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ الْغَفُورِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ النَّارِ وَ مَا فِيهَا وَ مِنْ كُلِّ عَمَلٍ يُقَرِّبُ مِنَ النَّارِ إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ جَوَادٌ كَرِيم‏.

2) در فرازی از مناجات امیرالمومنین ع که به «دعای کمیل» معروف شده، آمده است:

آیا این طور خواهد بود – تو منزهی خدایا و تو را حمد می گویم –که صدای بنده مسلمانت شنیده شود که به خاطر مخالفت با او در بند شده و به خاطر معصیت او طعم عذابش را می‌چشد و بین درهای بسته آن به خاطر جرم و گناهش زندانی شده، در حالی که او فریاد می‌زند فریاد زدنِ کسی که آرزومند رحمتت است، و تو را با زبان اهل توحیدت می‌خواند و با ربوبیتت به تو توسل می جوید؟!

مولای من! چگونه او در عذاب بماند در حالی که امید دارد به آنچه قبلا از حلم و بردباری تو دیده؛ و چگونه آتش او را بیازارد در حالی که او به فضل و رحمت تو آرزومند است، یا چگونه لهیب آتش او را بسوزاند در حالی که تو صدایش را می‌شنوی و جایگاهش را می‌بینی، یا چگونه نَفَس آتش او را در خود گیرد در حالی که تو از ضعف او باخبری، یا چگونه بین درهای بسته به غل و زنجیر کشیده شده باشد در حالی که تو از صداقتش باخبری؟!

مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج‏2، ص848

رُوِيَ أَنَّ كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ النَّخَعِيَّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع سَاجِداً يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَان‏

... أَ فَتُرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَ بِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُسْجَنُ فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَ ذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَ حُبِسَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَ جَرِيرَتِهِ وَ هُوَ يَضِجُّ إِلَيْكَ ضَجِيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِكَ وَ يُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَ يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَ هُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَ هُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَ رَحْمَتَكَ أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهَبُهَا وَ أَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ تَرَى مَكَانَهُ أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ أَمْ كَيْفَ يَتَغَلْغَلُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَه‏...

3) هنگامی که امیرالمومنین بعد از جنگ جمل وارد بصره شدند، احنف به قیس دعوت کردند که ایشان و [عده‌ای از خواص] اصحابشان وعده‌ای مهمان وی شوند. حضرت فرمود: با اصحابم کاری نداشته باش. احنف وقتی اصحاب حضرت را دید که چقدر حال افتاده و ظاهر رنجوری دارند، از حضرت پرسید: اینها را چه شده؟ آیا به خاطر گرسنگی است یا از ترس جنگ به این حال و روز افتاده‌اند؟

حضرت ع در وصف حال و روز این اصحابشان مطالبی می‌فرمایند که آنها چگونه آخرت را جدی گرفته‌اند و از شدت آمادگی برای مواقف قیامت چه حال و روزی دارند؛ و سپس توضیحاتی درباره عذابهای جهنمیان و جایگاه بهشت برای متقین ارائه می‌دهند؛ در پایان می‌فرمایند:

و اگر می دیدی آنگاه که منادی ندا دهد: ای کسانی که اهل بهشت و نعمت‌های آن شده‌اید! ای کسانی که زینت‌ها و زیورهای آن ارزانی‌تان گردیده! جاودانه باشید که دیگر مرگی در کار نخواهد بود؛ آن هنگام است که امید جهنمیان قطع شده، درها به رویشان بسته گردیده و تمام اسباب و راهها از دسترس‌شان خارج می‌گردد؛ آن روز چه بسیار پیرمردی که ندای «وای از پیری‌ام» سر می‌دهد و چه‌بسیار جوانی که فریاد «وای از جوانی‌ام» برمی‌آورد و چه‌بسیار زنی که فریاد «وای از رسوایی‌ام» سر می‌دهد در حالی که حجابش دریده شده؛

آن روز چه‌بسیار محاصره شدگانی که بین درهای بسته آن زندانی‌اند؛ اما چه محاصره شدنی، بعد از اینکه لباس پنبه‌ای بر تن کرده و بر سر ایوانها آب خنک و عذاهای رنگارنگ می‌خوردی، لباسی بر تن می‌کنی که هیچ مویی را آسوده نمی‌گذارد؛ و چیزی نمی‌خوری مگر اینکه تو را می‌گدازد، و نه چشمی مانده که به محبوبی بنگری مگر اینکه از حدقه درآمده باشد!

این است آنچه خداوند برای محرمین آماده کرده؛ و آن چیزی [که قبلا بیان شد] بود که خداوند برای تقوی‌پیشگان آماده نموده است.

صفات الشيعة (للصدوق)، ص44

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الدِّينَوَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْبَصْرَةَ بَعْدَ قِتَالِ أَهْلِ الْجَمَلِ دَعَاهُ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ وَ اتَّخَذَ لَهُ طَعَاماً فَبَعَثَ إِلَيْهِ ع وَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْنَفُ ادْعُ لِي أَصْحَابِي فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مُتَخَشِّعُونَ كَأَنَّهُمْ شِنَانٌ بَوَالِي فَقَالَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِهِمْ أَ مِنْ قِلَّةِ الطَّعَامِ أَوْ مِنْ هَوْلِ الْحَرْبِ فَقَالَ ص لَا يَا أَحْنَفُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحَبَّ أَقْوَاماً تَنَسَّكُوا لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا تَنَسُّكَ مَنْ هَجَمَ عَلَى مَا عَلِمَ مِنْ قُرْبِهِمْ مِنْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ قَبْلِ‏ أَنْ يُشَاهِدُوهَا ...[[111]](#footnote-111)

... وَ لَوْ رَأَيْتَ مُنَادِياً يُنَادِي وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا وَ يَا أَهْلَ حُلِيِّهَا وَ حُلَلِهَا خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ فَعِنْدَهَا يَنْقَطِعُ رَجَاؤُهُمْ وَ تُغْلَقُ الْأَبْوَابُ وَ تَنْقَطِعُ بِهِمُ الْأَسْبَابُ فَكَمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ شَيْخٍ يُنَادِي وَا شَيْبَتَاهْ وَ كَمْ شَبَابٍ يُنَادِي وَا شَبَابَاهْ وَ كَمْ مِنِ امْرَأَةٍ تُنَادِي وَا فَضِيحَتَاهْ هُتِكَتْ عَنْهُمُ السُّتُورُ فَكَمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ مَغْمُوسٍ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا مَحْبُوسٌ يَا لَكَ غَمْسَةٌ أَلْبَسَتْكَ بَعْدَ لِبَاسِ الْكَتَّانِ وَ الْمَاءِ الْمُبَرَّدِ عَلَى الْجُدْرَانِ وَ أَكْلِ الطَّعَامِ أَلْوَاناً بَعْدَ أَلْوَانٍ لِبَاساً لَمْ يَدَعْ لَكَ شَعْراً نَاعِماً كُنْتَ مُطْعَمَهُ إِلَّا بَيَّضَهُ وَ لَا عَيْناً كُنْتَ تُبْصِرُ بِهَا إِلَى حَبِيبٍ إِلَّا فَقَأَهَا هَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُجْرِمِينَ وَ ذَلِكَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُتَّقِينَ.

### تدبر

1) «عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ»

در آیه قبل فرمود کسانی که به نشانه‌های خدا کفر بورزند، همنشین شومی و بی‌برکتی‌اند؛ و در این آیه، حقیقت این شوم بودن را توضیح می دهد:

واقع شدن در میانه‌ی آتشی فراگیر، که دربش هم تا ابد بسته خواهد بود، نه از بیرون کمکی و یا نسیمی می‌وزد، و نه اینها راهی به خروج از آن خواهند داشت. (حدیث1)

2) «عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ»

چرا عده‌ای در قیامت مبتلا به «نار موصده» (آتشی که دربسته است و دیگر مفری از آن وجود ندارد) می‌شوند؟

الف. به نظر می‌رسد حقیقت جهنم، باطن دنیاست[[112]](#footnote-112) و بدین جهت است که قرآن می‌فرماید که همه ما انسانها حتما وارد جهنم می‌شویم (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها كانَ عَلى‏ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا؛ مریم/71).

پس، حقیقت جهنمی شدن، از آسمان ماندن و زمینی شدن است (چنانکه خداوند وقتی می‌خواهد از جهنمی شدن برخی افراد صحبت کند، می‌فرماید: جاودانگی‌اش را به سمت زمین قرار داد: لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْض‏؛ اعراف/176)

و تمام همت شیطان این است که این زمین را زینت دهد (حجر/39) و انسان را زمین‌گیر کند (جلسه278، تدبر5 <http://yekaye.ir/al-hegr-15-39/> )

کسی که افق نگاه و نهایت همتش زمین و دنیا شد، دیگر گردنه قیامت (بلد/11) و نشانه‌هایی را که خداوند سبحان برای راهیابی‌اش قرار داده (بلد/19)، جدی نمی‌گیرد، و پرونده خود را برای همیشه در دنیایی که باطنش جهنم است، می‌بندد؛ و آنگاه که در قیامت باطن امور آشکار گشت، می‌بیند که گرفتار «نار موصدة» شده است، گرفتار آتشی دربسته که نه مرگی دارد و نه راه فراری، زیرا در دنیاست که مرگ معنی داشت و جای اقدام و عمل بود، اما در آخرت فقط جای حساب و جزاست: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَل‏» (نهج‌البلاغه، خطبه43)

ب. ...

## جمع‌بندی مباحث مطرح شده در سوره بلد

این سوره، ابتدا با سوگندهایی تاکید کرد که انسان در سختی آفریده شده و او از این وضعیت خود غافل است. سپس تاکید شد که ما نعمت‌هایی (چشم و زبان و لب و نعمت هدایت) به او دادیم، اما گردنه‌ای پیش روی اوست که او برای درنوردیدن آن اقدام نکرده؛ و این درنوردیدن، نه حرکتی فیزیکی، بلکه اقدامی انسانی بود: رها کردن گردنی [از یوق بردگی یا یوق آتش]، اطعام در شرایط قحطی به یتیمان خویشاوند و مسکینان زمین‌گیر؛ و از همه مهم‌تر ایمان داشتن و برقراری روابط اجتماعی مطلوب بر مدار توصیه به صبر و رحمت؛ کسی که این گونه شد انسان خوش‌یُمنی است؛ و کسی که این حقایق و آیات الهی را انکار کرد، انسانی بدیُمن، و محبوس در آتش خواهد بود.

شاید بتوان گفت محور آیات این سوره، آیه 4 (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ: حقاً انسان را در رنج [و سختی] آفریدیم) است. در واقع چه‌بسا هدف سوره، توجه دادن به این حقیقت است که متن خلقت انسان در دنیا، با رنج و سختی عجین شده، و باید انسان از گردنه‌ای صعب‌العبور بگذرد؛ و باید خود را برای این عبور آماده کند؛ آمادگی‌اش هم با ایمان و یک سلسله کارهایی که با منفعت‌طلبی دنیوی سازگار نیست، حاصل می‌شود؛ و کسی که این سختی و عبور را جدی نگیرد، این گونه نیست که دیگر مشکلی نخواهد داشت، بلکه در باطن این دنیا که آتش جهنم است، تا ابد محبوس خواهد ماند.

در حقیقت، شاید درس اصلی این سوره، این باشد که آسودگی حقیقی را در دنیا جستجو نکنیم و بدانیم رنج و سختی در زندگی دنیا، امری گریزناپذیر است؛ و تنها در افق آخرت‌بینی است که رنج و سختیِ این زندگی، نه‌تنها تحمل‌پذیر، بلکه چه‌بسا دلپسند، می‌گردد؛ چرا که انسانی که به این منظر ایمان آورد و نشانه‌های راه را جدی بگیرد، این سختی‌ها را مقدمه‌ای برای یک زندگی بسیار دلپذیر می‌سازد.

1. . درباره فضیلت و ثواب این سوره، این روایات هم ذکر شده است:

   (1) أبي بن كعب قال قال رسول الله ص من قرأها أعطاه الله الأمن من غضبه يوم القيامة (مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج‏10، ص: 743)

   (2) و من (خواص القرآن): روي عن النبي (صلى الله عليه و آله) أنه قال: «من قرأ هذه السورة أعطاه الله تعالى الأمان من غضبه يوم القيامة، و نجاه من صعود العقبة الكؤود، و من كتبها و علقها على الطفل، أو ما يولد، أمن عليه من كل ما يعرض للأطفال». (البرهان في تفسير القرآن، ج‏5، ص659)

   (3) و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «من قرأها نجاه الله تعالى يوم القيامة من صعوبة العقبة، و من كتبها و علقها على مولود أمن من كل آفة و من بكاء الأطفال، و نجاه الله من أم الصبيان. (البرهان في تفسير القرآن، ج‏5، ص659)

   (4) و قال الصادق (عليه السلام): «إذا علقت على الطفل أمن من النقص، و إذا سعط من مائها أيضا برى‏ء مما يؤلم الخياشم، و نشأ نشوءا صالحا». (البرهان في تفسير القرآن، ج‏5، ص659) [↑](#footnote-ref-1)
2. و برخی گفته‌اند از این جهت هریک حق دارد لباس دیگری را بگشاید (معجم المقاييس اللغة، ج‏2، ص20-22؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص251-252) [↑](#footnote-ref-2)
3. علاوه بر حدیث1 جلسه 330 که مضمونی شبیه همین حدیث داشت، روایات زیر هم در همین مضمون می‌باشند:

   (1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ قَالَ أُعَظِّمُ إِثْمَ مَنْ يَحْلِفُ بِهَا قَالَ وَ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَظِّمُونَ الْحَرَمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ يَسْتَحِلُّونَ حُرْمَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ لَا يَعْرِضُونَ لِمَنْ كَانَ فِيهِ وَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهُ دَابَّةً فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ قَالَ يُعَظِّمُونَ الْبَلَدَ أَنْ يَحْلِفُوا بِهِ وَ يَسْتَحِلُّونَ فِيهِ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص. (الكافي، ج‏7، ص450)

   (2) وَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: ... وَ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَظِّمُونَ الْحَرَمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ وَ يَسْتَحِلُّونَ حُرْمَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ لَا يَعْرِضُونَ لِمَنْ كَانَ فِيهِ وَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهُ دَابَّةً فَقَالَ اللَّهُ «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ» قَالَ يُعَظِّمُونَ الْبَلَدَ أَنْ يَحْلِفُوا بِهِ وَ يَسْتَحِلُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِ (النوادر(للأشعري)، ص171)

   (3) قَالَ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ الْجَاهِلِيَّةُ يُعَظِّمُونَ الْمُحَرَّمَ وَ لَا يُقْسِمُونَ بِهِ وَ لَا بِشَهْرِ رَجَبٍ، وَ لَا يَعْرِضُونَ فِيهِمَا لِمَنْ كَانَ فِيهِمَا ذَاهِباً أَوْ جَائِياً وَ إِنْ كَانَ قَتَلَ أَبَاهُ، وَ لَا لِشَيْ‏ءٍ يَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ دَابَّةٍ أَوْ شَاةٍ أَوْ بَعِيرٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَالَ اللَّهُ لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَد هداية الأمة إلى أحكام الأئمة ع (للشیخ حر العاملی)، ج7، ص562.

   (4) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: كَانَتْ قُرَيْشٌ تُعَظِّمُ الْبَلَدَ الْحَرَامَ وَ تَسْتَحِلُّ مُحَمَّداً ص فَقَالَ تَعَالَى لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ يُرِيدُ أَنَّهُمْ اسْتَحَلُّوكَ وَ كَذَّبُوكَ وَ شَتَمُوكَ فَعَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِم‏ (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص773) [↑](#footnote-ref-3)
4. عبارات ابتدای این کتاب اندک تفاوتی دارد: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارٍ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِيُّ عَنْ سُلَيْمٍ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيّاً ع يَقُولُ إِنِّي وَ أَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُّونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ... [↑](#footnote-ref-4)
5. نقل مطلب در این دو کتاب بدین صورت است: عَنْ أَبَانٍ قَالَ سَمِعْتُ سُلَيْمَ بْنَ قَيْسٍ يَقُول‏ ... قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ... يَا سُلَيْمُ إِنَّ أَوْصِيَائِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي أَئِمَّةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُّونَ‏ كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ هُمْ قَالَ ابْنِي هَذَا الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي هَذَا الْحُسَيْنُ ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَةٌ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمُ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ» فَالْوَالِدُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَا وَ ما وَلَدَ يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْأَحَدَ عَشَرَ وَصِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَجْتَمِعُ إِمَامَانِ قَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنَّ وَاحِداً صَامِتٌ [لَا يَنْطِقُ‏] حَتَّى يَهْلِكَ الْأَوَّل‏ [↑](#footnote-ref-5)
6. . این دو روایت هم در همین راستا قابل توجه است:

   قَالَ: أَبُو النَّضْرِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ قَالَ: الْوَالِدُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ ما وَلَدَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص430)

   وَ رَوَى أَيْضاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا بَكْرٍ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ والِدٍ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ ما وَلَدَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع. (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص772) [↑](#footnote-ref-6)
7. . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ. وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ. وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ» قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ ع. [↑](#footnote-ref-7)
8. . حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ قَالَ: عَلِيٌّ وَ مَا وَلَد [↑](#footnote-ref-8)
9. . ابن عقدة، قال: حدّثنا عيسى بن عبد اللّه المحمّدي من ولد عليّ بن محمّد بن عمر بن علي، قال: حدّثني أبي، عن أبيه‏ عن جدّه عليّ عليه السّلام، قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم: «حقّ عليّ على المسلمين كحقّ الوالد على ولده» [↑](#footnote-ref-9)
10. . قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِه‏ [↑](#footnote-ref-10)
11. . این روایت هم در همین راستا قابل توجه است:

    وَ رَوَى أَبُو الْمَضَا صَبِيحٌ عَنِ الرِّضَا قَالَ النَّبِيُّ أَنَا وَ عَلِيٌّ الْوَالِدَانِ. (مناقب آل أبي طالب ع (لابن شهرآشوب)، ج‏3، ص105) [↑](#footnote-ref-11)
12. . ابن‌شهر آشوب (متوفی588) در کتاب مناقب آل أبي طالب ع (ج‏3، ص105) نقل می‌کند که راغب اصفهانی (متوفی502) در کتاب «مفردات الفاظ القرآن» نقل کرده است که: «قَالَ النَّبِيُّ يَا عَلِيُّ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَحَقُّنَا عَلَيْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبَوَيْ وِلَادَتِهِمْ فَإِنَّا نُنْقِذُهُمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَ نُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِخِيَارِ الْأَحْرَارِ.» اما در کمال تعجب در نسخه‌های امروزین این کتاب فقط عبارت «رُوِيَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ: أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (ص58) مشاهده می‌شود. [↑](#footnote-ref-12)
13. . حتی در معنای شیطان و ذریه شیطان هم می‌تواند به کار رود چنانکه در برخی از ادعیه آمده است:

    الدعاء في الوحدة: يَا أَرْضُ رَبِّي وَ رَبُّكِ اللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكِ وَ شَرِّ مَا فِيكِ وَ شَرِّ مَا خُلِقَ فِيكِ وَ مِنْ شَرِّ مَا يُحَاذَرُ عَلَيْكِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ وَ أَسْوَدَ وَ حَيَّةٍ وَ عَقْرَبٍ مِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ وَ مِنْ شَرِّ والِدٍ وَ ما وَلَدَ أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُون‏ (مكارم الأخلاق، ص353)

    أَنَّهُ ص قَالَ: إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ فَأَقْبَلَ اللَّيْلُ قَالَ أَرْضُ- رَبِّي وَ رَبُّكِ اللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكِ وَ شَرِّ مَا فِيكِ وَ شَرِّ مَا يَدِبُّ عَلَيْكِ وَ أَعُوذُ بِكِ مِنْ أَسَدٍ وَ أَسْوَدَ وَ مِنَ الْحَيَّةِ وَ الْعَقْرَبِ وَ مِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ وَ مِنْ والِدٍ وَ ما وَلَدَ. (عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏1، ص156) [↑](#footnote-ref-13)
14. . «کبد» به معنای ایستاده بودن نه‌تنها در روایات ذیل این آیه آمده (که در قسمت احادیث خواهد آمد) بلکه در روایات دیگری هم کاملا در همین معنا به کار رفته است مانند این روایت توحیدی:

    2- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَنَّهُ قَال‏ ‏...وَ هُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى انْتِصَابٍ وَ قِيَامٍ عَلَى سَاقٍ فِي كَبَدٍ كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ وَ لَكِنْ قَائِمٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ كَقَوْلِ الرَّجُلِ الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا فُلَانٌ وَ اللَّهُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَت‏...( التوحید (للصدوق) ص288؛ الکافی، ج1، ص121) [↑](#footnote-ref-14)
15. . عبارت محذوف چنین است:

    قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نَرَى الدَّوَابَّ فِي بُطُونِ أَيْدِيهَا الرُّقْعَتَيْنِ مِثْلَ الْكَيِّ فَمِنْ أَيِّ شَيْ‏ءٍ ذَلِكَ فَقَالَ ذَلِكَ مَوْضِعُ مَنْخِرَيْهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ [↑](#footnote-ref-15)
16. . این روایت هم در همین مضمون است ولی طولانی تر:

    عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِمِنًى إِذَا أَقْبَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى حِمَارٍ لَهُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُقَايِسَكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَيْسَ فِي دِينِ اللَّهِ قِيَاسٌ وَ لَكِنْ أَسْأَلُكَ عَنْ حِمَارِكَ هَذَا فِيمَ أَمْرُهُ قَالَ عَنْ أَيِّ أَمْرِهِ تَسْأَلُ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَاتَيْنِ النُّكْتَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ مَا هُمَا فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ خُلِقَ فِي الدَّوَابِّ كَخَلْقِ أُذُنَيْكَ وَ أَنْفِكَ فِي رَأْسِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع خَلَقَ اللَّهُ أُذُنِي لِأَسْمَعَ بِهِمَا وَ خَلَقَ عَيْنَيَّ لِأُبْصِرَ بِهِمَا وَ خَلَقَ أَنْفِي لِأَجِدَ بِهِ الرَّائِحَةَ الطَّيِّبَةَ وَ الْمُنْتِنَةَ فَفِيمَا خَلَقَ هَذَانِ وَ كَيْفَ نَبَتَ الشَّعْرُ عَلَى جَمِيعِ جَسَدِهِ مَا خَلَا هَذَا الْمَوْضِعَ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَتَيْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ تَسْأَلُنِي عَنْ مَسَائِلِ الصِّبْيَانِ فَقَامَ وَ خَرَجَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ سَأَلْتَهُ عَنْ أَمْرٍ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ يَعْنِي مُنْتَصِباً فِي بَطْنِ أُمِّهِ مَقَادِيمُهُ إِلَى مَقَادِيمِ أُمِّهِ وَ مَآخِيرُهُ إِلَى مَآخِيرِ أُمِّهِ غِذَاؤُهُ مِمَّا تَأْكُلُ أُمُّهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُ أُمُّهُ تُنَسِّمُهُ تَنْسِيماً وَ مِيثَاقُهُ الَّذِي أَخَذَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَإِذَا دَنَا وِلَادَتُهُ أَتَاهُ مَلَكٌ يُسَمَّى الزَّاجِرَ فَيَزْجُرُهُ فَيَنْقَلِبُ فَيَصِيرُ مَقَادِيمُهُ إِلَى مَآخِيرِ أُمِّهِ وَ مَآخِيرُهُ إِلَى مَقَادِيمِ أُمِّهِ لِيُسَهِّلَ اللَّهُ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ الْوَلَدِ أَمْرَهُ وَ يُصِيبُ ذَلِكَ جَمِيعَ النَّاسِ إِلَّا إِذَا كَانَ عَاتِياً فَإِذَا زَجَرَهُ فَزِعَ وَ انْقَلَبَ وَ وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ بَاكِياً مِنْ زَجْرَةِ الزَّاجِرِ وَ نَسِيَ الْمِيثَاقَ وَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَمِيعَ الْبَهَائِمِ فِي‏ بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا مَنْكُوسِينَ مُقَدَّمُهَا إِلَى مُؤَخَّرِ أُمَّهَاتِهَا وَ مُؤَخَّرُهَا إِلَى مُقَدَّمِ أُمَّهَاتِهَا وَ هِيَ تربض [تَتَرَبَّصُ‏] فِي الْأَرْحَامِ مَنْكُوسَةً قَدْ أَدْخَلَ رَأْسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ يَأْخُذُ الْغِذَاءَ مِنْ أُمِّهِ فَإِذَا دَنَا وِلَادَتُهَا انْسَلَّتْ انْسِلَالًا وَ مَوْضِعُ أَعْيُنِهَا فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا وَ هَاتَانِ النُّكْتَتَانِ اللَّتَانِ بَيْنَ أَيْدِيهَا كُلِّهَا مَوْضِعُ أَعْيُنِهَا فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا وَ مَا فِي عَرَاقِيبِهَا مَوْضِعُ مَنَاخِيرِهَا لَا يَنْبُتُ عَلَيْهِ الشَّعَرُ وَ هُوَ لِلدَّوَابِ كُلِّهَا مَا خَلَا الْبَعِيرَ فَإِنَّ عُنُقَهُ طَالَ فَنَفَذَ رَأْسُهُ بَيْنَ قَوَائِمِهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ قَالَ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَيُّمَا ظِئْرِ قَوْمٍ قَتَلَتْ صَبِيّاً لَهُمْ وَ هِيَ نَائِمٌ انْقَلَبَتْ عَلَيْهِ فَقَتَلَتْهُ فَإِنَّ عَلَيْهَا الدِّيَةَ مِنْ مَالِهَا خَاصَّةً إِنْ كَانَتْ إِنَّمَا ظَاءَرَتْ طَلَبَ الْعِزِّ وَ الْفَخْرِ وَ إِنْ كَانَتْ إِنَّمَا ظَاءَرَتْ مِنَ الْفَقْرِ فَإِنَّ الدِّيَةَ عَلَى عَاقِلَتِهَا (المحاسن، ج‏2، ص304-305) [↑](#footnote-ref-16)
17. . ادامه این دعا چنین است:

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ خَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَ احْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ، وَ وَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ، وَ لَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي، وَ اجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ، وَ رِضَايَ فِيمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ، وَ بَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَ فِيمَا خَوَّلْتَنِي وَ فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَ اجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالاتِي مَحْفُوظاً مَكْلُوءاً مَسْتُوراً مَمْنُوعاً مُعَاذاً مُجَاراً.

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَ فَرَضْتَهُ عَلَيَّ لَكَ فِي وَجْهٍ مِنْ وُجُوهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ إِنْ ضَعُفَ عَنْ ذَلِكَ بَدَنِي، وَ وَهَنَتْ عَنْهُ قُوَّتِي، وَ لَمْ تَنَلْهُ مَقْدُرَتِي، وَ لَمْ يَسَعْهُ مَالِي وَ لَا ذَاتُ يَدِي، ذَكَرْتُهُ أَوْ نَسِيتُهُ. هُوَ، يَا رَبِّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ أَغْفَلْتُهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي، فَأَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْ‏ءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصَّنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي، أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ يَا رَبِّ.

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِي حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي، وَ حَتَّى‏ يَكُونَ الْغَالِبُ عَلَيَّ الزُّهْدَ فِي دُنْيَايَ، وَ حَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقاً، وَ آمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقاً وَ خَوْفاً، وَ هَبْ لِي نُوراً أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، وَ أَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ أَسْتَضِي‏ءُ بِهِ مِنَ الشَّكِّ وَ الشُّبُهَاتِ

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ، وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى أَجِدَ لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَ كَأْبَةَ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ

    اللَّهُمَّ قَدْ تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَكُنْ بِحَوَائِجِي حَفِيّاً.

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَ الْعُسْرِ وَ الصِّحَّةِ وَ السَّقَمِ، حَتَّى أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رَوْحَ الرِّضَا وَ طُمَأْنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ الرِّضَا وَ السُّخْطِ وَ الضَّرِّ وَ النَّفْعِ.

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسُدَ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْ‏ءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَ حَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعَمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَ مِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

    اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا، وَ الِاحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضَا وَ الْغَضَبِ، حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِكَ، مُؤْثِراً لِرِضَاكَ عَلَى مَا سِوَاهُمَا فِي الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَعْدَاءِ، حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَ جَوْرِي، وَ يَيْأَسَ وَلِيِّي مِنْ مَيْلِي وَ انْحِطَاطِ هَوَايَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصاً فِي الرَّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. [↑](#footnote-ref-17)
18. . و أمّا كون خلق الإنسان في كبد: فانّ الإنسان مخلوق على كيفيّة خاصّة ركّب من موادّ عالم الطبيعة و من نفخة من عالم الروحانيّة، و له استعداد العروج الى مقامات عالية.

    و كلّما كانت القوى الاستعداديّة في شي‏ء كثيرة، و مقتضيات البلوغ الى‏ المراتب الكماليّة قويّة: فلا بدّ في مقام السير الى الكمال و تحصيل مراتب الفعليّة، من المجاهدة و السعى البليغ و تحمّل المشاقّ في رفع الموانع الموجودة و الحادثة.

    و من المكابدة المستمرّة للإنسان: احتياجه الى تأمين جهات الحوائج البدنيّة، و جهات روحانيّة لازمة، فلا بدّ من نظم و اعتدال و رعاية جهات توجب الائتلاف بينهما و تأدية حقوق الجانبين.

    و الى هذا المعنى يشار في:. وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ- 29/ 6. يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى‏ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ- 84/ 6. فَلِذلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ- 42/ 15 فمسير الإنسان في حياته: هو البلوغ الى أقصى مراتب الكمالات الروحانيّة، و النيل الى كسب المعارف و الحقائق الإلهيّة، و هذا السير انّما يتحصّل و يتيسّر بمركب البدن، بأن يجعل البدن و قواه وسيلة للسلوك الى المقصد، و لا يصحّ صرف الأيّام في تأمين البدن الفاني الّذى هو المركب و الوسيلة، و الغفلة عن السير و المرحلة المقصودة الانسانيّة. [↑](#footnote-ref-18)
19. . ِ ... فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْ‏ءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهٍ وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْ‏ءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَة ... [↑](#footnote-ref-19)
20. . ِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ أَيْ مُنْتَصِباً وَ لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهُ شَيْ‏ءٌ [↑](#footnote-ref-20)
21. . و الْكَبَدُ: المشقّة. قال تعالى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ [البلد/ 4] تنبيها أنّ الإنسان خلقه اللّه تعالى على حالة لا ينفكّ من المشاقّ ما لم يقتحم العقبة و يستقرّ به القرار، كما قال: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ [الانشقاق/ 19]. [↑](#footnote-ref-21)
22. در البرهان في تفسير القرآن، ج‏5، ص663 و بحار الأنوار، ج‏9، ص251 در نقل همین روایت از تفسیر قمی، کلمه «نعثل» ثبت شده است که به نظر درست‌تر می‌آید؛ البته در تفسير نور الثقلين، ج‏5، ص: 580 و تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج‏14، ص: 286 همان کلمه «یقتل» ثبت شده است. ضمنا در ادامه روایت در هر چهار منبع مذکور که از تفسیر قمی نقل کرده‌اند عبارت «جَيْشِ العسرة» ثبت شده اما در متن فعلی تفسیر قمی «جَيْشِ الْعُشَيْرَةِ [العشرة]» ثبت شده که واضح است ناشی از تصحیف ناسخ بوده و همان «العسرة» درست‌تر است بویژه با توجه به روایتی که انشاءالله ذیل آیه بعد خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-22)
23. . و برخی تاکید کرده‌اند که این واژه، در مواردی استفاده می‌شود که این جمع شدن کاملا فشرده باشد و فاصله‌ای بین آنها نباشد (تجمّع مع التصاق‏؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏10، ص158) [↑](#footnote-ref-23)
24. . در شأن نزول این آیه اقوال متعددی است.

    (1) قيل هو الحرث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف و ذلك أنه أذنب ذنبا فاستفتى رسول الله ص فأمره أن يكفر فقال لقد ذهب مالي في الكفارات و النفقات منذ دخلت في دين محمد؛ عن مقاتل (مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج‏10، ص748؛ تفسیر الثعلبی، ج10، ص208)

    (2) وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ: يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالًا لُبَداً قَالَ: هُوَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ حِينَ عَرَضَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْإِسْلَامَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَ قَالَ: فَأَيْنَ مَا أَنْفَقْتُ فِيكُمْ مَالًا لُبَداً وَ كَانَ أَنْفَقَ مَالًا فِي الصَّدِّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَقَتَلَهُ عَلِيٌّ ع. (تفسير القمي، ج‏2، ص422)

    (4) يعني: أبا جهل بن هشام يقول: أنفقت مالاً كثيراً في عداوة محمد صلّى الله عليه وسلم، فلم ينفعني ذلك، وهو أنه ضمن مالاً لمن يقتل محمدا صلّى الله عليه وسلم، ويقال: أنفق مالاً يوم بدر (تفسیر بحر العلوم للسمرقندی، ج3، ص583)

    (5) {يَقُول} يعْنى كلدة بن أسيد وَيُقَال الويد بن الْمُغيرَة {أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَداً} أنفقت مَالا كثيرا فى عَدَاوَة مُحَمَّد صلى الله عَلَيْهِ وَسلم فَلم يَنْفَعنِي ذَلِك شَيْئا (المقباس من تفسیر ابن عباس، ص511)

    (6) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ: أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَعْنِي يَقْتُلُ فِي قَتْلِهِ بِنْتَ النَّبِيِّ ص يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالًا لُبَداً يَعْنِي الَّذِي جَهَّزَ بِهِ النَّبِيُّ ص فِي جَيْشِ الْعُشَيْرَةِ [العسرة] (تفسير القمي، ج‏2، ص423) (متن کامل این حدیث، در جلسه 334، حدیث2 گذشت) اما اين کسی بوده که تدارکاتی برای «لشكر عشيره» یا «جیش العسرة» [جیش العسرة لشکری است که برای جنگ تبوک فرستاده شد] تهیه کرد و بعد پشیمان شده كيست؟ حدیثی از امام صادق ع رسیده است که شاید ارتباطی با این نکته داشته باشد. ایشان درباره فرزندان پیامبر ص توضیحاتی می‌دهند تا می‌رسند به:

    اما رقیه، او ابتدا با عتبة بن ابی‌لهب ازدواج کرد تا زمانی که وی از دنیا رفت. سپس با عثمان بن عفان ازدواج کرد و علت این ازدواج آن بود که رسول خدا ص در مدینه در میان اصحابش ندا داد که کسی که در تدارک «جَیش عسرت» و حفر چاه رومة (منطقه‌ای در مدینه) کمک کند و از مالش برای آن هزینه کند، خانه‌ای را نزد خداوند در بهشت برایش ضمانت می‌کنم.

    عثمان بن عفان گفت من از مالم هزینه می‌کنم. آیا آن خانه در بهشت را برایم ضمانت می‌کنی؟

    پیامبر ص فرمود عثمان! تو هزینه کن و من برایت نزد خدا خانه‌ای در بهشت ضمانت می‌کنم.

    پس عثمان چنین کرد و در دلش افتاد که رقیه را از رسول خدا ص خواستگاری کند. این را با رسول خدا ص در میان گذاشت. رسول خدا ص پاسخ رقیه را چنین بیان کرد: رقیه می‌گوید «با تو ازدواج نمی‌کنم مگر اینکه آن خانه‌ای را که پیامبر ص در بهشت برای تو ضمانت کرده است مهریه‌ام قرار دهی»؛ یعنی من [=پیامبر] از ذمه تو بری شوم بدین صورت که تو آن را به رقیه واگذار کنی، به طوری که رقیه [بعد از عقد] زنده بماند یا بمیرد، این خانه برای او باشد.

    عثمان گفت: قبول است. و رسول خدا وی را به همسری او درآورد و همان موقع بر عثمان شاهد گرفت که دیگر از ضمانت آن خانه برای عثمان مبرا شده و آن خانه برای رقیه خواهد بود و عثمان حق رجوع به رسول خدا ص در مورد آن خانه را ندارد، چه رقیه زنده بماند یا بمیرد.

    سپس رقیه قبل از اینکه به مرحله عروسی با عثمان برسد، از دنیا رفت...

    الهداية الكبرى، ص39-40

    قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَهْوَازِيِّ وَ كَانَ عَالِماً بِأَخْبَارِ أَهْلِ الْبَيْتِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الزَّاهِرِيُّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَ هُوَ الْقَاسِمُ الْأَسَدِيُّ- لَا الثَّقَفِيُّ- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ: وُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مِنْ خَدِيجَةَ ابْنَةِ خُوَيْلِدٍ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) الْقَاسِمُ، وَ بِهِ يُكَنَّى، وَ عَبْدُ اللَّهِ، وَ الطَّاهِرُ، وَ زَيْنَبُ، وَ رُقَيَّةُ، وَ أُمُّ كُلْثُومٍ، وَ كَانَ اسْمُهَا آمِنَةَ، وَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، وَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ مَارِيَةَ الْقِبْطِيَّةِ، وَ كَانَتْ أَمَةً أَهْدَاهَا الْمُقَوْقِسُ مَلِكُ الْإِسْكَنْدَرِيَّةِ.

    فَأَمَّا رُقَيَّةُ: فَزُوِّجَتْ مِنْ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي لَهَبٍ، فَمَاتَ عَنْهَا، فَزُوِّجَتْ لِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ. وَ كَانَ السَّبَبَ فِي ذَلِكَ‏ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) نَادَى فِي أَصْحَابِهِ بِالْمَدِينَةِ: مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، وَ حَفَرَ بِئْرَ رُومَةَ، وَ أَنْفَقَ عَلَيْهَا مِنْ مَالِهِ ضَمِنْتُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ: أَنَا أُنْفِقُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ مَالِي، فَتَضْمَنُ لِيَ الْبَيْتَ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): أَنْفِقْ عَلَيْهَا يَا عُثْمَانُ، وَ أَنَا الضَّامِنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ.

    فَأَنْفَقَ عُثْمَانُ عَلَى الْجَيْشِ وَ الْبِئْرِ مِنْ مَالِهِ طَمَعاً فِي ضَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ‏ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ أُلْقِيَ فِي قَلْبِ عُثْمَانَ أَنْ يَخْطُبَ رُقَيَّةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ رُقَيَّةَ تَقُولُ لَكَ لَا تُزَوِّجُكَ نَفْسَهَا إِلَّا بِتَسْلِيمِ الْبَيْتِ الَّذِي ضَمِنْتُهُ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْجَنَّةِ تَدْفَعُهُ إِلَيْهَا بِصَدَاقِهَا، فَإِنِّي أَبْرَأُ مِنْ ضَمَانِي لَكَ الْبَيْتَ بِتَسْلِيمِهِ إِلَيْهَا إِنْ مَاتَتْ رُقَيَّةُ أَوْ عَاشَتْ، فَقَالَ عُثْمَانُ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ أَشْهَدَ عَلَى عُثْمَانَ فِي الْوَقْتِ أَنَّهُ قَدْ بَرِئَ مِنْ ضَمَانِهِ الْبَيْتَ لَهُ، وَ أَنَّ الْبَيْتَ لِرُقَيَّةَ دُونَهُ، لَا رَجْعَةَ لِعُثْمَانَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فِيهِ، إِنْ عَاشَتْ رُقَيَّةُ أَوْ مَاتَتْ. ثُمَّ إِنَّ رُقَيَّةَ تُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَجْتَمِعَ بِعُثْمَانَ، وَ لِهَذَا السَّبَبِ زَوَّجَتْ رُقَيَّةُ نَفْسَهَا.. [↑](#footnote-ref-24)
25. . . متن حدیث در مصباح الشریعه (ص82-84) طولانی‌تر است:

    قَالَ الصَّادِقُ ع السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَ لَا يَكُونُ مؤمنا [مُؤمِنٌ‏] إِلَّا سَخِيّاً وَ لَا يَكُونُ سَخِيّاً إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَ هِمَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ مَنْ عَرَفَ مَا قَصَدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَذَلَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَا جُبِلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَ السَّخَاءُ مَا يَقَعُ عَلَى كُلِّ مَحْبُوبٍ أَقَلُّهُ الدُّنْيَا وَ مِنْ عَلَامَةِ السَّخَاءِ أَنْ لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا وَ مَنْ مَلَكَهَا مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ وَ مُطِيعٌ أَوْ عَاصٍ وَ شَرِيفٌ أَوْ وَضِيعٌ يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَ يَجُوعُ وَ يَكْسُو غَيْرَهُ وَ يَعْرَى وَ يُعْطِي غَيْرَهُ وَ يَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ‏ عَطَاءِ غَيْرِهِ وَ يُمَنُّ بِذَلِكَ وَ لَا يَمُنُّ وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا لَمْ يَرَ نَفْسَهُ فِيهَا إِلَّا أَجْنَبِيّاً وَ لَوْ بَذَلَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَا مَلَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ وَ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا يُسَمَّى سَخِيّاً إِلَّا الْبَاذِلُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ لِوَجْهِهِ وَ لَوْ كَانَ بِرَغِيفٍ أَوْ شَرْبَةِ مَاءٍ قَالَ النَّبِيُّ ص السَّخِيُّ بِمَا مَلَكَ وَ أَرَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَّا الْمُتَسَخِّي فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَحَمَّالُ سَخَطِ اللَّهِ وَ غَضَبِهِ وَ هُوَ أَبْخَلُ النَّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِغَيْرِهِ حَيْثُ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ‏

    وَ قَالَ النَّبِيُّ ص يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مِلْكِي مِلْكِي وَ مَالِي مَالِي يَا مِسْكِينُ أَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمِلْكُ وَ لَمْ تَكُنْ وَ هَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ أَوْ مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ فَاعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونَ مَالُ غَيْرِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا قَدَّمْتَ فَهُوَ لِلْمَالِكِينَ وَ مَا أَخَّرْتَ فَهُوَ لِلْوَارِثِينَ وَ مَا مَعَكَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِ سَبِيلٌ سِوَى الْغُرُورِ بِهِ كَمْ تَسْعَى فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ كَمْ تَدَّعِي أَ فَتُرِيدُ أَنْ تُفْقِرَ نَفْسَكَ وَ تُغْنِيَ غَيْرَك [↑](#footnote-ref-25)
26. . این دو روایت هم در همین راستا قابل توجهند:

    (1) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا بَلَا اللَّهُ الْعِبَادَ بِشَيْ‏ءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدِّرْهَمِ. (الخصال، ج‏1، ص8)

    (2) حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ‏: قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَ دِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ نَظَرَ إِلَيْهِمَا إِبْلِيسُ فَلَمَّا عَايَنَهُمَا أَخَذَهُمَا فَوَضَعَهُمَا عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ صَرَخَ صَرْخَةً ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَنْتُمَا قُرَّةُ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي مَا أُبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُّوكُمَا أَنْ لَا يَعْبُدُوا وَثَناً وَ حَسْبِي مِنْ بَنِي آدَمَ أَنْ يُحِبُّوكُمَا. (الأمالي( للصدوق)، ص202) [↑](#footnote-ref-26)
27. . سند ایشان تا شیخ طوسی چنین است: يَقُولُ مَوْلَايَ أَبِي طَوَّلَ اللَّهُ عُمُرَهُ الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ هَذِهِ الْأَوْرَاقُ مِنْ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الَّتِي أَخْبَرَنِي بِهَا الشَّيْخُ الْمُفِيدُ أَبُو الْوَفَاءِ عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُقْرِئُ الرَّازِيُّ وَ الشَّيْخُ الْأَجَلُّ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ بَابَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِجَازَةً قَالا أَمْلَى عَلَيْنَا الشَّيْخُ الْأَجَلُّ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ قُدِّسَ سِرُّهُ وَ أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ الشَّيْخُ الْعَالِمُ الْحُسَيْنُ بْنُ الْفَتْحِ الْوَاعِظُ الْجُرْجَانِيُّ فِي مَشْهَدِ الرِّضَا ع قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ قُدِّسَ سِرُّه‏... [↑](#footnote-ref-27)
28. . شبیه این فراز را پیامبر ص به ابن‌مسعود هم دارند:

    قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا ابْنَ مَسْعُودٍ اخْشَ اللَّهَ تَعَالَى بِالْغَيْبِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ. ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ. (جامع الأخبار(للشعيري)، ص98؛ مكارم الأخلاق، ص457)

    چون بحث خوف از خدا به تحوی که گویی خدا را می‌بینی مطرح شد، این وصیت پیامبر به امیرالمومنین ع هم شنیدنی است:

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع أَنْ قَالَ يَا عَلِيُّ أُوصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا عَنِّي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنْهُ أَمَّا الْأُولَى فَالصِّدْقُ وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبَةٌ أَبَداً وَ الثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَ لَا تَجْتَرِئْ عَلَى خِيَانَةٍ أَبَداً وَ الثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ الرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يُبْنَى لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ وَ الْخَامِسَةُ بَذْلُكَ مَالَكَ وَ دَمَكَ دُونَ دِينِكَ وَ السَّادِسَةُ الْأَخْذُ بِسُنَّتِي فِي صَلَاتِي وَ صَوْمِي وَ صَدَقَتِي أَمَّا الصَّلَاةُ فَالْخَمْسُونَ رَكْعَةً وَ أَمَّا الصِّيَامُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ- الْخَمِيسُ فِي أَوَّلِهِ وَ الْأَرْبِعَاءُ فِي وَسَطِهِ وَ الْخَمِيسُ فِي آخِرِهِ وَ أَمَّا الصَّدَقَةُ فَجُهْدَكَ حَتَّى تَقُولَ قَدْ أَسْرَفْتُ وَ لَمْ تُسْرِفْ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَيْكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَ تَقْلِيبِهِمَا وَ عَلَيْكَ بِالسِّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ وَ عَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا وَ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ. (الكافي، ج‏8، ص79 ؛ المحاسن، ج‏1، ص: 17؛ الزهد، ص22) [↑](#footnote-ref-28)
29. . این فراز قبلا در روایتی دیگر در جلسه 20 (<http://yekaye.ir/14-96-al-alaq/> ) و جلسه 194 (حدیث3) (<http://yekaye.ir/fussilat-041-22/> ) گذشت. [↑](#footnote-ref-29)
30. . كُنْتُ بِالْكُوفَةِ فَيَأْتِينِي إِخْوَانٌ كَثِيرَةٌ وَ كَرِهْتُ الشُّهْرَةَ فَتَخَوَّفْتُ أَنْ أَشْتَهِرَ بِدِينِي فَأَمَرْتُ غُلَامِي كُلَّمَا جَاءَنِي رَجُلٌ مِنْهُمْ يَطْلُبُنِي قَالَ لَيْسَ هُوَ هَاهُنَا قَالَ فَحَجَجْتُ تِلْكَ السَّنَةَ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَرَأَيْتُ مِنْهُ ثِقْلًا وَ تَغَيُّراً فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الَّذِي غَيَّرَنِي عِنْدَكَ قَالَ الَّذِي غَيَّرَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا تَخَوَّفْتُ الشُّهْرَةَ وَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ شِدَّةَ حُبِّي لَهُمْ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ لَا تَمَلَّ زِيَارَةَ إِخْوَانِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ مَرْحَباً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مَرْحَباً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِذَا صَافَحَهُ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَ إِبْهَامَيْهِمَا مِائَةَ رَحْمَةٍ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ لِأَشَدِّهِمْ حُبّاً لِصَاحِبِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ فَكَانَ عَلَى أَشَدِّهِمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ أَشَدَّ إِقْبَالًا فَإِذَا تَعَانَقَا غَمَرَتْهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا لَبِثَا لَا يُرِيدَانِ إِلَّا وَجْهَهُ لَا يُرِيدَانِ غَرَضاً مِنْ أَغْرَاضِ الدُّنْيَا قِيلَ لَهُمَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا فَاسْتَأْنِفَا فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمُسَاءَلَةِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَنَحَّوْا عَنْهُمَا فَإِنَّ لَهُمَا سِرّاً وَ قَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا- قَالَ إِسْحَاقُ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا يكب [يُكْتَبُ‏] عَلَيْنَا لَفْظُنَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ قَالَ فَتَنَفَّسَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص الصُّعَدَاءَ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ وَ قَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا نَادَى الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا إِجْلَالًا لَهُمَا فَإِذَا كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَكْتُبُ لَفْظَهُمَا وَ لَا تَعْرِفُ كَلَامَهُمَا فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَافِظُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَ أَخْفَى [↑](#footnote-ref-30)
31. . این سه روایت هم در همین حال و هواست:

    (1) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْمُنْجِيَاتُ قَالَ خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَ الْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا الْمُهْلِكَاتُ قَالَ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِه‏ (الزهد، ص68 ؛ المحاسن، ج‏1، ص3)

    (2) وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيْسَ مِنِّي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ اللَّهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِراً لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ اللَّهِ؛ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَقُومَ إِلَى الصَّلَاةِ فَلَا تَقُومُ إِلَيْهَا مُتَكَاسِلًا وَ لَا مُتَنَاعِساً وَ لَا مُسْتَعْجِلًا وَ لَا مُتَلَاهِياً وَ لَكِنْ تَأْتِيهَا (عَلَى السُّكُونِ) وَ الْوَقَارِ وَ التُّؤَدَةِ وَ عَلَيْكَ الْخُشُوعُ وَ الْخُضُوعُ مُتَوَاضِعاً لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ مُتَخَاشِعاً عَلَيْكَ خَشْيَةٌ وَ سِيمَاءُ الْخَوْفِ رَاجِياً خَائِفاً بِالطُّمَأْنِينَةِ عَلَى الْوَجَلِ وَ الْحَذَرِ فَقِفْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْعَبْدِ الْآبِقِ الْمُذْنِبِ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَاهُ فَصُفَّ قَدَمَيْكَ وَ انْصِبْ نَفْسَكَ وَ لَا تَلْتَفِتْ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ تَحْسَبُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَ لَا تَعْبَثْ بِلِحْيَتِكَ وَ لَا بِشَيْ‏ءٍ مِنْ جَوَارِحِكَ وَ لَا تُفَرْقِعْ أَصَابِعَكَ وَ لَا تَحُكَّ بَدَنَكَ وَ لَا تُولَعْ بِأَنْفِكَ وَ لَا بِثَوْبِكَ وَ لَا تُصَلِّ وَ أَنْتَ مُتَلَثِّمٌ (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص101)

    (3) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ الْخَنْدَقِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَاعْلَمْ أَنَّهُ يَرَاكَ فَأَقْبِلْ قِبَلَ صَلَاتِكَ وَ لَا تَمْتَخِطْ وَ لَا تَبْزُقْ وَ لَا تَنْقُضْ أَصَابِعَكَ وَ لَا تَوَرَّكْ فَإِنَّ قَوْماً قَدْ عُذِّبُوا بِنَقْضِ الْأَصَابِعِ وَ التَّوَرُّكِ فِي الصَّلَاةِ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَأَقِمْ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ مَفَاصِلُكَ وَ إِذَا سَجَدْتَ فَافْعَلْ مِثْلَ ذَلِكَ وَ إِذَا كُنْتَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى وَ الثَّانِيَةِ فَرَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ السُّجُودِ فَاسْتَتِمَّ جَالِساً حَتَّى تَرْجِعَ مَفَاصِلُكَ فَإِذَا نَهَضْتَ فَقُلْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ فَإِنَّ عَلِيّاً ع هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ. (تهذيب الأحكام، ج‏2، ص325) [↑](#footnote-ref-31)
32. . در روایات مختلف این چهار چیز بعضا مورد اختلاف بوده است. مثلا:

    حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسَدِيُّ الْبَرْدَعِيُّ قَالَ حَدَّثَتْنَا رُقَيَّةُ بِنْتُ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاه وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (الأمالي( للصدوق)، ص39)

    الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ قَائِماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ عُمُرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَ جَسَدِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ كَسَبْتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعْتَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْت‏ (الزهد، ص94) [↑](#footnote-ref-32)
33. . جلسه90، حدیث3 <http://yekaye.ir/hud-001-113/>

    جلسه 246، حدیث1 <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-26/>

    جلسه294، حدیث3 <http://yekaye.ir/al-maaarij-70-23/> [↑](#footnote-ref-33)
34. . این روایت هم به این مضمون نزدیک است:

    و من دعائه ع اللهم ارزقني عينين هطالتين تسقيان القلوب مذروف الدموع قبل أن يكون الدمع دما و قرع الضرس ندما. (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج‏6، ص191) [↑](#footnote-ref-34)
35. . این روایت هم به این مضمون نزدیک است:

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثٍ عَيْنٍ سَهِرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَيْنٍ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٍ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ. (الكافي، ج‏2، ص80) [↑](#footnote-ref-35)
36. . أخرج ابن عساكر عن مكحول رضى الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه و سلم يقول الله يا ابن آدم قد أنعمت عليك نعما عظاما لا تحصى عدها و لا تطيق شكرها و ان مما أنعمت عليك ان جعلت لك عينين تنظر بهما و جعلت لهما غطاء فانظر بعينك إلى ما أحللت لك فان رأيت ما حرمت عليك فأطبق عليهما غطاءهما و جعلت لك لسانا و جعلت له غلافا فانطق بما أمرتك و أحللت لك فان عرض لك ما حرمت عليك فأغلق عليك لسانك و جعلت لك فرجا و جعلت لك سترا فأصب بفرجك ما أحللت لك فان عرض لك ما حرمت عليك فأرخ عليك سترك ابن آدم انك لا تحمل سخطي و لا تستطيع انتقامي‏ [↑](#footnote-ref-36)
37. . وَ إِنْ نَازَعَكَ فَرْجُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعَنْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَيْنِ فَأَطْبِقْ وَ لَا تَأْتِ حَرَاماً. [↑](#footnote-ref-37)
38. . این دو حدیث هم درباره اینکه امامان «لسان» هستند برای ما و لذا به هر زبانی مسلط‌اند:

    1) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَيُّوبَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ فَقَال‏: ... وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَ الَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَ أَنِّي عَالِمُكُمْ وَ الَّذِي بِعِلْمِهِ نَجَاتُكُمْ وَ وَصِيُّ نَبِيِّكُمْ وَ خِيَرَةُ رَبِّكُمْ وَ لِسَانُ نُورِكُمْ وَ الْعَالِمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ رُوَيْداً يَنْزِلُ بِكُمْ مَا وُعِدْتُمْ وَ مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ وَ سَيَسْأَلُكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ أَئِمَّتِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشَرُونَ وَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَداً تَصِيرُون‏ (الكافي، ج‏8، ص32؛ خُطْبَةُ الطَّالُوتِيَّةِ)

    2) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْ‏ءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لِتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَ يُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَ إِنْ سُكِتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَ يُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَان‏ (الكافي، ج‏1، ص285) [↑](#footnote-ref-38)
39. . روایات زیر هم درباره حفظ لسان قابل توجه است:

    عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْجَوَّانِيِّ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ هُوَ يَقُولُ لِمَوْلًى لَهُ يُقَالُ لَهُ سَالِمٌ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى شَفَتَيْهِ وَ قَالَ يَا سَالِمُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلَمْ وَ لَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلَى رِقَابِنَا. (الكافي، ج‏2، ص113)

    عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَوْصِنِي فَقَالَ لَهُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَعِزَّ وَ لَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِكَ فَتَذِلَّ رَقَبَتُكَ. (الكافي، ج‏2، ص113)

    عَنْهُ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَجُلٍ أَتَاهُ أَ لَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَنِلْ مِمَّا أَنَالَكَ اللَّهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ أَحْوَجَ مِمَّنْ أُنِيلُهُ قَالَ فَانْصُرِ الْمَظْلُومَ قَالَ وَ إِنْ كُنْتُ أَضْعَفَ مِمَّنْ أَنْصُرُهُ قَالَ فَاصْنَعْ لِلْأَخْرَقِ يَعْنِي أَشِرْ عَلَيْهِ قَالَ فَإِنْ كُنْتُ أَخْرَقَ مِمَّنْ أَصْنَعُ لَهُ قَالَ فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ أَ مَا يَسُرُّكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خَصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَجُرُّكَ إِلَى الْجَنَّةِ. (الكافي، ج‏2، ص113)

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَلَبِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزُنَ مِنْ لِسَانِهِ. (الكافي، ج‏2، ص114)

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَلَبِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص نَجَاةُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ. (الكافي، ج‏2، ص114)

    يُونُسُ عَنْ مُثَنًّى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كَانَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ يَا مُبْتَغِيَ الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمْ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرِقِكَ. (الكافي، ج‏2، ص114)

    عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَ كُلُّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكَفِّرُ اللِّسَانَ يَقُولُ نَشَدْتُكَ اللَّهَ أَنْ نُعَذَّبَ فِيكَ. (الكافي، ج‏2، ص115)

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ قَيْسٍ أَبِي إِسْمَاعِيلَ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ وَيْحَكَ وَ هَلْ يَكُبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ. (الكافي، ج‏2، ص115)

    أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ لَمْ يَحْسُبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَ حَضَرَ عَذَابُهُ. (الكافي، ج‏2، ص115)

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئاً فَيُقَالُ لَهُ خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ انْتُهِبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ انْتُهِكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ. (الكافي، ج‏2، ص115)

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْغِفَارِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ رَأَى مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ. (الكافي، ج‏2، ص116)

    أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ. (الكافي، ج‏2، ص116)

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِناً مَا دَامَ سَاكِتاً فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِناً أَوْ مُسِيئاً. (الكافي، ج‏2، ص116)

    عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ إِنْ خَلَّيْتَهُ عَقَرَ وَ رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَك‏ (الإختصاص، ص229) [↑](#footnote-ref-39)
40. . این دو روایت هم درباره وظایف زبان و چشم قابل توجه است: (البته هر دو روایت همانند روایت حقوق، وظایف سایر اعضا را هم بیان کرده، اما چون در این دو آیه فقط به این دو پرداخته شده، به همین مقدار از آنها بسنده شد)

    (1) قَالَ الصَّادِقُ ع عَلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِكَ زَكَاةٌ وَاجِبَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى بَلْ عَلَى كُلِّ مَنْبِتِ شَعْرٍ مِنْ شَعْرِكَ بَلْ عَلَى كُلِّ لَحْظَةٍ مِنْ لَحَظَاتِكَ زَكَاةٌ فَزَكَاةُ الْعَيْنِ النَّظْرَةُ بِالْعِبْرَةِ وَ الْغَضُّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَا يُضَاهِيهَا ... وَ زَكَاةُ اللِّسَانِ النُّصْحُ لِلْمُسْلِمِينَ وَ التَّيَقُّظُ لِلْغَافِلِينَ وَ كَثْرَةُ التَّسْبِيحِ وَ الذِّكْرِ وَ غَيْرِهَا ... (مصباح الشريعة، ص51)

    (2) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ...الْإِيمَانُ‏ حَالاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلُ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُنْتَهَى تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نُقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَتِمُّ وَ يَنْقُصُ وَ يَزِيدُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَّمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَ يَفْقَهُ وَ يَفْهَمُ وَ هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهَا عَيْنَاهُ اللَّتَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَ أُذُنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهِمَا وَ يَدَاهُ اللَّتَانِ يَبْطِشُ بِهِمَا وَ رِجْلَاهُ اللَّتَانِ يَمْشِي بِهِمَا وَ فَرْجُهُ الَّذِي الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ رَأْسُهُ الَّذِي فِيهِ وَجْهُهُ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهَا فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ‏ وَ فَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ‏ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ وَ فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ فَأَمَّا ... فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَ أَقَرَّ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ قَالَ- وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُكُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ‏ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ وَ هُوَ عَمَلُهُ ... وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ‏ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ‏ فَنَهَاهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَ أَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَ يَحْفَظَ فَرْجَهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ وَ قَالَ‏ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ‏ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَ‏ مِنْ أَنْ تَنْظُرَ إِحْدَاهُنَّ إِلَى فَرْجِ أُخْتِهَا وَ تَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهَا وَ قَالَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنْ الزِّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةَ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ

    ثُمَّ نَظَمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَ اللِّسَانِ وَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ فِي آيَةٍ أُخْرَى فَقَالَ‏ وَ ما كُنْتُمْ‏ تَسْتَتِرُونَ‏ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ‏ يَعْنِي بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَ الْأَفْخَاذَ وَ قَالَ‏ وَ لا تَقْفُ‏ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ مِنْ غَضِّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ

    ... فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَافِظاً لِجَوَارِحِهِ مُوفِياً كُلُّ جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُسْتَكْمِلًا لِإِيمَانِهِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ خَانَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْهَا أَوْ تَعَدَّى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَاقِصَ الْإِيمَانِ قُلْتُ قَدْ فَهِمْتُ نُقْصَانَ الْإِيمَانِ وَ تَمَامَهُ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ زِيَادَتُهُ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ‏ مَنْ يَقُولُ‏ أَيُّكُمْ زادَتْهُ‏ هذِهِ‏ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً- وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ‏ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ‏ مَرَضٌ‏ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ‏ وَ قَالَ‏ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً‏ وَ لَوْ كَانَ كُلُّهُ وَاحِداً لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَ لَا نُقْصَانَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَى الْآخَرِ وَ لَاسْتَوَتِ النِّعَمُ فِيهِ وَ لَاسْتَوَى النَّاسُ وَ بَطَلَ التَّفْضِيلُ وَ لَكِنْ بِتَمَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ وَ بِالزِّيَادَةِ فِي الْإِيمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُونَ بِالدَّرَجَاتِ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفَرِّطُونَ النَّارَ. (الكافي، ج‏2، ص34) [↑](#footnote-ref-40)
41. مرحوم حرانی (مولف تحف العقول) احادیث را بدون سند آورده؛ ظاهرا اصل مستندش این بوده است:

    وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُول‏: يَا مُبْتَغِيَ الْعِلْمِ! إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ فَاخْتِمْ عَلَى فِيكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرِقِك‏ (الأصول الستة عشر، ص174) [↑](#footnote-ref-41)
42. . در واقع همین نعمت «زبان و لب‌ها» - که به کمک همدیگر نقش مهمی در «ارتباط کلامی برقرار کردن» ایفا می‌کنند - نقش فراوانی در اندوخته معرفتی ما، و لذا هدایت شدن ما دارند؛ و لذا ظاهرا می‌توان گفت که در این آیه نیز (همانند آیه قبل) زبان و لب‌ها را در مقام اتمام حجت نسبت به هدایت شدن یا نشدن خود وی (نه گمراه کردن دیگران) برشمرده است. [↑](#footnote-ref-42)
43. مثلا به این روایت بنگرید:

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِسَانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْراً مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَ يُوَرِّثُه‏. (الكافي، ج‏2، ص154) [↑](#footnote-ref-43)
44. . این روایت نیز درباره اینکه زبان را خداوند چگونه آفریده جای تامل دارد:

    رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عن الصادق ع:

    ... أَطِلِ الْفِكْرَ يَا مُفَضَّلُ فِي الصَّوْتِ وَ الْكَلَامِ وَ تَهْيِئَةِ آلَاتِهِ فِي الْإِنْسَانِ فَالْحَنْجَرَةُ كَالْأُنْبُوبَةِ لِخُرُوجِ الصَّوْتِ وَ اللِّسَانُ وَ الشَّفَتَانِ وَ الْأَسْنَانُ لِصِيَاغَةِ الْحُرُوفِ وَ النَّغْمِ أَ لَا تَرَى أَنَّ مَنْ سَقَطَتْ أَسْنَانُهُ لَمْ يُقِمِ السِّينَ وَ مَنْ سَقَطَتْ شَفَتُهُ لَمْ يُصَحِّحِ الْفَاءَ وَ مَنْ ثَقُلَ لِسَانُهُ لَمْ يُفْصِحِ الرَّاءَ وَ أَشْبَهُ شَيْ‏ءٍ بِذَلِكَ الْمِزْمَارُ الْأَعْظَمُ فَالْحَنْجَرَةُ تُشْبِهُ قَصَبَةَ الْمِزْمَارِ وَ الرِّئَةُ تُشْبِهُ الزِّقَّ الَّذِي يُنْفَخُ فِيهِ لِتَدْخُلَ الرِّيحُ وَ الْعَضَلَاتُ الَّتِي تَقْبِضُ عَلَى الرِّئَةِ لِيَخْرُجَ الصَّوْتُ كَالْأَصَابِعِ الَّتِي تَقْبِضُ عَلَى الزِّقِّ حَتَّى تَجْرِيَ الرِّيحُ فِي الْمَزَامِيرِ وَ الشَّفَتَانِ وَ الْأَسْنَانُ الَّتِي تَصُوغُ الصَّوْتَ حُرُوفاً وَ نَغْماً كَالْأَصَابِعِ الَّتِي تَخْتَلِفُ فِي فَمِ الْمِزْمَارِ فَتَصُوغُ صَفِيرَهُ أَلْحَاناً غَيْرَ أَنَّهُ وَ إِنْ كَانَ مَخْرَجُ الصَّوْتِ يُشْبِهُ الْمِزْمَارَ بِالْآلَةِ وَ التَّعْرِيفِ فَإِنَّ الْمِزْمَارَ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ الْمُشَبَّهُ بِمَخْرَجِ الصَّوْت‏ (توحيد المفضل، ص62-63) [↑](#footnote-ref-44)
45. . و «النجدة» در مقام تقاضای کمک کردن [شبیه «کمک!» «نجاتم دهید» در فارسی] است از این جهت که انسان را در موضع برتری قرار دهد نسبت به دشمن و تهدیدی که متوجه شخص شده است [↑](#footnote-ref-45)
46. . راغب اصفهانی تفصیل داده، و گفته‌ است: دو راه حق و باطل در اعتقاد، صدق و کذب در سخن گفتن، و خوب و بد در اعمال است. [↑](#footnote-ref-46)
47. . هم مرحوم طبرسی و هم سید مرتضی این وجه را آورده اما این مطلب را هم به حضرت امیر ع نسبت داده است که:

    عن ابن عباس روى أنه قيل لأمير المؤمنين عليّ عليه السلام: إن ناسا يقولون فى قوله: وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ: إنهما الثديان، فقال عليه السلام: لا، إنهما الخير و الشر. (مجمع البيان، ج‏10، ص749؛ أمالي المرتضى، ج‏2، ص288) [↑](#footnote-ref-47)
48. . البته سند ایشان تا امام متفاوت است: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَزْوِينِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْهُنَائِيُّ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الزَّعْفَرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) [↑](#footnote-ref-48)
49. . این دو روایت هم موید همین روایت است:

    عن علي (ع): «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ» أي سبيل الخير و سبيل الشر (مجمع البيان، ج‏10، ص749)

    قال الحسن بلغني أن رسول الله ص قال يا أيها الناس هما نجدان نجد الخير و نجد الشر فما جعل نجد الشر أحب إليكم من نجد الخير (مجمع البيان، ج‏10، ص749) [↑](#footnote-ref-49)
50. . «الإِمَّعَة» بكسر الهمزة و تشديد الميم: الذى لا رأى له، فهو يتابع كل أحد على رأيه، و الهاء فيه للمبالغة. و يقال فيه إِمَّع أيضا. و لا يقال للمرأة إِمَّعَة، و همزته أصلية؛ لأنه لا يكون أفعل وصفا. و قيل هو الذى يقول لكل أحد أنا معك. و منه‏ حديث ابن مسعود رضى اللّه عنه «لا يكوننّ أحدكم إِمَّعَة، قيل و ما الإِمَّعَة؟ قال الذى يقول أنا مع الناس» (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج‏1، ص67) [↑](#footnote-ref-50)
51. . منابع زیر همگی از وی نقل کرده‌اند با این عبارت (الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الدَّيْلَمِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ حَدِيثاً مُسْنَداً يَرْفَعُ إِلَى أَبِي يَعْقُوبَ الْأَسَدِيِّ...) تأويل الآيات الظاهرة، ص772؛ البرهان في تفسير القرآن، ج‏5، ص664؛ بحار الأنوار، ج‏24، ص280 [↑](#footnote-ref-51)
52. . روى أن هشام بن الحكم قدم البصرة فأتى حلقة عمرو بن عبيد فجلس فيها و عمرو لا يعرفه، فقال لعمرو: أ ليس قد جعل اللّه لك عينين؟ قال: بلى، قال: و لم؟ قال: لأنظر بهما فى ملكوت السموات و الأرض فأعتبر، قال: و جعل لك فما؟ قال: نعم، قال: و لم؟ قال: لأذوق الطعوم «5»، و أجيب الداعى؛ ثم عدّد عليه الحواس كلها، ثم قال: و جعل لك قلبا؟ قال: نعم: قال: و لم؟ قال: لتؤدى إليه الحواسّ ما أدركته، فيميز بينها، قال: فأنت لم يرض لك ربّك تعالى إذ خلق لك خمس حواس حتى جعل لها إماما ترجع إليه؛ أ یرضى لهذا الخلق الذين جشأ بهم العالم ألّا يجعل لهم إماما يرجعون إليه؟ فقال له عمرو: ارتفع حتى ننظر فى مسألتك، و عرفه؛ ثم دار هشام فى حلق البصرة فما أمسى حتى اختلفوا. [↑](#footnote-ref-52)
53. . اینکه «لا» در «فلا اقتحم العقبة» چه معنایی دارد سه وجه گفته شده است: (إعراب القرآن و بيانه، ج‏10، ص489)

    (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ) الفاء عاطفة و لا نافية و هو قول أبي عبيدة و الفراء و الزجّاج كأنه قال: و وهبنا له الجوارح و دللناه على السبيل فما فعل خيرا أي فلم يقتحم، و قال الفراء و الزجّاج: ذكر لا مرة واحدة و العرب لا تكاد تفرد لا مع الفعل الماضي حتى تعيدها كقوله تعالى فلا صدق و لا صلّى و إنما أفردها لدلالة آخر الكلام على معناه فيجوز أن يكون قوله الآتي ثم كان إلخ قائما مقام التكرير كأنه قال اقتحم العقبة و لا آمن و قيل هو جار مجرى الدعاء كقوله لا نجا و لا سلم دعاء عليه أن لا يفعل خيرا، و قال الزمخشري بعد أن تنحل مقالة الفراء و الزجّاج و أبي عبيدة «هي بمعنى لا متكررة في المعنى لأن معنى فلا اقتحم العقبة فلا فكّ رقبة و لا أطعم مسكينا، ألا ترى أنه فسّر اقتحام العقبة بذلك» و لا يتمّ له هذا إلا على قراءة من قرأ فكّ فعلا ماضيا، على أن أغرب ما قرأناه هو قول الشيخ الجلال أن لا بمعنى هلّا أي حرف تحضيض و قد ارتكن الجلال على رواية لأبي زيد و لكننا لم نسمع أن لا وحدها تكون للتحضيض و ليس معها الهمزة، و عبارة ابن هشام في المغني: «و أما قوله سبحانه و تعالى: فلا اقتحم العقبة فإن لا فيه مكررة في المعنى لأن المعنى فلا فكّ رقبة و لا أطعم مسكينا لأن ذلك تفسير للعقبة قاله الزمخشري، و قال الزجّاج: إنما جاز لأن ثم كان من الذين آمنوا معطوف عليه و داخل في النفي فكأنه قيل: فلا اقتحم و لا آمن. و لو صحّ لجاز لا أكل زيد و شرب، و قال بعضهم لا دعائية دعا عليه أن لا يفعل خيرا، و قال آخر: تحضيض و الأصل فألّا اقتحم ثم حذفت الهمزة و هو ضعيف». و من مراجعة هذه الأقوال يتبين أن جعلها دعائية هو الأرجح و الأمثل بأسلوب القرآن الكريم، قال الدماميني: «هذا وجه ظاهر الحسن لا غبار عليه فكان الأولى تقديمه على غيره من الأقوال». [↑](#footnote-ref-53)
54. . سند و متن روایت در کافی چنین است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي فَهَلَّا أُفِيدُكَ حَرْفاً خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُهُ فَكُّ رَقَبَةٍ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ [↑](#footnote-ref-54)
55. . در این کتاب سه روایت با سندهای مختلف و به همین مضمون آمده است:

    (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَسَنِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا] [فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ‏] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع [سُئِلَ‏] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ قَالَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا.

    (2) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ يُوسُفَ بْنِ بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلَ أَبَانٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ قَالَ يَا أَبَانُ بَلَغَكَ عَنْ أَحَدٍ فِيهَا شَيْ‏ءٌ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ يَا أَبَانُ نَحْنُ الْعَقَبَةُ وَ لَا يَصْعَدُ إِلَيْنَا إِلَّا مَنْ كَانَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ أَ لَا أَزِيدُكَ حَرْفاً هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ النَّاسُ مَمَالِيكُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ غَيْرَ أَصْحَابِكَ فُكِكْتُمْ مِنْهَا قُلْتُ بِمَا ذَا [جُعِلْتُ فِدَاكَ‏] فُكِكْنَا مِنْهَا قَالَ بِوَلَايَتِكُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع.

    (3) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ‏] عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى [عَلَى‏] صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا ثُمَّ سَكَتَ فَقَالَ لِي أَ فَلَا أُفِيدُكَ كَلِمَةً هِيَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى قَالَ فَكُّ رَقَبَةٍ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ مَا خَلَا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا فَبِنَا فَكَّ اللَّهُ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ.

    روایات دیگری هم ذیل آیه «فک رقبة» خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-55)
56. . در نقل دیلمی، پایانش مطلب اضافه‌ای هم دارد:

    وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» فَقَالَ مَنِ انْتَحَلَ وَلَايَتَنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ فَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا ثُمَّ قَالَ مَهْلًا أُفِيدُكَ حَرْفاً هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قَوْلَهُ تَعَالَى «فَكُّ رَقَبَةٍ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَأْتِي بِذُنُوبٍ مِثْلِ رَمْلِ عَالِجٍ لَشَفَعْنَا فِيهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَكُمُ الْبُشْرى‏ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. [↑](#footnote-ref-56)
57. . تعرج: محکم بستن مرکب هنگام توقف طولانی مدت. [↑](#footnote-ref-57)
58. . و من كلام له ع كان كثيرا ما ينادي به أصحابه‏

    تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ [الْعَرْجَةَ] عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَئُوداً وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا. وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ [دَائِبَةٌ] دَانِيَةٌ وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهِمَتْكُمْ مِنْهَا مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ وَ [مُضْلِعَاتُ‏] مُعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ. فَقَطِّعُوا عَلَائِقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى. [↑](#footnote-ref-58)
59. . وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ ع تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَئُوداً وَ مَنَازِلَ هَائِلَةً مَخُوفَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ نَجَوْتُمْ مِنْ فَظَاظَتِهَا وَ شِدَّةِ مُخْتَبَرِهَا وَ كَرَاهَةِ مَنْظَرِهَا وَ إِمَّا بِهَلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاةٌ فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّة [↑](#footnote-ref-59)
60. . مَا رَوَاهُ الْعُلَمَاءُ بِالْأَخْبَارِ وَ نَقَلَةُ السِّيرَةِ وَ الْآثَارِ أَنَّهُ كَانَ ع يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مَضَاجِعَهُمْ لِلْمَنَامِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كَافَّةُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ وَ مَنْ جَاوَرَهُ مِنَ النَّاسِ تَزَوَّدُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا يَحْضَرُكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَئُوداً وَ مَنَازِلَ مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ بِهَا وَ الْوُقُوفِ عَلَيْهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ نَجَوْتُمْ مِنْ فَظَاعَتِهَا وَ إِمَّا هَلَكَةٌ لَيْسَ بَعْدَهَا انْجِبَارٌ يَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ تُؤَدِّيهِ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقِمَةٌ فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَ لَهُ وَ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِير [↑](#footnote-ref-60)
61. . فأما قوله تعالى: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ؛ ففيه وجهان:

    أحدهما أن يكون فَلَا بمعنى الجحد و بمنزلة «لم»، أى فلم يقتحم العقبة؛ و أكثر ما يستعمل هذا الوجه بتكرير لفظ «لا»؛ كما قال سبحانه: فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى؛ [القيامة: 31] أى لم يصدّق و لم يصلّ، و كما قال الحطيئة:

    و إن كانت النّعماء فيهم جزوا بها و إن أنعموا، لا كدّروها و لا كدّوا

    و قلّما يستعمل هذا المعنى من غير تكرير لفظ؛ لأنهم لا يقولون: لا جئتنى و زرتنى؛ يريدون: ما جئتنى؛ فإن قالوا: لا جئتنى و لا زرتنى صلح؛ إلا أن فى الآية ما ينوب مناب التكرار و يغنى عنه، و هو قوله تعالى: ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ فكأنه قال: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، و لا آمن؛ فمعنى التكرار حاصل.

    و الوجه الآخر: أن تكون «لا» جارية مجرى الدعاء؛ كقولك: لا نجا و لا سلم، و نحو ذلك.

    و قال قوم: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ أى فهلّا اقتحم العقبة! أو أ فلا اقتحم العقبة! قالوا: و يدل على ذلك قوله تعالى: ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ، و لو كان أراد النفى لم يتصل الكلام.

    و هذا الوجه ضعيف جدا، لأن قوله تعالى: فَلَا خال من لفظ الاستفهام، و قبيح حذف حرف الاستفهام فى مثل هذا الموضع، و قد عيب على عمر بن أبى ربيعة قوله:

    ثمّ قالوا: تحبّها؟ قلت: بهرا عدد القطر و الحصى و التراب

    فأما الترجيح بأن الكلام لو أريد به النفى لم يتصل فقد بيّنا أنه متصل، مع أنّ المراد به النفى؛ لأن قوله تعالى: ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا معطوف على قوله: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، أى فلا اقتحم العقبة، ثم كان من الذين آمنوا. و المعنى أنه ما اقتحم العقبة و لا آمن؛ على ما بينا. [↑](#footnote-ref-61)
62. . قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ- أَنْتَ الَّذِي نَفَاكَ فُلَانٌ مِنَ الْبَلَدِ- لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ مَا نَفَاكَ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي إِنَّ قُدَّامِي عَقَبَةً كَئُوداً إِنْ نَجَوْتُ مِنْهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا قُلْتَ وَ إِنْ لَمْ أَنْجُ مِنْهَا فَأَنَا شَرٌّ مِمَّا قُلْتَ لِي. [↑](#footnote-ref-62)
63. . توضیح این مطلب که «وجود عده‌ای منافق در یک حکومت دینی، ممکن است و لزوما به معنای انحراف اصل نظام نیست، چنانکه در حکومت امیرالمومنین ع هم منافقانی در مصدر کارها بودند!» در: <http://www.souzanchi.ir/the-religious-society-and-nefaq/> [↑](#footnote-ref-63)
64. . این حدیث را در منابع شیعه نیافتم. اما در منابع اهل سنت فراوان نقل شده است که با عین این تعبیر توسط ابوالدرداء آمده است.

    حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ سُلَيْمَانَ، ثَنَا أَسَدُ بْنُ مُوسَى، ثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ مُحَمَّدُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُسْلِمٍ، وَهُوَ الصَّغِيرُ، عَنْ هِلالِ بْنِ يِسَافٍ، عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ لأَبِي الدَّرْدَاءِ: أَلا تَبْتَغِي لأَضْيَافِكَ مَا يَبْتَغِي الرِّجَالُ لأَضْيَافِهِمْ؟ فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآَلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: " إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَؤُودٌ، لا يَجُوزُهَا الْمُثْقِلُونَ "، فَأُحِبُّ أَنْ أَتَخَفَّفَ لِتِلْكَ الْعَقَبَةِ. [↑](#footnote-ref-64)
65. . همچنین در منابع اهل سنت این حدیث هم از پیامبر اکرم ص روایت شده است. [↑](#footnote-ref-65)
66. . متن نامه در خصائص الائمه اندکی متفاوت است. این فقره در آن کتاب چنین روایت شده است:

    و من جملة وصيته لابنه الإمام أبي محمد الحسن بن علي ع‏

    وَ اعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقاً ذَا مَشَقَّةٍ بَعِيداً وَ هَوْلًا شَدِيداً وَ أَنَّكَ لَا غِنَى بِكَ عَنْ حُسْنِ الِارْتِيَادِ وَ قَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلُهُ وَبَالًا عَلَيْكَ وَ إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ ذَلِكَ فَيُوَافِيكَ بِهِ حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ تغتنمه [فَاغْتَنِمْهُ‏] وَ اغْتَنِمْ مَا أَقْرَضْتَ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَئُوداً مَهْبِطُهَا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ فَارْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَف‏

    لازم به ذکر است که شیخ صدوق در من لایحضره الفقه، ج4،‌ص385-393، این نامه را خطاب به محمد حنفیه دانسته‌اند [نه امام حسن] که البته نقل آن هم تفاوت‌هایی با این نامه دارد که چه‌بسا دو نامه بوده باشد. [↑](#footnote-ref-66)
67. . نظر این سه نفر آن گونه که مرحوم سبرسی نقل کرده، بسیار با عبارات حدیث 3 سازگار است:

    ما روي عن مجاهد و الضحاك و الكلبي أنها الصراط يضرب على جهنم كحد السيف مسيرة ثلاثة آلاف سهلا و صعودا و هبوطا و إن في جنبيه كلاليب و خطاطيف كأنها شوك السعدان فمن بين مسلم و ناج و مخدوش في النار منكوس فمن الناس من يمر عليه كالبرق الخاطف و منهم من يمر عليه كالريح العاصف و منهم من يمر عليه كالفارس و منهم من يمر عليه كالرجل يعدو و منهم من يمر عليه كالرجل يسير و منهم من يزحف زحفا و منهم الزالون و الزالات و منهم من يكردس في النار و اقتحامه على المؤمن كما بين صلاة العصر إلى العشا. [↑](#footnote-ref-67)
68. . تعبیر « ما يُدْريكَ» سه بار در قرآن کریم آمده و هربار بعدش تعبیر «لعلّ: شاید که» دارد:

    الأحزاب/63: يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ ما يُدْريكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَريباً

    الشورى/17: اللَّهُ الَّذي أَنْزَلَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْميزانَ وَ ما يُدْريكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَريبٌ‏

    عبس/3: وَ ما يُدْريكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى‏ [↑](#footnote-ref-68)
69. . علامه طباطبایی بعد از اینکه مطلب مذکور در بند الف را فرموده، مطلبی را به ابن عباس نسبت می‌دهد که تا حدودی شبیه سخن ثوری است و لذا در اینجا آورده شد. متن سخن ایشان چنین است: هذا التعبير كناية عن كمال أهمية الشي‏ء و بلوغه الغاية في الفخامة و لعل هذا هو المراد مما نقل عن ابن عباس: أن ما في القرآن من قوله تعالى: «ما أَدْراكَ» فقد أدراه و ما فيه من قوله: «ما يُدْرِيكَ» فقد طوى عنه، يعني أن «ما أَدْراكَ» كناية و «ما يُدْرِيكَ» تصريح. [↑](#footnote-ref-69)
70. . از بزرگان اهل سنت است. [↑](#footnote-ref-70)
71. . که دو نفرشان قطعا شیعه‌اند و سه نفر دیگر هم احتمال زیاد شیعه‌اند. (ویکی‌پدیا: از میان قرّاء سبعه پنج نفر اصالتاً ایرانی هستند و دو نفر عرب بوده‌اند و همچنین پنج نفر از بزرگان قراء سبعه (عاصم، نافع، حمزه، کسائی و ابوعمرو) از مذهب تشیع بوده‌اند و دو نفر بقیّه «ابن عامر و ابن کثیر) از اهل تسنن می‌باشند) البته ابن‌مجاهد به هیچ وجه به شیعه تمایل نداشته است و به نظر می‌رسد هدف اصلی ابن مجاهد این بوده که قرائات خاص شیعه و در واقع، قرائات بر اساس مصحف‌های غیر مصحف عثمانی به فراموشی سپرده شود. [↑](#footnote-ref-71)
72. . یزیدبن قیقاع مدنی، درگذشته به سال ۱۳۲ هـ. ق. راویانش عبارت بودند از: عیسی بن وردان و ابوالربیع سلیمان بن مسلم.

    یعقوب بن اسحاق حضرمی، متوفی به سال ۱۸۵ هـ. ق. راویانش عبارت بودند از: رویس (محمد متوکل) و روح بن عبدالمؤمن (عبدالمنعم).

    خلف بن هشام، درگذشته به سال ۲۲۹ هـ. ق. راویانش عبارت بودند از: اسحاق وراق و ادریس حداد. (به نقل از [ویکی‌پدیا](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%87%D9%81%D8%AA%DA%AF%D8%A7%D9%86%D9%87)) [↑](#footnote-ref-72)
73. . علامه حلی تواتر هفت تا تا زمان خودش را تاکید می‌کند و شهید اول تواتر ده‌تا تا زمان خودش را تاکید می‌کند و [↑](#footnote-ref-73)
74. . ابن کثیر مالکی: راویانش قنبل و بزّی می‌باشند.

    نافع مدنی: راویانش قالون و ورش می‌باشند.

    عاصم کوفی: راویانش ابوبکر شعبة بن عیاش و حفص می‌باشند.

    حمزه کوفی: راویانش خلف و خلاد هستند.

    کسایی کوفی: راویانش دوری و ابوالحارث هستند.

    ابوعمرو بن علاء بصری: روایانش دوری و السّوسی می‌باشند.

    ابن عامر: روایانش هشام و ابن ذکوان هستند. [↑](#footnote-ref-74)
75. . و آنچه در برخی از روایات شیعی، از قول برخی از ائمه ع آمده نیز از همین دسته است. [↑](#footnote-ref-75)
76. . از جمله حنفی بودن آنها و اینکه ابوحنیفه در کوفه بود چنانکه عاصم هم کوفی است. [↑](#footnote-ref-76)
77. . نمونه دیگری از این دعاها که در بسیاری از کتب روایت شده است:

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَصْبِحْ عَلَى طُهْرٍ بَعْدَ مَا تُصَلِّي الْفَجْرَ فَقِفْ إِنْ شِئْتَ قَرِيباً مِنَ الْجَبَلِ وَ إِنْ شِئْتَ حَيْثُ شِئْتَ فَإِذَا وَقَفْتَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ وَ اذْكُرْ مِنْ آلَائِهِ وَ بَلَائِهِ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ لْيَكُنْ مِنْ قَوْلِكَ: اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْس‏ (الكافي، ج‏4، ص469) [↑](#footnote-ref-77)
78. . این هم نمونه‌ای از آزاد کردن بردگان توسط حضرت علی ع:

    وَ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ كَانَ يَعْمَلُ بِيَدِهِ وَ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَأْخُذُ فَيْئَهُ وَ لَقَدْ كَانَ يُرَى وَ مَعَهُ الْقِطَارُ مِنَ الْإِبِلِ عَلَيْهَا النَّوَى فَيُقَالُ لَهُ مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَيَقُولُ نَخْلٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَغْرِسُهُ فَمَا يُغَادِرُ مِنْهُ وَاحِدَةً وَ أَقَامَ عَلَى الْجِهَادِ أَيَّامَ حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مُذْ قَامَ بِأَمْرِ النَّاسِ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ وَ كَانَ يَعْمَلُ فِي ضِيَاعِهِ مَا بَيْنَ ذَلِكَ فَأَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ كُلُّهُمْ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ ع. (دعائم الإسلام، ج‏2، ص302) [↑](#footnote-ref-78)
79. . ادامه روایت چنین است:

    و المنحةُ الوَكوف، و الفي‏ءُ على ذي الرحم الظالم فإن لم يكن ذلك فأطعم الجائع و اسق الظمآن و أمر بالمعروف و أنه عن المنكر فإن لم تطق ذلك فكف لسانك إلا من الخير. [↑](#footnote-ref-79)
80. . و علاوه بر روایاتی که در جلسه 340 (حدیث1 و پاورقی‌هایش) آمد، این روایت نیز در همین مضمون است:

    فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا «فَكُّ رَقَبَةٍ»؟ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ غَيْرَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا [بِوَلَايَتِكُمْ‏] أَهْلَ الْبَيْتِ. (تفسير فرات الكوفي، ص559) [↑](#footnote-ref-80)
81. . بلکه آزاد کردن خود از حرص و طمع:

    وَ رُوِيَ أَنَّ عَلِيّاً ع اجْتَازَ بِقَصَّابٍ وَ عِنْدَهُ لَحْمٌ سَمِينٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا اللَّحْمُ سَمِينٌ اشْتَرِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَيْسَ الثَّمَنُ حَاضِراً فَقَالَ أَنَا أَصْبِرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَنَا أَصْبِرُ عَنِ اللَّحْمِ. و إن الله سبحانه وضع خمسة في خمسة العز في الطاعة و الذل في المعصية و الحكمة في خلو البطن و الهيبة في صلاة الليل و الغنى في القناعة. وَ فِي الزَّبُورِ الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَ لَوْ جَاعَ وَ عَرِيَ وَ مَنْ قَنِعَ اسْتَرَاحَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ اسْتَطَالَ عَلَى أَقْرَانِهِ. وَ جَاءَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ قَالَ فَكُّهَا مِنَ الْحِرْصِ وَ الطَّمَعِ. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج‏1، ص119) [↑](#footnote-ref-81)
82. . فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (11) ... فَكُّ رَقَبَةٍ (13) أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (14) يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ (15) أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ (16)

    و لتعدّد المراد بها حسن وقوع «لا» موقع «لمّا»، فإنّها لا تكاد تقع إلّا مكرّرة، إذ المعنى: فلا فكّ رقبة، و لا أطعم يتيما أو مسكينا. [↑](#footnote-ref-82)
83. . احادیث1 و 3 از «بَابُ عِتْقِ الصَّغِيرِ وَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَ أَهْلِ الزَّمَانَات‏»

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُعْتِقُ غُلَاماً صَغِيراً أَوْ شَيْخاً كَبِيراً أَوْ مَنْ بِهِ زَمَانَةٌ وَ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ فَقَالَ مَنْ أَعْتَقَ مَمْلُوكاً لَا حِيلَةَ لَهُ فَإِنَّ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهُ حَتَّى يَسْتَغْنِيَ عَنْهُ وَ كَذَلِكَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَفْعَلُ إِذَا أَعْتَقَ الصِّغَارَ وَ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ.

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّنْ أَعْتَقَ النَّسَمَةَ فَقَالَ أَعْتَقَ مَنْ أَغْنَى نَفْسَهُ. [↑](#footnote-ref-83)
84. حسن بصری (از قرائات شاذة) «ذي مَسْغَبَةٍ» را به صورت «ذا مَسْغَبَةٍ» قرائت کرده است؛ تفاوتش این است که اگر «ذي مَسْغَبَةٍ» باشد، مضاف‌الیه برای «یوم» است (اطعام کرد در روزِ دارای گرسنگی، یعنی در ایام قحطی) اما اگر «ذا مَسْغَبَةٍ» باشد مفعول می‌شود (اطعام کرد گرسنه‌ای را در روزی) [↑](#footnote-ref-84)
85. . في الحديث عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله ص من أشبع جائعا في يوم سغب أدخله الله يوم القيامة من باب من أبواب الجنة لا يدخلها إلا من فعل مثل ما فعل (مجمع البيان، ج‏10، ص751) [↑](#footnote-ref-85)
86. . فأما «مقربة» فمعناه يتيما ذا قربی؛ من قرابة النسب و الرّحم؛ و هذا حضّ علی تقديم ذی النسب و القربی المحتاجين علی الأجانب فی الإفضال... و قد يمكن فی مَقْرَبَةٍ أن يكون غير مأخوذ من القرابة و القربی؛ بل هو من القرب، الّذي هو من الخاصرة، فكأن المعنی أنه يطعم من انطوت خاصرته و لصقت من شدة الجوع و الضر؛ و هذا أعم فی المعنی من الأول و أشبه بقوله ذا مَتْرَبَةٍ؛ لأن كل ذلك مبالغة فی وصفه بالضّرّ؛ و ليس من المبالغة فی الوصف بالضرّ أن يكون قريب النّسب. و اللّه أعلم بمراده. [↑](#footnote-ref-86)
87. متن حدیث در احتجاج اندکی متفاوت است:

    حَدَّثَنِي بِهِ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُ‏ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الدُّورْيَسْتِيُ‏ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي‏ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُ‏ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْأَسْتَرْآبَادِيُ‏ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشِّيعَةِ الْإِمَامِيَّةِ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يُتْمُ يَتِيمٍ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ وَ لَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِعُلُومِنَا وَ هَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا- الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حَجْرِهِ أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى‏ . [↑](#footnote-ref-87)
88. این روایت هم همگی درباره کافل ایتام آل محمد ص است:

    وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ [اسناد حدیث3] عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع‏ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعَفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ‏ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِي‏ءُ لِجَمِيعِ أَهْلِ الْعَرَصَاتِ وَ حُلَّةٌ لَا تَقُومُ لِأَقَلِّ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ يَا عِبَادَ اللَّهِ هَذَا عَالِمٌ مِنْ تَلَامِذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُزْهَةِ الْجِنَانِ فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِي الدُّنْيَا خَيْراً أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص16)

    وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع‏: مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا مَحَبَّتُنَا بِاسْتِتَارِنَا فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِي لِأَخِيهِ أَنَا أَوْلَى بِالْكَرَمِ مِنْكَ اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجِنَانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ‏ قَصْرٍ وَ ضُمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النَّعِيمِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص16)

    وَ عَنْهُ ع بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ قَالَ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع‏: فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيماً مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعْلِيمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ‏ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَوَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ فَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدَةٍ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص17)

    وَ عَنْهُ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ع‏: يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نِعْمَ الرَّجُلُ كُنْتَ- هِمَّتُكَ ذَاتُ نَفْسِكَ وَ كَفَيْتَ مَئُونَتَكَ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ وَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جِنَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَ حَصَّلَ لَهُمْ رِضْوَانَ اللَّهِ تَعَالَى وَ يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَ مُوَالِيهِمْ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ فَيَقِفُ فَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَعَهُ فِئَاماً وَ فِئَاماً وَ فِئَاماً حَتَّى قَالَ عَشْراً وَ هُمُ الَّذِينَ أَخَذُوا عَنْهُ عُلُومَهُ وَ أَخَذُوا عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ وَ عَمَّنْ أَخَذَ عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَانْظُرُوا كَمْ صُرِفَ مَا بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ‏. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص17)

    وَ عَنْهُ ع قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادُ ع‏: مَنْ تَكَفَّلَ بِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُنْقَطِعِينَ عَنْ إِمَامِهِمْ- الْمُتَحَيِّرِينَ فِي جَهْلِهِمْ الْأُسَارَى فِي أَيْدِي شَيَاطِينِهِمْ وَ فِي أَيْدِي النَّوَاصِبِ مِنْ أَعْدَائِنَا فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ وَ قَهَرَ الشَّيَاطِينَ بِرَدِّ وَسَاوِسِهِمْ وَ قَهَرَ النَّاصِبِينَ بِحُجَجِ رَبِّهِمْ وَ دَلَائِلِ أَئِمَّتِهِمْ- لِيَحْفَظُوا عَهْدَ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ بِأَفْضَلِ الْمَوَانِعِ بِأَكْثَرَ مِنْ فَضْلِ السَّمَاءِ عَلَى الْأَرْضِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ الْحُجُبِ عَلَى السَّمَاءِ وَ فَضْلُهُمْ عَلَى الْعِبَادِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى أَخْفَى كَوْكَبٍ فِي السَّمَاءِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص17)

    وَ عَنْهُ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع‏ لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ ع مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُنْقِذِينَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمُ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّيعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

    وَ عَنْهُ ع قَالَ: يَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَّامُونَ بِضُعَفَاءِ مُحِبِّينَا وَ أَهْلِ وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تِيجَانِهِمْ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجُ بَهَاءٍ قَدِ انْبَثَّتْ تِلْكَ الْأَنْوَارُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ وَ دُورِهَا مَسِيرَةَ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ فَشُعَاعُ تِيجَانِهِمْ يَنْبَثُّ فِيهَا كُلِّهَا فَلَا يَبْقَى هُنَاكَ يَتِيمٌ قَدْ كَفَلُوهُ وَ مِنْ ظُلْمَةِ الْجَهْلِ عَلَّمُوهُ وَ مِنْ حَيْرَةِ التِّيهِ أَخْرَجُوهُ إِلَّا تَعَلَّقَ بِشُعْبَةٍ مِنْ أَنْوَارِهِمْ فَرَفَعَتْهُمْ إِلَى الْعُلُوِّ حَتَّى تُحَاذِيَ بِهِمْ فَوْقَ الْجِنَانِ ثُمَّ يُنْزِلُهُمْ عَلَى مَنَازِلِهِمُ الْمُعَدَّةِ فِي جِوَارِ أُسْتَادِيهِمْ وَ مُعَلِّمِيهِمْ وَ بِحَضْرَةِ أَئِمَّتِهِمُ الَّذِينَ كَانُوا إِلَيْهِمْ يَدْعُونَ وَ لَا يَبْقَى نَاصِبٌ مِنَ النَّوَاصِبِ يُصِيبُهُ مِنْ شُعَاعِ تِلْكَ التِّيجَانِ إِلَّا عَمِيَتْ عَيْنُهُ وَ أَصَمَّتْ أُذُنُهُ وَ أَخْرَسَ لِسَانُهُ وَ تَحَوَّلَ عَلَيْهِ أَشَدَّ مِنْ لَهَبِ النِّيرَانِ فيَحْمِلُهُمْ حَتَّى يَدْفَعَهُمْ إِلَى الزَّبَانِيَةِ فَيَدْعُونَهُمْ‏ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ. (الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص18)

    قَالَ ع‏ وَ حَضَرَتِ امْرَأَةٌ عِنْدَ الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع فَقَالَتْ: إِنَّ لِي وَالِدَةً ضَعِيفَةً- وَ قَدْ لُبِسَ عَلَيْهَا فِي أَمْرِ صَلَاتِهَا شَيْ‏ءٌ، وَ قَدْ بَعَثَتْنِي إِلَيْكِ أَسْأَلُكِ. فَأَجَابَتْهَا فَاطِمَةُ ع عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ ثَنَّتْ، فَأَجَابَتْ، ثُمَّ ثَلَّثَتْ [فَأَجَابَتْ‏] إِلَى أَنْ عَشَّرَتْ فَأَجَابَتْ، ثُمَّ خَجِلَتْ مِنَ الْكَثْرَةِ، فَقَالَتْ: لَا أَشُقُّ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ ع: هَاتِي وَ سَلِي عَمَّا بَدَا لَكِ، أَ رَأَيْتِ مَنِ اكْتُرِىَ يَوْماً يَصْعَدُ إِلَى سَطْحٍ بَحَمْلٍ ثَقِيلٍ، وَ كِرَاؤُهُ مِائَةُ أَلْفِ دِينَارٍ، أَ يَثْقُلُ عَلَيْهِ فَقَالَتْ: لَا. فَقَالَتْ: اكْتُرِيتُ أَنَا لِكُلِّ مَسْأَلَةٍ- بِأَكْثَرَ مِنْ مِلْ‏ءِ مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لُؤْلُؤاً فَأَحْرَى أَنْ لَا يَثْقُلَ عَلَيَّ، سَمِعْتُ أَبِي [رَسُولَ اللَّهِ‏] ص يَقُولُ: إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يُحْشَرُونَ، فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خِلَعِ الْكَرَامَاتِ- عَلَى قَدْرِ كَثْرَةِ عُلُومِهِمْ، وَ جِدِّهِمْ فِي إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ، حَتَّى يُخْلَعَ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ- أَلْفُ أَلْفِ خِلْعَةٍ مِنْ نُورٍ. ثُمَّ يُنَادِي مُنَادِي رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: أَيُّهَا الْكَافِلُونَ‏ لِأَيْتَامِ‏ آلِ‏ مُحَمَّدٍ، النَّاعِشُونَ‏ لَهُمْ عِنْدَ انْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمُ- الَّذِينَ هُمْ أَئِمَّتُهُمْ، هَؤُلَاءِ تَلَامِذَتُكُمْ- وَ الْأَيْتَامُ الَّذِينَ كَفَلْتُمُوهُمْ وَ نَعَشْتُمُوهُمْ- فَاخْلَعُوا عَلَيْهِمْ [كَمَا خَلَعْتُمُوهُمْ‏] خِلَعَ الْعُلُومِ فِي الدُّنْيَا. فَيَخْلَعُونَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أُولَئِكَ الْأَيْتَامِ- عَلَى قَدْرِ مَا أَخَذُوا عَنْهُمْ مِنَ الْعُلُومِ حَتَّى إِنَّ فِيهِمْ- يَعْنِي فِي الْأَيْتَامِ- لَمَنْ يُخْلَعُ عَلَيْهِ مِائَةُ أَلْفِ خِلْعَةٍ وَ كَذَلِكَ يَخْلَعُ هَؤُلَاءِ الْأَيْتَامِ عَلَى مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُمْ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَعِيدُوا عَلَى هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءِ- الْكَافِلِينَ لِلْأَيْتَامِ حَتَّى تُتِمُّوا لَهُمْ خِلَعَهُمْ، وَ تُضَعِّفُوهَا. فَيُتِمُّ لَهُمْ مَا كَانَ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلَعُوا عَلَيْهِمْ، وَ يُضَاعَفُ لَهُمْ، وَ كَذَلِكَ مَنْ بِمَرْتَبَتِهِمْ‏ مِمَّنْ يُخْلَعُ عَلَيْهِ عَلَى مَرْتَبَتِهِمْ. وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ ع: يَا أَمَةَ اللَّهِ- إِنَّ سِلْكاً مِنْ تِلْكِ الْخِلَعِ- لَأَفْضَلُ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ‏ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ، وَ مَا فَضَلَ‏ فَإِنَّهُ مَشُوبٌ بِالتَّنْغِيصِ‏ وَ الْكَدَرِ. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص340)

    وَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع‏ مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا مِحْنَتُنَا بِاسْتِتَارِنَا فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ- حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ: يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِي- إِنِّي أَوْلَى بِالْكَرَمِ‏ اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجِنَانِ‏ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ، وَ ضَمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النِّعَمِ‏ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص342) [↑](#footnote-ref-88)
89. . تعبیر راغب اصفهانی درباره «اتراب» چنین است:

    یعنی بچه‌هایی که از شیرخوارگی با همدیگر و یکسان بزرگ می‌شوند ویا از این شباهت استخوان‌های سیته‌شان که آنها را هم‌هیکل کرده ویا از این جهت که از بچگی با هم روی خاک بازی می کرده‌اند (لدات، تنشأن معا تشبيها في التساوي و التماثل بالترائب التي هي ضلوع الصدر، أو لوقوعهنّ معا على الأرض، و قيل: لأنهنّ في حال الصبا يلعبن بالتراب معا.) [↑](#footnote-ref-89)
90. . این روایت هم مضمونش به روایت فوق نزدیک است:

    وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ الْمُوَالِينَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ، وَ يَكْشِفُ عَنْ مَخَازِيهِمْ وَ يُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَ يُفَخِّمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ص، جَعَلَ اللَّهُ هِمَّةَ «6» أَمْلَاكِ الْجِنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِ وَ دُورِهِ، يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ‏ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ- أَكْثَرَ مِنْ [عَدَدِ] أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلَاكاً، قُوَّةُ كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلُ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ، فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ وَ كَمْ مِنْ [نِعْمَةٍ، وَ كَمْ مِنْ‏] قُصُورٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِين‏ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص350) [↑](#footnote-ref-90)
91. . رَوَى ابْنُ بِطْرِيقٍ فِي الْمُسْتَدْرَكِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ رِفَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَقُولُ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع. (بحار الأنوار، ج‏36، ص166؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏2، ص120)

    قَوْلُهُ تَعَالَى وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ ع. (كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج‏1، ص320؛ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص381) [↑](#footnote-ref-91)
92. . سه فراز مختلف این روایت در کافی با سه سند مختلف آمده است:

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَيَأْتُونَ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَضْرِبُونَهُ فَيُقَالُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ فَيُقَالُ لَهُمْ عَلَى مَا صَبَرْتُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصْبِرُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ نَصْبِرُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقُوا أَدْخِلُوهُمُ الْجَنَّةَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِساب‏ (الكافي، ج‏2، ص75)

    عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ‏ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ- قَالَ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ وَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَ نُعْطِي مَنْ حَرَمَنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا قَالَ فَيُقَالُ لَهُمْ صَدَقْتُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ. (الكافي، ج‏2، ص108)

    عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمُ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَى أَيْنَ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ فَيَقُولُونَ فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ وَ أَيَّ شَيْ‏ءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالُوا كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِين‏. (الكافي، ج‏2، ص126) [↑](#footnote-ref-92)
93. . وَ عَنْهُ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ: أَنَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: «ارْحَمُوا عَزِيزاً ذَلَّ، وَ غَنِيّاً افْتَقَرَ، وَ عَالِماً ضَاعَ فِي زَمَانِ جُهَّالٍ» (قرب الإسناد، ص66) [↑](#footnote-ref-93)
94. . دو روایت زیر هم به این آیه مرتبط است. اولی از ابن‌عباس است که اگرچه احتمال این هست که از پیامبر ص یا امیرالمومنین ع گرفته باشد اما چون نام نبرده در روایات متن نیاوردیم و دومی هم نمونه‌ای است از تواصی به صبر توسط امام صادق ع:

    (1) حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ سَهْلٍ عَنْ عَبْدِ الْغَنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ جريح [جُرَيْجٍ‏] عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ عَلَى فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ لَا يُقْبَلُ هَذَا إِلَّا مِنْ مُؤْمِنٍ‏ (تفسير القمي، ج‏2، ص423)

    (2) رَوَيْنَاهَا بِإِسْنَادِنَا الَّذِي ذَكَرْنَا مِنْ عِدَّةِ طُرُقٍ إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ عَنِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ‏ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ رَوَيْنَاهَا أَيْضاً بِإِسْنَادِنَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ مُوسَى الْأَهْوَازِيِّ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطِرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ أَيُّوبَ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ عَطِيَّةَ بْنِ نَجِيحِ بْنِ الْمُطَهَّرِ الرَّازِيِّ وَ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالا مَعاً:

    إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ حُمِلَ هُوَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ يُعَزِّيهِ عَمَّا صَارَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْخَلَفِ الصَّالِحِ وَ الذُّرِّيَّةِ الطَّيِّبَةِ مِنْ وُلْدِ أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ أَمَّا بَعْدُ فَلَئِنْ كُنْتَ تَفَرَّدْتَ أَنْتَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ مِمَّنْ حُمِلَ مَعَكَ بِمَا أَصَابَكُمْ مَا انْفَرَدْتَ بِالْحُزْنِ وَ الْغِبْطَةِ وَ الْكَآبَةِ وَ أَلِيمِ وَجَعِ الْقَلْبِ دُونِي فَلَقَدْ نَالَنِي مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ وَ الْقَلَقِ وَ حَرِّ الْمُصِيبَةِ مِثْلُ مَا نَالَكَ وَ لَكِنْ رَجَعْتُ إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِهِ الْمُتَّقِينَ مِنَ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ الْعَزَاءِ حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ص وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا وَ حِينَ يَقُولُ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ وَ حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ص حِينَ مُثِّلَ بِحَمْزَةَ وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَ صَبَرَ ص وَ لَمْ يُعَاقِبْ وَ حِينَ يَقُولُ وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى‏ وَ حِينَ يَقُولُ الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ وَ حِينَ يَقُولُ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ وَ حِينَ يَقُولُ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ اصْبِرْ عَلى‏ ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ حِينَ يَقُولُ عَنْ مُوسَى وَ قَالَ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ حِينَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ حِينَ يَقُولُ ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ وَ حِينَ يَقُولُ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ وَ حِينَ يَقُولُ وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وَ حِينَ يَقُولُ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ وَ حِينَ يَقُولُ وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرٌ وَ اعْلَمْ أَيْ عَمِّ وَ ابْنَ عَمِّ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يُبَالِ بِضُرِّ الدُّنْيَا لِوَلِيِّهِ سَاعَةً قَطُّ وَ لَا شَيْ‏ءَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الضُّرِّ وَ الْجَهْدِ وَ الْأَذَى مَعَ الصَّبْر... (إقبال الأعمال، ج‏3، ص82-84) [↑](#footnote-ref-94)
95. . بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

    چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

    تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

    <http://ganjoor.net/saadi/golestan/gbab1/sh10/> [↑](#footnote-ref-95)
96. . متن روایت در کافی چنین است:

    عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْغَنَوِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص فَقَالَ‏: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ نَاساً زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ هَذَا وَ حَرِجَ مِنْهُ صَدْرِي حِينَ أَزْعُمُ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ يُصَلِّي صَلَاتِي وَ يَدْعُو دُعَائِي وَ يُنَاكِحُنِي وَ أُنَاكِحُهُ وَ يُوَارِثُنِي وَ أُوَارِثُهُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص صَدَقْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ‏ فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ‏ ...

    ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ‏ الْمَيْمَنَةِ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالاتٌ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْحَالاتُ فَقَالَ أَمَّا أُولَاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى‏ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدَّهُ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتاً وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ لَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْئاً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ تَبْقَى رُوحُ الْبَدَنِ فِيهِ فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَهَذَا الْحَالُ خَيْرٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الْفَاعِلُ بِهِ وَ قَدْ تَأْتِي عَلَيْهِ حَالاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ فَيَهُمُّ بِالْخَطِيئَةِ فَيُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ يُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ يَقُودُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى تُوْقِعَهُ فِي الْخَطِيئَةِ فَإِذَا لَامَسَهَا نَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ تَفَصَّى مِنْهُ‏ فَلَيْسَ يَعُودُ فِيهِ حَتَّى يَتُوبَ فَإِذَا تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ... (ادامه‌اش در پاورقی جلسه بعد) [↑](#footnote-ref-96)
97. . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ ... وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فَبِهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ. [↑](#footnote-ref-97)
98. . وَ بَيَّنَ‏ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ‏ فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ السَّابِقِينَ فَهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ بَيَّنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى‏ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمِيعِهِمْ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ بِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَايِشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا لَذَّةَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُوا الْحَلَالَ مِنَ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ [↑](#footnote-ref-98)
99. این روایت به طور طولانی‌تر و البته با سندی دیگر در همین کتاب آمده است (اوایلش شبیه متن روایتی است که در پاورقی‌های قبل از کافی روایت شد؛ اما در کل متنش طولانی‌تر است.

    بصائر الدرجات، ج‏1، ص449-450

    حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنِ ابْنِ هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أُنَاسٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ كَبُرَ هَذَا عَلَيَّ وَ جَرَحَ مِنْهُ صَدْرِي حَتَّى زَعَمَ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ الَّذِي يُصَلِّي إِلَى قِبْلَتِي وَ يَدْعُو دَعْوَتِي وَ يُنَاكِحُنِي وَ أُنَاكِحُهُ وَ يُوَارِثُنِي وَ أُوَارِثُهُ فَأُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ع صَدَقَكَ أَخُوكَ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ هُوَ يَقُولُ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَ هُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ السَّابِقِينَ فَأَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَايِشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا اللَّذِيذَ مِنَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُوا الْحَلَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا ثُمَّ قَالَ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى‏ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ يَقُولُ أَكْرَمَهُمْ بِهَا وَ فَضَّلَهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ فَجَعَلَ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ بِهَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى تَأْتِيَ‏ حَالاتٌ قَالَ وَ مَا هَذِهِ الْحَالاتُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى‏ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً فَهَذَا يَنْقُصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ مِنَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ الْفَاعِلَ ذَلِكَ بِهِ رَدَّهُ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتاً وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا الصِّيَامَ بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي صَفٍّ مِنَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ فَلَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْ‏ءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ يَنْقُصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَةِ وَ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ يَبْقَى رُوحُ الْبَدَنِ فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَهَذَا حَالُ خَيْرٍ لِأَنَّ اللَّهَ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ قَدْ تَأْتِي عَلَيْهِ حَالاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ يَهُمُّ بِالْخَطِيئَةِ فَتُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ تُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ تَقُودُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى تُوقِعَهُ فِي الْخَطِيئَةِ فَإِذَا مَسَّهَا انْتَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ نُقْصَانُهُ مِنَ الْإِيمَانِ لَيْسَ بِعَائِدٍ فِيهِ أَبَداً أَوْ يَتُوبَ فَإِنْ تَابَ وَ عَرَفَ الْوَلَايَةَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ وَ هُوَ تَارِكُ الْوَلَايَةِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ ... (ادامه‌اش در پاورقی جلسه بعد) [↑](#footnote-ref-99)
100. . فراز ابتدایی این روایت بر اساس نقل کافی در پاورقی جلسه قبل تقدیم شد. ادامه‌اش بدین صورت است:

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْغَنَوِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص فَقَالَ‏ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ نَاساً زَعَمُوا أَنَّ ...فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص ...

     فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ‏ يَعْرِفُونَهُ‏ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ‏ يَعْرِفُونَ مُحَمَّداً وَ الْوَلَايَةَ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ- وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‏ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ‏ أَنَّكَ الرَّسُولُ إِلَيْهِمْ- فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ‏ فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ‏ إِنْ هُمْ‏ إِلَّا كَالْأَنْعامِ‏ لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِي بِإِذْنِ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. [↑](#footnote-ref-100)
101. . این روایت با تفصیلاتی متفاوت در بصائر الدرجات، ج‏1، ص450 نیز آمده است که فراز ابتدایی آن در پاورقی جلسه قبل اشاره شد:

     حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنِ ابْنِ هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أُنَاسٌ يَزْعُمُونَ ... فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ع ...

     وَ أَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ الرَّسُولُ مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ بِالْحَقِّ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ الذَّمِّ فَيَسْلُبُهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِي بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى. [↑](#footnote-ref-101)
102. . وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ؛ بقره/39 [↑](#footnote-ref-102)
103. . گر ترا اشکال آید در نظر پس تو شک داری در انشق القمر

     تازه کن ایمان نی از گفت زبان ای هوا را تازه کرده در نهان

     تا هوا تازه‌ست ایمان تازه نیست کین هوا جز قفل آن دروازه نیست

     کرده‌ای تاویل حرف بکر را خویش را تاویل کن نه ذکر را

     بر هوا تاویل قرآن می‌کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی

     <http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar1/sh59/> [↑](#footnote-ref-103)
104. . قبلا در جلسه 229 نیز احتمالاتی در این زمینه ذکر شد <http://yekaye.ir/al-baqarah-002-039/> [↑](#footnote-ref-104)
105. . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ: تَذَاكَرُوا الشُّؤْمَ عِنْدَهُ فَقَالَ الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةٍ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّابَّةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا شُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقُوقُ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الدَّابَّةُ فَسُوءُ خُلُقِهَا وَ مَنْعُهَا ظَهْرَهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحَتِهَا وَ شَرُّ جِيرَانِهَا وَ كَثْرَةُ عُيُوبِهَا. (الأمالي( للصدوق)، ص239) [↑](#footnote-ref-105)
106. .قرائت ابوعمرو، حفص،‌ حمزه، یعقوب و خلف (و نیز یزیدی و حسن بصری و اعمش) [↑](#footnote-ref-106)
107. . البته برخی اصل را بدون همزه می‌دانند که با همزه آمدنش از باب ابدال است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج13،‌ص120) و اغلب اهل لغت هم آن را ذیل حرف «و» مطرح کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-107)
108. . المؤصدة هي الأبواب، و قد جرت صفة للنار على تقدير: عليهم نار مؤصدة الأبواب، فكلما تركت الإضافة عاد التنوين لأنهما يتعاقبان، و اللّه سبحانه و تعالى أعلم بالصواب. [↑](#footnote-ref-108)
109. . راغب اصفهانی معنای «وصید» را «متقارب الاصول» نوشته و توضیحی نداده است؛ شاید از این جهت که حالت طبقه طبقه بودن را در معنای «وصد» مهم دانسته است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص872) [↑](#footnote-ref-109)
110. . فرازی که پیش از این آمده چنین است:

     سپس درهایش بر آنها بسته می‌شود که فاصله هر درب تا درب دیگر مسیری پانصد ساله است و ستبری آن درب هم مسیری پانصد ساله است، سپس برای هر یک از آنها سه تابوت تو در تو از آهن گداخته قرار داده می‌شود، آنگاه دیگر تا ابد سخنی از آنها شنیده نشود مگر «شهیق»ی (نفس را به داخل فرستادن)ی همانند شهیق قاطر، و «زفیر»ی (نفس را بیرون دادن)ی همانند عرعر الاغ (هود/106) و زوزه‌ای همانند عوعوی سگ‌، «کر و لال و کور» (بقره/18) که هیچ سخنی ندارند جز ناله،

     ثُمَّ يُطْبِقُ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَهَا مِنَ الْبَابِ إِلَى الْبَابِ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ غِلَظُ الْبَابِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ يَجْعَلُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فِي ثَلَاثِ تَوَابِيتَ مِنْ حَدِيدٍ مِنَ النَّارِ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ فَلَا يَسْمَعُ لَهُمْ كَلَاماً أَبَداً إِلَّا أَنَّ لَهُمْ فِيها شَهِيقٌ كَشَهِيقِ الْبِغَالِ وَ زَفِيرٌ مِثْلُ نَهِيقِ الْحَمِيرِ وَ عُوَاءٌ كَعُوَاءِ الْكِلَابِ صُمٌ‏ بُكْمٌ عُمْيٌ فَلَيْسَ لَهُمْ فِيهَا كَلَامٌ إِلَّا أَنِينٌ [↑](#footnote-ref-110)
111. . فَحَمَلُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى مَجْهُودِهَا وَ كَانُوا إِذَا ذَكَرُوا صَبَاحَ يَوْمِ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ تَوَهَّمُوا خُرُوجَ عُنُقٍ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ يُحْشَرُ الْخَلَائِقُ إِلَى رَبِّهِمْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ كِتَابٍ يَبْدُو فِيهِ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ فَضَائِحُ ذُنُوبِهِمْ فَكَادَتْ أَنْفُسُهُمْ تَسِيلُ سَيَلَاناً أَوْ تَطِيرُ قُلُوبُهُمْ بِأَجْنِحَةِ الْخَوْفِ طَيَرَاناً وَ تُفَارِقُهُمْ عُقُولُهُمْ إِذَا غَلَتْ بِهِمْ مِنْ أَجْلِ التَّجَرُّدِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ غَلَيَاناً فَكَانُوا يَحِنُّونَ حَنِينَ الْوَالِهِ فِي دُجَى الظُّلَمِ وَ كَانُوا يَفْجَعُونَ مِنْ خَوْفِ مَا أَوْقَفُوا عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ فَمَضَوْا ذُبُلَ الْأَجْسَامِ حَزِينَةً قُلُوبُهُمْ كَالِحَةً وُجُوهُهُمْ ذَابِلَةً شِفَاهُهُمْ خَامِصَةً بُطُونُهُمْ تَرَاهُمْ سُكَارَى سُمَّارَ وَحْشَةِ اللَّيْلِ مُتَخَشِّعُونَ كَأَنَّهُمْ شِنَانٌ بَوَالِي قَدْ أَخْلَصُوا لِلَّهِ أَعْمَالَهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً فَلَمْ تَأْمَنْ مِنْ فَزَعِهِ‏ قُلُوبُهُمْ بَلْ كَانُوا كَمَنْ حَرَسُوا قِبَابَ خَرَاجِهِمْ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي لَيْلَتِهِمْ وَ قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ هَدَأَتِ الْأَصْوَاتُ وَ سَكَنَتِ الْحَرَكَاتُ مِنَ الطَّيْرِ فِي الرُّكُودِ وَ قَدْ منههم [نَبَّهَهُمْ‏] هَوْلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْوَعِيدُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ- أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى‏ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا بَياتاً وَ هُمْ نائِمُونَ فَاسْتَيْقَظُوا إِلَيْهَا فَزِعِينَ وَ قَامُوا إِلَى صَلَاتِهِمْ مُعْوِلِينَ بَاكِينَ تَارَةً وَ أُخْرَى مُسَبِّحِينَ يَبْكُونَ فِي مَحَارِيبِهِمْ وَ يَرِنُّونَ يَصْطَفُّونَ لَيْلَةً مُظْلِمَةً بَهْمَاءَ يَبْكُونَ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ فِي لَيْلَتِهِمْ قِيَاماً عَلَى أَطْرَافِهِمْ مُنْحَنِيَةً ظُهُورُهُمْ يَتْلُونَ أَجْزَاءَ الْقُرْآنِ لِصَلَاتِهِمْ قَدِ اشْتَدَّتْ أَعْوَالُهُمْ وَ نَحِيبُهُمْ وَ زَفِيرُهُمْ إِذَا زَفَرُوا خِلْتَ النَّارَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُمْ إِلَى حَلَاقِيمِهِمْ وَ إِذَا أَعْوَلُوا حَسِبْتَ السَّلَاسِلَ قَدْ صُفِّدَتْ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ إِذاً لَرَأَيْتَ قَوْماً- يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ يَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْناً- وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً قَدْ قَيَّدُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ التُّهَمَاتِ وَ أَبْكَمُوا أَلْسِنَتَهُمْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا فِي أَعْرَاضِ النَّاسِ وَ سَجَّمُوا أَسْمَاعَهُمْ أَنْ يَلِجَهَا خَوْضُ خَائِضٍ وَ كَحَلُوا أَبْصَارَهُمْ بِغَضِّ النَّظَرِ إِلَى الْمَعَاصِي وَ انْتَحَوْا دَارَ السَّلَامِ الَّتِي مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِناً مِنَ الرَّيْبِ وَ الْأَحْزَانِ فَلَعَلَّكَ يَا أَحْنَفُ شَغَلَكَ نَظَرُكَ فِي وَجْهِ وَاحِدَةٍ تُبْدِي الْأَسْقَامَ بِغَاضِرَةِ وَجْهِهَا وَ دَارٍ قَدْ أَشْغَلَتْ بِنَقْشِ رَوَاقِهَا وَ سُتُورٍ قَدْ عَلَّقَتْهَا وَ الرِّيحُ وَ الْآجَامُ مُوَكَّلَةٌ بِثَمَرِهَا وَ لَيْسَتْ دَارُكَ هَذِهِ دَارَ الْبَقَاءِ فَأَحْمَتْكَ الدَّارُ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ بَيْضَاءَ فَشَقَّقَ فِيهَا أَنْهَارَهَا وَ غَرَسَ فِيهَا أَشْجَارَهَا وَ ظَلَّلَ عَلَيْهَا بِالنُّضْجِ مِنْ ثِمَارِهَا وَ كَبَسَهَا بِالْعَواتِقِ مِنْ حُورِهَا ثُمَّ أَسْكَنَهَا أَوْلِيَاءَهُ وَ أَهْلَ طَاعَتِهِ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ‏ وَ قَدْ قَدِمُوا عَلَى زِيَادَاتِ رَبِّهِمْ سُبْحَانَهُ فَإِذَا ضَرَبْتَ جَنَائِبَهُمْ صَوَّتَتْ رَوَاحِلُهُمْ بِأَصْوَاتٍ لَمْ يَسْمَعِ السَّامِعُونَ بِأَحْسَنَ مِنْهَا وَ أَظَلَّتْهُمْ غَمَامَةٌ فَأَمْطَرَتْ عَلَيْهِمُ الْمِسْكَ وَ الرَّادِنَ وَ صَهَلَتْ خُيُولُهَا بَيْنَ أَغْرَاسِ تِلْكَ الْجِنَانِ وَ تَخَلَّلَتْ بِهِمْ نُوقُهُمْ بَيْنَ كُثُبِ الزَّعْفَرَانِ وَ يَتَّطِئُ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمُ اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ وَ اسْتَقْبَلَتْهُمْ قَهَارِمَتُهَا بِمَنَابِرِ الرَّيْحَانِ وَ هَاجَتْ لَهُمْ رِيحٌ مِنْ قِبَلِ الْعَرْشِ فَنَثَرَتْ عَلَيْهِمُ الْيَاسَمِينَ وَ الْأُقْحُوَانَ وَ ذَهَبُوا إِلَى بَابِهَا فَيَفْتَحُ لَهُمُ الْبَابَ رِضْوَانُ ثُمَّ يَسْجُدُونَ لِلَّهِ فِي فِنَاءِ الْجِنَانِ فَقَالَ لَهُمُ الْجَبَّارُ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَإِنِّي قَدْ رَفَعْتُ عَنْكُمْ مَئُونَةَ الْعِبَادَةِ وَ أَسْكَنْتُكُمْ جَنَّةَ الرِّضْوَانِ فَإِنْ فَاتَكَ يَا أَحْنَفُ مَا ذَكَرْتُ لَكَ فِي صَدْرِ كَلَامِي لَتُتْرَكَنَّ فِي سَرَابِيلِ الْقَطِرَانِ وَ لَتَطُوفَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ وَ لَتَسْقِيَنَّ شَرَاباً حَارَّ الْغَلَيَانِ فِي إِنْضَاجِهِ فَكَمْ يَوْمَئِذٍ فِي النَّارِ مِنْ صُلْبٍ مَحْطُومٍ وَ وَجْهٍ مَهْشُومٍ وَ مُشَوَّهٍ مَضْرُوبٍ عَلَى الْخُرْطُومِ قَدْ أَكَلَتِ الْجَامِعَةُ كَفَّهُ وَ الْتَحَمَ الطَّوْقُ بِعُنُقِهِ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ يَنْحَدِرُونَ فِي أَوْدِيَتِهَا وَ يَصْعَدُونَ جِبَالَهَا وَ قَدْ أُلْبِسُوا الْمُقَطَّعَاتِ مِنَ الْقَطِرَانِ وَ أُقْرِنُوا مَعَ فُجَّارِهَا وَ شَيَاطِينِهَا فَإِذَا اسْتَغَاثُوا بِأَسْوَإِ أَخْذٍ مِنْ حَرِيقٍ شَدَّتْ عَلَيْهِمْ عَقَارِبُهَا وَ حَيَّاتُهَا [↑](#footnote-ref-111)
112. . باطن اعمال بدی است که ما انجام داده‌ایم (جلسه299، تدبر2 <http://yekaye.ir/al-maaarij-70-28/> ) [↑](#footnote-ref-112)